

فروع سفیر

شیخان محمد (ص)

بامقدمه درباره

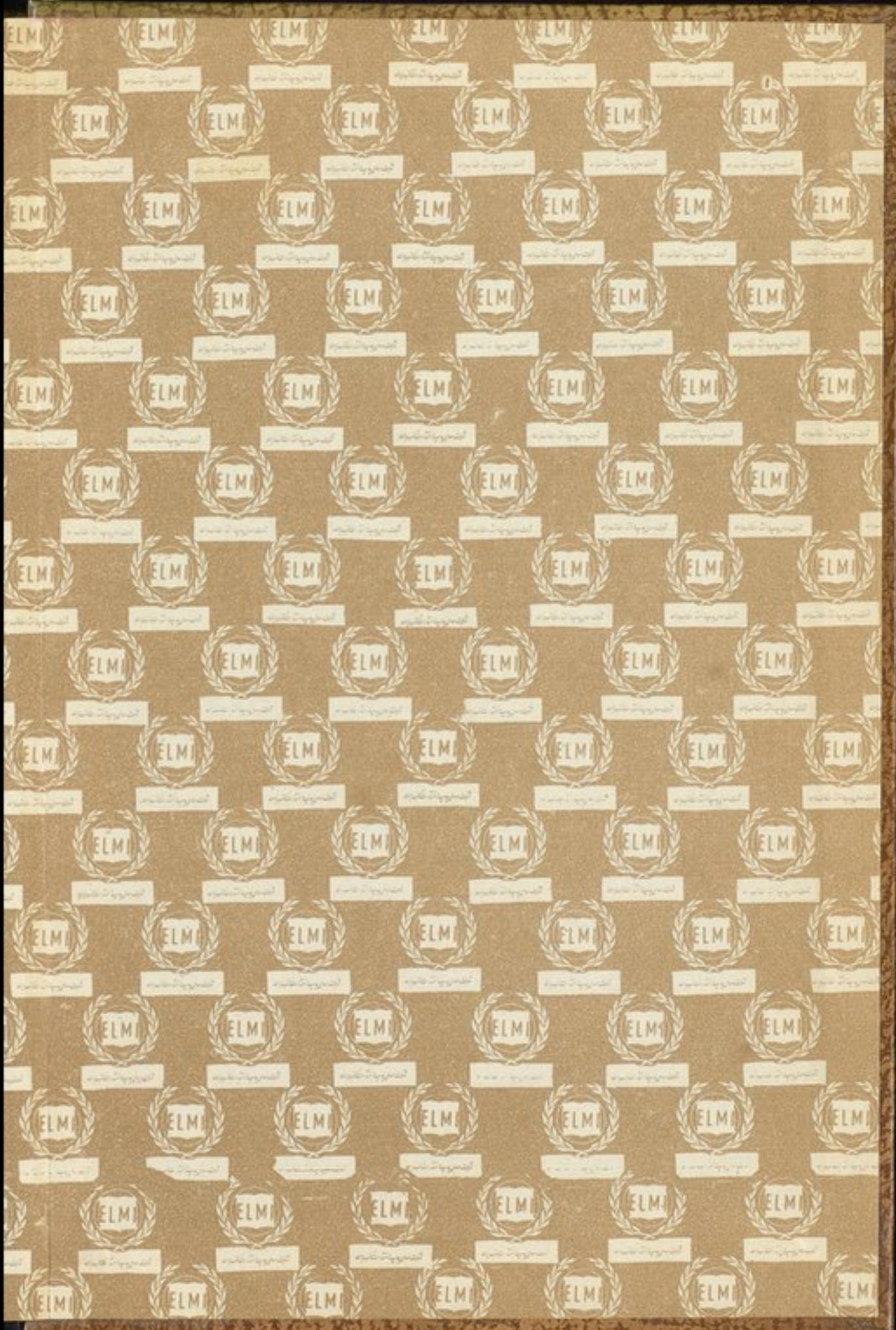
زندگانی محمد

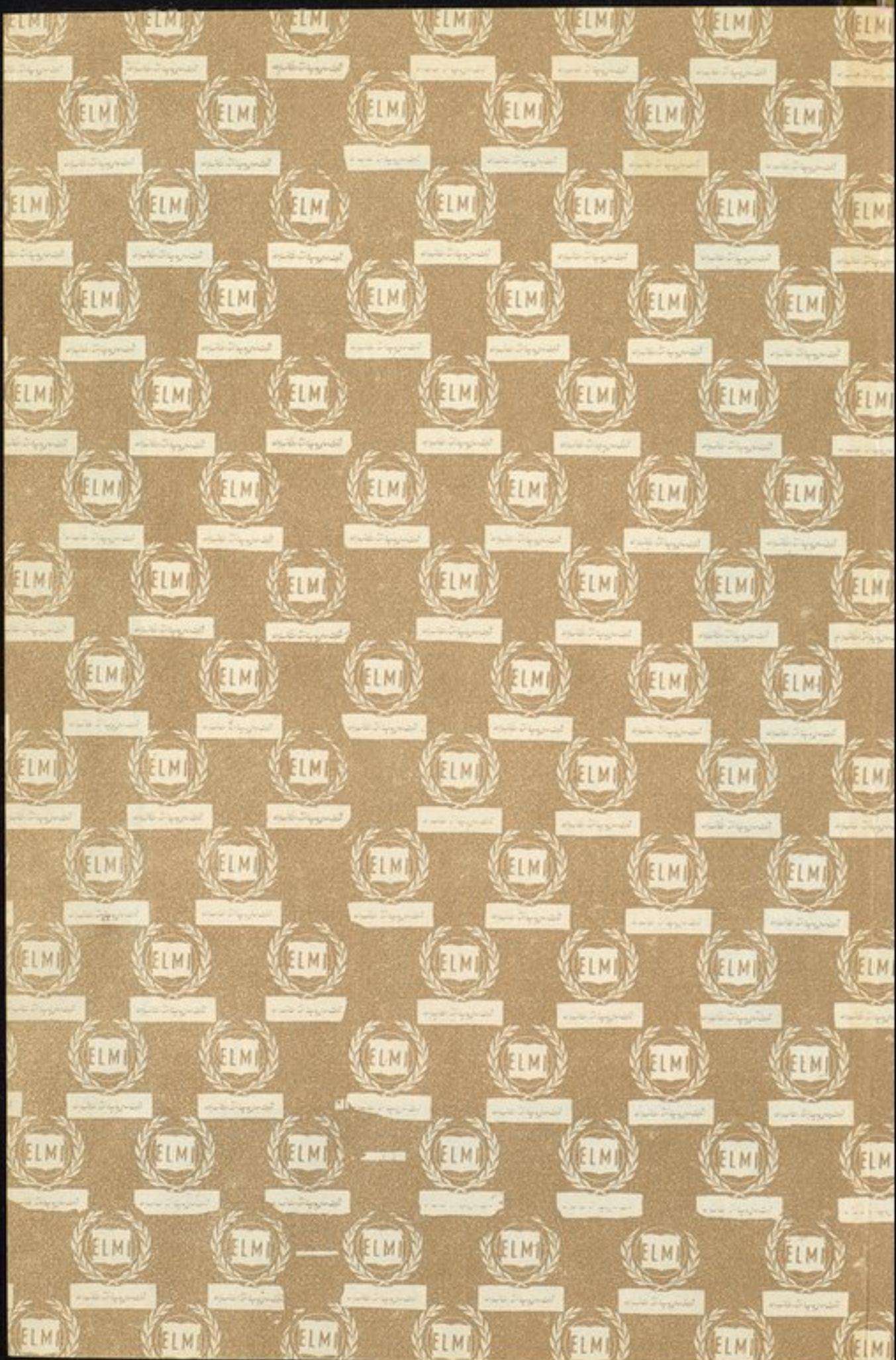
و

ترجمه به فارسی و انگلیسی و ریاعیات فارسی

بوسیله :
ابوالقاسم حات

ME
BF
2
F6
1970





Princeton University Library



32101 072537887

2270
.99
.372

2270.99.372
Furugh-i binish

DATE	ISSUED TO

DATE ISSUED	DATE DUE	DATE ISSUED	DATE DUE

Furugh-i binish

فروع بنیش

سخان محمد ص

بامقدمه در باره

زندگانی محمد
و

ترجمه به فارسی و انگلیسی و رایجیات فارسی

بوسیله

ابوالقاسم حالت

حق چاپ محفوظ



2270

.99

.272

مختصر
مختصر

كتابات

مختصر

كتابات

كتاب

كتاب

كتاب



جمهوری اسلامی ایران

پیشگفتار

اخلاق نیک

همچنانکه انسان همکام با زمان پیش میرود ظواهر زندگی او نیز با مقتضیات زمان تغییر میکند. وضع کلاه و لباس او، شکل خانه او، اصول غذائی و روش بهداشتی او، وسائل حمل و نقل و وسائل ارتباطی او همه تغییر میکند. اما هرچه این ظواهر باگذشت ایام تغییر میپذیرد، باطن آدمی تقریباً تغییر پذیر نیست. طبیعت بشر همیشه همان است که بوده. و امروز هم آدمی همان غرائزی را دارد که بشر او لیداشته است. صفات متنزه ای چون رحم، بی رحمی، مهر بانی، بی مهری، گرمه خوئی، سر در فتاری، فرمی، خشونت، بردباری، خشم، دوستی، دشمنی، شیرین دهنی، بذبانی، آدمیت، سبیعت، قناعت، حرص و امثال اینها همیشه در نهاد بشر بوده و همیشه هم خواهد بود. بهمین دلیل آدمیان نیز که ناچارند در کنار یکدیگر زیست کنند نیازمند چیزی هستند که آنان را از مزایای

صفات پسندیده بهرمند سازد و از گزند منش‌های ناپسند در امان دارد؛
و این همان اخلاق نیک است.

اگر اخلاق نیک نباشد در هر جامعه‌ای جهنمی به وجود خواهد آمد. در جامعه‌ای که همه یا اکثر مردم خشن و بی‌رحم باشند و از آدمکشی نهایند هیچکس ایمن نخواهد زیست. و آنجاکه همه از زور حرص و آزحتی از دزدی نیز پروانکنند هیچکس یقین نخواهد داشت که صبح وقتی چشم از خواب می‌گشاید آنچه را که شب قبل داشته هنوز هم دارد یا نه.

بر عکس در جامعه‌ای که همه با هم مهربان باشند هر دم چقدر خوش و آسوده دل خواهند بود! زندگی در چنین جامعه‌ای مانند زندگی در بهشت است. مردمی که غم‌خوار یکدیگر ند اگر بار گرانی در پیش داشته باشند چنان در برداشتن آن با یکدیگر کمک می‌کنند که هیچ کس سنگینی بار را احساس نمی‌نماید. در میان چنین مردمی غم کم است و شادی زیاد، رنج اندک است و راحت بسیار.

دین و قانون

دین و قانون هر دو در حقیقت می‌کوشند که اخلاق نیک را رواج دهند تا مردم از طرفی تحت تأثیر انگیزه‌های بد قرار نگیرند و از طرف دیگر در سایهٔ صفات خوب خود از نعمت همزیستی و دوستی و برادری بهرمند

گردند.

دین و قانون هر دو برای این به وجود آمده اند که از فساد جلوگیری کنند ولی با هم چند تفاوت دارند و در نتیجه این تفاوت هاست که بر قری دین به قانون در تصفیه اخلاق مردم آشکار می شود :

۱- دین مردم را معتقد می سازد به اینکه خدائی همیشه در همه جا حاضر و ناظر اعمال آنهاست و هیچ نیکی یا بدی از نظر او پوشیده نمی ماند. بدین جهه دیندار خدا ترس در هیچ جا دست به خطاكاري نمی زند چون خدا رادر همه جا گواه کارهای خود میداند . اما قانون در همه جا نمی تواند ناظر باشد در نتیجه اغلب مردم روی احتیاط و محافظه کاری مقررات قانونی را پیروی می کنند و بسیارند کسانی که هر وقت روی حساب خود اطمینان حاصل کنند که روح قانون از عمل آنان اطلاع نخواهد یافت و پنجه قانون گریبان آنان را نخواهد گرفت دست بعمل خلاف میزند؛ حیله هایی به کار می برند که کلاه سرقانون بگذارند و نقشه های غیر قانونی خود را عملی سازند.

۲- دین مردم را معتقد می سازند که غیر ازین جهان دیگر نیز هست و اگر پاداش کارهای خود را درین جهان نبینند در جهان دیگر خواهند دید. بدین جهه کسی که متدين و معتقد به معاد است حتی الامکان دامن به گناه نمی آلاید زیرا میداند که اگر هم با وسائلی توانست در دنیا از مجازات عمل خود بگریزد از عذاب آخرت رهائی نخواهد یافت. ولی قانون مجازاتی برای اعمال خلاف معین می کنند که در همین دنیا نصیب مرتكبین خواهد شد . بدین جهه هر کس که مطابق حساب خود می بیند

- پنج -

قادر است سوء استفاده‌ای بکند و درین دنیا دم خود را به تله قانون ندهد
 دیگر از آخرت باکی ندارد و بی‌دغدغه نقشه شیطانی خود را جرامی کند.

۳- دین همانطور که بدکاران را به مجازات آخرت تهدید می‌کند
 نیکوکاران را نیز پاداش عالی و عده‌می‌دهد. بعبارت دیگر همانطور که
 برای بدکاری مجازاتی تعیین کرده برای نیکوکاری نیز پاداشی در نظر
 گرفته است. بدین جهه دیندار در عین حال که از ترس مجازات آخرت
 دست به بدی نمیزند به‌آمید پاداش نیز نیکوکاری پیشه هیسازد. چه بسا
 آدم دیندار که در سخت قرین شرایط حتی در هنگام تهیه‌ستی نیز اگر
 بی‌پناهی را بیندهایل نیست که از پناه دادن و کمک کردن به‌آخودداری
 نماید. چه بسا اشخاص که خود در گرسنگی بسر برده‌اند تا بالقمه نانی که
 دارند گرسنه دیگری را سیر کنند یا بر هنه مانده و سرما را تحمل کرده‌اند
 تابا لباس خود بدن عریانی را بپوشانند و نگذارند که از سرما آسیبی
 بینند. این کارها بیشتر به‌آمید اجر اخروی است که دین به آنها وعده
 داده زیرا اغلب در مورد کار نیک می‌گویند: ثواب دارد.

اما قانون فقط برای اعمال خلاف مجازات مقرر داشته ولی برای
 نیکوکاری پاداشی تعیین ننموده است. بدین جهه کسی که دین ندارد و
 یا پابند به دین خود نیست شاید علاوه‌ای هم به نیکوکاری نداشته باشد
 زیرا معتقد نیست که پاداشی ازین بابت عایدش خواهد شد. چنین کسی
 اگر احیانا روزی دست درمانهای را بگیرد ممکن است فقط دلش
 به حال او سوخته باشد.

راز پیروزی‌های پیغمبر اسلام که معجز آساترین حوادث تاریخ
بشمار می‌رود در این است که او توانست هردم را باین دو اصل معتقد‌سازد:
یکی آنکه خدای یکتا را بشناسند و بدانند که هرچه می‌کنند از نظر
خداوند پوشیده نمی‌ماند. دیگر اینکه پس ازین جهان جهان دیگری
هست و هر کس هر کاری که درین دنیا می‌کند در آن دنیا جزای آنرا
خواهد دید.

ازین راه بود که محمد (ص) توانست مردمی وحشی و بت پرست و
گمراه و غارتگر را خدا پرست و درست‌کارسازدو برآه راست هدایت کند.
و آنرا که مردمی بی‌سر و سامان و بی‌بانگرد بودند به قسمت اعظمی
از دنیای آن روز فرمانروائی بخشد.

اما این کار چندان آسان نیست و از عهده هر کسی برنمی‌آید
مردمی که سال‌ها به راد و رسمی خوگرفته‌اند بسهولت حاضر نخواهند شد
از روش دیرین خود بازگردند مگر آنکه تحت تأثیر نیروی خارق‌العاده‌ای
قرار گیرند؛ نیروئی که تاثیرش حتمی است، نیروئی که تاثیرش جاودانی
است، نیروئی که خداوند فقط به پیامبران خود بخشیده است.

تحت چنین نیروئی محمد (ص) با اینکه از کودکی به بیکسی و
بیچیزی دچار بود توانست بالاخره به همه چیز و همه کس تسلط یابد و
رسالت خود را که نجات مردم از گمراهی بود به انجام رساند.

برای آنکه بدانیم حضرت محمد (ص) چگونه در مدت کوتاهی
به چنان فتوحات درخشانی نائل شد زندگانی او را که از تاریخ ایران

تألیف سرپری سایکس ترجمهٔ مرحوم سید محمد تقی فخرداعی گیلانی
اقتباس و خلاصه شده درین جا نقل مینماییم.

از خواندن شرح زندگی پیغمبر اسلام این مطلب دستگیر مامیشود
که او از کودکی حسن ادب و اخلاق و رفتار پسندیده داشته و قسمتی از
نیروی خدائی او در همین خوشرفتاری نهفته بوده است. کمتر کسی بود
که با محمد (ص) پرخور دمیکرده مجدوب خوشرفتاری او نمیشد و هو اخواه
او نمیگردید.

مختصری در باره

زندگانی محمد

درا او سطقرن پنجم میلادی قصی یکنفر از بزرگان قریش فرمانروائی مکه را دارا شد و افراد قبیلهٔ خود را در این شهر گرد آورد. قصی گذشته از مناصب سرداری در هنگام جنگ و قضاوت در زمان صلح که بر حسب رسوم و قواعد آن عصر دارا بود کلید داری خانه کعبه و سقایت حاج را نیز بعهده داشت. پس از درگذشت قصی و نیز فوت پسر ارشد او عبدالدار میان بازماندگان آنان یعنی کسان عبدالدار و کسان برادر کوچکترش عبدالمناف اختلاف افتاد. آنها یکه جزء شاخهٔ بزرگتر بودند حاضر نشدند که از اختیارات فوق سهمی هم به افراد شاخهٔ کوچکتر بدهند. این کشمکش در میان آنان بچائی رسید که نزدیک بود کار بجنگ و خونریزی بکشد. هواخواهان شاخهٔ بزرگ خود را میان کاسه خون غوطه داده در پیش بتها به راز و نیاز پرداختند. هاشم که از طرف شاخهٔ کوچک ولایت داشت به سوگند مبادرت نمود و با وقایع دیگری که رویداد قرار

براین شد که کلید داری خانه کعبه و سرداری در هنگام جنک با افراد
عبدالدار و آب و غذادادن بحاجیان در زمان حج بر عهده فرزندان
عبدمناف باشد.

چندی که گذشت هاشم پسر عبدمناف در نتیجه جوانمردی و بخشش مقام
بلند و ارجمندی پیدا کرد و محسود امیه برادرزاده خویش واقع گردید.
امیه بنای رقابت با هاشم را گذاشت و بالاخره او را نزد کاهنی که
شغلش قضاوت در شایستگی های اشخاص بود بمنافره طلبید و هاشم روی
عقاید عشیره ای ناچار تن بدین هنافره داد ولی شرط کرد که هر کس
محکوم شد علاوه بردادن پنجاه شتر سیاه چشم مدت ده سال هم از مکه
مهاجرت نماید. قرارداد مزبور به سود هاشم تمام شد و امیه پس از دادن
پنجاه شتر که همه کشته شد و صرف مهمانی گردید به سوی شام حرکت نمود
از همین جا رقابت بین بنی هاشم و بنی امیه آغاز شد که ثمرات محنت آوری
در پی داشت. در سال ۵۰۰ میلادی هاشم در مدینه باختیری از یک خانواده
شریف زناشویی کرد و ازو دارای فرزندی شد که او را شبیه نام
نهاد. هاشم در ۵۱۰ میلادی در گذشت و تمام اختیارات او به برادرش المطلب
واگذار گردید.

شبیه چند سالی در مدینه توقف نمود و آخر عمش او را با خود
بمکه آورد. در این شهر اشتباعا او را بخیال اینکه غلام است عبدالمطلب
نامیدند و این لقب از برای او در تمام دوره زندگانی باقی ماند. در یک
دعای خانوادگی مربوط به مسئله هالی بالاخره فراع در نتیجه ورود
هشتاد نفر از خویشاوندان مادری او بمکه بد سود او پایان یافت و هنگامی که
المطلب در گذشت شبیه با اختیارات تمام جانشین او شد و چون یک پسر

بیشتر نداشت نفوذش در آغاز کم بود ولی بعد بخت با او یاری کرد و توانست
 محل چاه مقدس زمزم را که در قدیم وجود داشت ولی چندی ازانظار
 پنهان مانده بود کشف کند. این چاه از وقتیکه بدست وی افتاد چون
 امر سقايت در مکه خشک با او بود کارش بالاگرفت و بعد بواسطه پیدا
 شدن فرزندان دیگر حیثیت وی مثل پدرش فزونی یافت. او نذرگری بی
 کرده بود و آن اینکه اگر خداوند ده پسر به او داد یکی از آنان را قربانی
 کند و وقتیکه تعداد پسرانش بهده رسید قرعه انداختن که کدام را قربانی
 کنند. قرعه با اسم عبدالله پسر کوچک درآمد. هنگامیکه پدر آماده
 گردید که بعهد خود وفا نموده فرزندش را قربانی کند مردم جمع شدند و
 اورا و ادار کردند که بین عبدالله و ده شتر قرعه اندازد تا مگر شتران
 خوبهای عبدالله واقع شود زیرا ده شتر خوبهای یک انسان بود.
 نه بار قرعه انداخته شد و هر بار قرعه بنام عبدالله درآمدو لی دهمین بار
 که قرعه انداختن بنام شترها اصابت کرد. شبیه از خوشحالی تمام
 شتران خود را که بالغ بر صد نفر بود کشت و همه را صرف
 مهمانی اهل مکه کرد و بدین طریق عبدالله از کشته شدن مصون ماند و چون
 سن او به بیست و چهار رسید پدرش از خویشان خود دختری را که اسمش
 آمنه بود به عقد وی درآورد. او پس از زناشویی بعزم تجارت با قافلای
 بهشام مسافت کرد و در بازگشت از این سفر در مدینه درگذشت و در بیست
 ماه اوت ۵۷۰ میلادی از زوجه بیوه اش، آمنه، محمد متولد گردید.

محمد وضعش در آغاز کودکی امید بخش نبود زیرا پدرش
 از دنیا رفته و فقط یک کنیز و پنج شتر و چند گوسفند و یک خانه از خود
 باقی گذارده بود. ولی در عین حال خویشان مقتدری داشت. مطابق رسم

آن‌زمان اوراییک زن صحرانشین از قبیله بنی اسد که اسمش حلیمه بود سپرده. بدین ترتیب محمد میان فرزندان آزاد صحراء سربرد تابه شش سالگی رسید و طی این مدت در یک محیط بسیار آزاد روحیاتش پرورش یافت. زبان اعراب بنی‌سعد نیز از زبان سایر اعراب خالص‌تر و شیوازی بود چنان‌که خود پیغمبر در سالهای بعد بطور میاهات میفرمود: هنم عرب حقیقی در میان شما زیرا از نسل قریش هستم و زبان من زبان بنی‌سعد میباشد.

بدیهی است که تریست محمد در میان قبیله‌ای که به شیوازین زبان سخن میگفت برای او موهبت بزرگی بود. این‌هم نشانه وفا داری و حق شناسی محمد است که هیچ وقت مادر رضاعی خود را از ساد نبرد و نهایت محبت و بزرگواری رادر باره شخص او و خانواده‌اش مبذول نمیداشت.

محمد وقتیکه شش ساله شداو را به مدنیته پیش‌مادرش آمنه بردند. پس از مدت کمی آمنه فرزند خود را برداشته بطرف مکه روانه شد. ولی آمنه در گذشت. فرزند یتیم او بعد از آن در دامن جدش عبدالملک تریست مییافت تابه هشت سالگی رسید. درین وقت عبدالملک هم فوت کرد. به نفوذ و اقتداری که بنی‌هاشم دارا بود پس از فوت عبدالملک اطممه زیادی خورد و این وضع همچنان باقی بود تا وقتیکه پیغمبر مکه را فتح کرد. پس از عبدالملک تریست محمد بعموی وی ابوطالب و اکذار گردید.

او آخرین درجه مهر بانی رادر باره وی مبذول نمیداشت و از این‌جامع‌علوم میشود که این‌طفل از همان روزگار کودکی دارای خصائص و صفاتی جاذب بوده که محبت هم‌درا به خود جلب میکرده است. او وقتیکه بدوازده سالگی رسید تحت سرپرستی عمش ابوطالب با کاروانی بشام مسافت نمود. این‌سفر در افزایش تجربه و بینائی وی تاثیر زیاد داشت. بعدها او به علت

دوازده

وجاهت و اهمیتی که میان مردم مکه پیدا کرده بود به لقب امین ملقب گردید.
وقتیکه مرا حل عمرش به بیست و پنج سال رسید نیازمندی و ادارش
کرد سرپرستی یک کاروان بازرگانی متعلق به خدیجه را که از زنان بیوه
ومالدار قریش بود قبول نموده بهشام سفر نماید. در بوسترا او مال التجاره
خود را بطور دلخواه مبادله نمود. در مراجعت از این سفر محبت محمد
در قلب خدیجه جای گرفت و بنکاح محمد درآمد. این زناشویی بسیار
مبارک بود و محمد با او در کمال خوشی بسر برد.

خدیجه همیشه رفتار و کردار شوهرش را میستود و چنین وانمود
میکرد که او یکنفر آدم عادی نیست. چندی که گذشت و سن محمد بهسی
و پنج رسید قریش از نو بتعمیر کعبه پرداخت. هر یک از طوائف چهارگانه
قریش تعییر یک دیوار را بعده گرفت. وقتیکه بنای دیوار را تایک متربایک
مترو نیم از زمین بالا بردند میباشدیستی حجر الاسود را دوباره در محل خود
یعنی زاویه سمت مشرق نصب کنند در اینجا روی این مسئله که کدام
یک باید با این افتخار نائل آمده و سنک هزبور را در محل خود بگذارد
نزاع سختی میان قبائل در گرفت که نزدیک بود کار به جنگ و خونریزی
بکشد تا آخر یکی از سالخوردگان شهر مسئله را بدین طریق حل کرد که
قضیدرا با نخستین کسی که از آنجامیگذرد در میان بگذارند و هر چه او
قضایت کرد همه قبول نمایند. اتفاقاً محمد اولین کسی بود که گذارش بدانجا
افتاد لذا شرح قضیدرا باو گفتند. اور جواب عبای خود را پهن کرد و سنگ
رامیان عبا گذاشت و بهر یک از رؤسای طوائف چهارگانه پیشنهاد کرد که
یک گوشه آنرا بلند کرده بمحل خود برسانند بدین ترتیب سنگها وارد معبد
تازه کردند و در آنجا محمد آن را با دست خود در محل مقرر نصب نمود.

نوشته‌اند که محمد مانند سایر پیغمبران غالباً بکوهه‌ها و بیابانها
رفته‌عزلت می‌گزید و بحالت مراقبه بسرمیبرد.

یکبار در کوه حرا ناگهان صورتی بروی ظاهر گردید. این تازه‌وارد
آسمانی که بی‌پرده پیش آمد و در برابر ایستاد جبرئیل پیغام آور خدا
بود که آیات ذیل را آورد:

اقرَا بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلْقٍ، اقْرَا وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ
الَّذِي عَلِمَ بِالْقَلْمَنْ، عَلِمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ.

یعنی بخوان ای محمد بنام پروردگارت که جهان را آفرید. آنکه
آفرید آدمی را از خون بسته. بخوان پروردگارت را که گرامیتر است.
آنکه با قلم بدآدمی خط را آموخت و به او آنچه که نمیدانست تعلیم داد.

حضرت پیغمبر بین ۱۳۶۱۴ میلادی یعنی سال چهل و چهار مژندگانی
بود که اعلام کرد پیغمبری صاحب‌وحی است که از جانب خدا بر عرب مبعوث
گردیده است. در آغاز امر کسانی که بدو گردیدند کم‌ولی بدرستکاری و
پرهیزگاری معروف بودند. در میان آنان یکی پسرعم او علی ابن‌ابی‌طالب
و دیگری خدیجه همسر پیغمبر و زید پسر خوانده وی بود. همتر از همه
ابوبکر بود که از بزرگان و ثروتمندان قریش بشمار میرفت و از حیث
صفات و سجا‌یای شخصی نیز مقام بلندی را دارا بود. اشخاص دیگری که
بعداً ایمان آورند عبارت بودند از سعد، عثمان و عبدالرحمن و مخصوصاً
عبدالرحمن چهار نفر دیگر را با خود به دین اسلام درآورد. تا پس از سه
یا چهار سال که از تاریخ بعثت گذشت بر اثر دعوت و تبلیغ پی‌درپی رسول
اکرم عده‌ای بالغ بر چهل نفر اطرافش گردآمدند که همه به او قلب‌آیمان
داشتند و مقدرات خود را بدست وی سپرده بودند. اما هموطنانش که او را

از آغاز کودکیش می‌شناختند چندان اعتنایی به سخن‌اش نمی‌کردند و مطالیش را بنظر حقارت تلقی مینمودند البته‌غیر از این‌هم انتظاری نمیرفت ولی در آخر بعلت ارتباطی که با خانه کعبه‌داشتند این بی‌اعتنایی به‌دشمنی آشکار تبدیل شد و آخر به آزار پیغمبر پرداختند. این طرز رفتار سبب شد که مردم به تعلیمات پیغمبر توجه بیشتری کنند. پیغمبر در تحت حفاظت عمویش ابوطالب بود ولی پیروان آن حضرت که حافظ و نگهبانی نداشتند از دشمنان اسلام آزار زیاد دیدند. کافران بعضی راز ندانی می‌کردند دسته‌ای رامیان آفتاب سوزان نگاه میداشتند و با سایرین نیز بطرق دیگر بدرفتاری می‌کردند.

پیروان پیغمبر (ص) بحدی آزار دیدند که عاقبت ناچار شدند زادگاه خود را ترک‌گویند و به آنان اجازه داده شد که به‌حبشه هجرت نموده در نزد پادشاه حبشه که نصرانی بود پناهگاهی موقتی تحصیل کنند. این بود که در تاریخ ۱۵ میلادی هیئتی مرکب از یازده تن به بندر شعیب نزدیک جده گریختند و از آنجا سالم وارد افریقا شدند و به حضور نجاشی پادشاه حبشه رسیدند. ضمن این ملاقات تاریخی در پاسخ پرسش نجاشی که چرا پناهندگان با این‌که از میهن خود آواره شده‌اند بدین نصاری داخل نمی‌شوند؟ رهبر مسمانان می‌گوید: «ای پادشاه ماجماعی بودیم وحشی و بت‌هار ام پرستیدیم، مردار می‌خوردیم، هر گونه کار زشت را مر تک می‌شدیم، حتی با محارم خود عمل شنیع می‌کردیم، همسایه را آزار میرسانیدیم. زورمندان ما به ناتوانان ستم را میداشتند. این کارها در میان ما شایع بود تا این‌که خداوند پیغمبری را از میان ما بر ما گماشت که حسب و نسب و امانت و دیانت و صدق و وفا و پاکدامنی او کاملاً بر ما معلوم است. او

ما را بسوی خدا دعوت میکنند که به یگانگی وی معتقد شویم و او را پرستش نمائیم و سنگها و بت‌هائی را که‌ما از سالیان دراز می‌پرستیدیم دور بیندازیم. او بما می‌آموزد که در گفتار راستی را شعار خود قرارداده و در ایفای به‌عهد و قول ثابت باشیم. محارم را محترم‌شماریم و حقوق‌همسایه‌را ادا کنیم. از کارهای نکوهیده‌دوری جوئیم. خون کسی را فریزیم. او از مکر و فریب و خوردن مال‌یتیم اکیداً هارا منع نموده و از نسبت شنیع بزنان عفیف جلوگیری کرده است. احتمال دارد نجاشی پس از شنیدن این حقایق به‌گریده‌افتاده و فریاد کرده باشد که این تعلیمات در حقیقت با تعلیماتی که موسی آورده دوپرتواست از یک‌چراغ.

از بعثت پیغمبر چندین سال گذشت و نتوانست در امر رسالت پیشرفتی حاصل کند بلکه متصل بر انکار قومش می‌افزود. کینه و بعض قریش بدرجهای کسب اهمیت نمود که تامدت دو یا سه سال بنی‌هاشم را در فشار سخت انداخته درهای معامله و مراوده را بکلی بروی آنها بستند. از حوادث بزرگی که برای پیغمبر در این مدت رخ داد یکی آن بود که علاوه‌بر درگذشت صمیمی ترین همسرش خدیجه، عم او ابوطالب‌هم از جهان رفت. اگرچه ابوطالب تا واپسین دم زندگی بدمین سابق باقی بود ولی همراهیهای خستگی ناپذیری در باره پیغمبر قوی‌ترین گواه فضیلت و علو مقام اوست.

چندی که از رحلت خدیجه گذشت پیغمبر به طائف‌رفت تا هردم آنجا را به اسلام دعوت نماید ولی اینجا هم غیر از صدمه و آزار نتیجه دیگری عاید او نشد. او از شهر خارج گردید ولی جمعی از اوباش او را تعقیب کردند. ناچار بمکه برگشت در حالیکه درهای امیدرا از همه سو

بروی خود بسته میدید لیکن چون تقدیر روزهای درخششندۀ قری برای او
ذخیره کرده بود تعالیم او در دل جماعتی که بقصد حج از مدینه به مکه آمد
بودند چنان تأثیر کرد که جمع کثیری از سکنه عرب مدینه بهوی گردیدند
و به دین جدید ایمان آورند. یهودیان که قسمت عمده ساکنان این شهر را
تشکیل میدادند از این پیش آمد مبهوت بودند زیرا میدیدند شرک و بت پرستی
یکدفعه روز وال نهاده است و توحید بجای آن قرار میگیرد.

اندکی بعد یا کهیئت هفتاد نفری از مشایخ شهر در نزدیکی مکه جلسه
مخفيانه‌ای تشکیل داده و از پیغمبر دعوت کردند که با کسان خود مکه را
که در آن غیر از کینه و دشمنی چیزی نیست ترک گفته بمدینه عزیمت نماید.
در برابر این دعوت یاران پیغمبر بدسته‌های کوچکی منقسم شدند و هر یا ک
جدا گانه به سوی مدینه قدم در راه نهادند. پیغمبر و ابوبکر صدیق در آخر
همه حرکت کردند. این گروه برای آنکه بدشمنان خود پی گم کنند اول
چند روز در غاری که در جنوب مکه بود پنهان شدند. تا بالاخره در ۲۰ روزن
سال ۶۲۲ میلادی هنگامی که پیغمبر پنجاه و سه ساله بود این مهاجرت
مشهور تاریخی آغاز گردید. همین روز است که مبدأ تاریخ مسلمانان
قرار گرفته و به تاریخ هجری موسوم است.

در مدینه از پیغمبر با کمال احترام و شوق و شادی استقبال گردید
هر کدام از سران شهر پیغمبر را بخانه خود دعوت نمی‌نمودند و او چون
نمیخواست هیچیک از قبائل را درین باب بر دیگری ترجیح داده باشد اذاین
جالب توجهی فرمود این شتر سواری من هر کجا که خواهد در همانجاوارد
خواهم شد. مردم همه شتر را تماشای کردند که یکباره دیدند حیوان طرف
شرقی شهر مقابل یا کهیاط بزرگ که در شرک باز بود استادو روی زمین خواهد.

پیغمبر زمین آنجارا خرید و از سنگ و خشت و چوب بشکل چهار دیوار
مسجدی در آنجا بنا نمود. قبله‌ای که مسلمانها بطرف آن نماز میکردند
معین شد که بیت المقدس باشد. اذان یعنی اعلان نماز بدين شرح مقرر گردید
الله اکبر. الله اکبر. اشیدان لا اله الا الله. اشیدان محمد رسول الله. حی علی الصلوٰه.
حی علی الفلاح. الله اکبر الله اکبر. و واقعاً در نظر یک تنفر مسافر تازه وارد از غرب
جذاب تراز این چیزی نیست که بینند سحرگاه هنگامیکه در بستر خواب
آرمیده ناگهان آهنگ دلنواز اعلان نماز اورا از خواب بیدار میکند.
با وجود پذیرائی یهود از پیغمبر هنگام ورود او بمنیه و کمک‌های
بی دربی آنها در بارهٔ بستگان‌وی پیغمبر نه تنها با حسادت‌های محلی بلکه
بادشمنی سدقیله یهودی روبرو گردید. این دشمنی عموقتی آشکار شد که
او دستورداد مسلمان‌ها از پیروی کنند و بیت المقدس را که قبله بود ترک
گفته و نمازرا بسوی مکه بجای آرند. این مسئله یعنی منسخ شدن قبله یا که
ضربت سیاسی بود که از طرف پیغمبر بر یهود وارد آمد. زیرا این امر گذشته
از آنکه حس نارضائی پیغمبر را نسبت به یهود میرساند خواه ناخواه تمايلات
ملت را هم بطرف او جلب میکرد چه در آئین جدیده دهم رجحان و مزیت
اولیه مکه محفوظ و برقرار ماند.

مهاجران برای مدتی در حدود شش ماه پس از ورود به منیه مشغول
تهیه مسکن بودند و درین مدت افراد خانواده خود را از مکه به منیه
فراخواندند. قبیله قریش به این افراد اجازه داد که به منیه بروند اگرچه
ممکن بود آنها را بعنوان گروگان نگاهدارد.

در این مدت بکار و آنها مکه که با شام تجارت میکردند از طرف
مسلمین حمله هائی شد ولی نخستین حمله بی نتیجه ماند اما در سال دوم

هجری کاروان کوچکی را در راه بین طائف و مکه دستگیر کردند و یک نفر از قبیلهٔ قریش بقتل رسید. این نخستین پیروزی بود که نصیب پیغمبر گردید. ولی چیزی نگذشت که بهفتح بزرگتری نائل شد. و شرح آن بطور اجمال این است که خبر رسید یا که قافلهٔ ژرمنند قریش از شام بیرون آمده و بمکه می‌رود. پیغمبر بقصد اینکه جلوی قافله‌را بگیرد باششصد تن بطرف پدرشتافت. از طرف دیگر بمجرد رسیدن این خبر بمکه قریش با تمام قوائی که داشت برای نجات کاروان از مکه بیرون آمد. اما کاروان بواسطه منحرف شدن از جاده‌اصلی از دستبرد حریف محفوظ ماند. پیغمبر وارد بدر شده مطلع گردید که قریش با نهصد تن جمعیت در آن حوالی اردو زده‌اند. در اینجا متوجه این نکته شد که یا باید فتح کند و یا این لکه بدنامی را که پشت کردن بدشمن باشد بر خود هموار سازد و لذا تصمیم گرفت که بدشمن حمله‌ور شود. جنگ در ابتدا همانطور که معمول آن زمان بود از نبرد تن به تن آغاز شد. در این قسمت مسلمانان کاملاً کامیاب گردیدند. بعد هم که جنگ مغلوب شد مجاهدین اسلام دشمن را از جلو راندند و بالاخره قریش تاب مقاومت نیاورده پس از دادن چهل و نه تن تلفات روی فرار نهادند در صورتی که عده مقتولین مسلمانان از چهارده نفر تجاوز نمی‌نمود. در میان مقتولین عده‌ای هم بودند که از دشمنان بزرگ پیغمبر شمرده می‌شدند و از میان اسیران عده‌ای مورد عداوت شدید مسلمین بودند که هم‌را با کمال خون‌سردی گردند زدند. و باقی مانده‌را بطرف مدینه حرکت داده و تا موقع پرداخت فدیه از آنها بخوبی نگاهداری نمودند. اما از غنائم زیادی که بدست آورده بودند پیغمبر یا که پنجم را بخود تخصیص داد و بقیه‌را میان مجاهدان بالسویه تقسیم نمود. با یادداشت که فتح بدر در اسلام از مسائل حیاتی بوده است زیرا اگر

پیغمبر هزینه کنان بمدینه رومیاً ورد احتمال قوی میرفت که دشمنا سر بر او پیروز شوند و او را از پادر آورند. چون او این فتح را در مقابل قوائی حاصل نموده بود که عده آنها سه برابر قوای خودش بود، بهمین جهت پیروانش پیروزی اورا دلیل حقایقی تویی و تأیید آسمانی دانستند.

پس از واقعه بدر محمد در خود این توانائی را احساس کرد که با قبیله بنی قینقاع یکی از قبائل سه گانه یهود که در مدینه مسکن داشتند وارد کارزار شود. از آنجا که دو قبیله دیگر به همکیشان خود در این جنگ ابدی همراهی ننمودند قبیله مزبور در نتیجه نرسیدن خواربار و سلاح مجبور به تسلیم گردید. نظر پیغمبر در آغاز کار این بود که تمام آنها را از دم شمشیر بگذراند لیکن در آخر قرار بر این شد که ایشان تمام املاک خود را او اگذار کرده جلای وطن نمایند. اما چون تمام آنها را گروسلحه ساز یعنی پیش دور بودند لهذا پس از حرکت چیزی از قبیل اراضی و نخیلات برای مسلمانها باقی نگذاشتند.

همچنانکه پیغمبر با گام‌های بسیار تند پیش میرفت ناگهان دچار حادثه بزرگی گردید و اجمال آن این است که قریش بقصد انتقام و تلافی شکست جنگ بدر با جوش و حرارت فوق التصوری با سه هزار نفر جمعیت با ساز و برگ در صحرای احده خارج مدینه مقابل قوای پیغمبر که از هزار تن تجاوز نمینمود صفت کشیده آماده پیکار گردید. اگرچه اینجا هم مانند غزوه بدر در نبرد تن به تن فتح با مسلمین بود لیکن وقتی جنگ مغلوب شد مردان نامی قریش با ابراز شجاعت بر مسلمانان غالب آمدند و خود آنحضرت زخم برداشت. اگر پیش یمنی پیغمبر نبود که از پشت سر جمعی را بدنه تنگ کوهی گماشت تا مسمان را از هجوم سواره لشکر کفار حفظ کنند احتمال

قوی میرفت که مصائب و بلایا بحدی باشد که هیچ قابل جبران نباشد.
بهر صورت پیغمبر هفتاد و چهار تن از مردان جنگی خود را در این میدان
از دست داد و به حیثیت وی هم صدمه محسوسی وارد آمد. با وجود این با
نطق های بليغ و آتشين پير وان خود را جمع کرده و با آنها خاطر نشان نمود
که اين بليه امتحانی است که لازم بود از آنها بعمل آيد. وبالاخره توانست
برای سال بعد جمعیتی فراهم کرده قبیله دیگر یهود موسوم به بنی نصیر را
از مدینه بیرون کند. از اخراج قبیله مزبور که تماماً فلاحت پیشه بودند
اراضی و نخیلات زیبادی باقی ماند که پیغمبر آنها را بین رؤسای انصار تقسیم
کرد و به ریاک از آنها حصه قابلی رسید.

پس از دو سال از واقعه احده قریش با جمعیت انبوی مرکب از ده هزار
تن بطرف مدینه روانه شدند. نظر بکثرت و اهمیت نیروی دشمن کسی
نمیتوانست خیال کند که میتوان با آنها مصاف داد. این بود که بر حسب تدبیر
سلمان فارسی مقرر گردید در اطراف مدینه خندقی حفر کنند و بدین وسیله
شهر را از مخاطره هجوم دشمن محفوظ دارند. نقشه مزبور که خارج از تصور
عرب بوده با جمین قریش رامات و مبهوت ساخت و پس از چند حمله بی نتیجه
قوای خود را برداشته مراجعت کردند. وقتی که خاطر پیغمبر از طرف قریش
آسوده گردید حکم کرد بنی قریله سومین قبیله یهود را که ساکن مدینه و با
مهاجمین هم دست بودند از میان بردارند. غنائمی که یاران پیغمبر از این
راه بدست آوردند اهمیت بسیار داشت.

هزیمت قریش در اینجا شکست فاحش احد را جبران نمود و دیگر
 بواسطه خالی شدن مدینه از قبائل یهود که دشمن مهم اسلام بودند کار پیغمبر
بالا گرفت و بر شوکت و جلال وی افزوده شد.

— بیست و یک —

کام مهمندیگری که توسط پیغمبر برداشته شد این بود که بقصد حج
بطرف مکه حرکت نمود و این درسا، ششم هجرت واقع گردید. اگرچه
قریش پیغمبر و یارانش را اجازه ورود به مکه ندادند ولی پیمان صلحی معروف
به پیمان حدیبیه منعقد گردید که در آن قید شده بود که در سال بعد آن بهام جاز
میباشدند مکه را زیارت کنند. بزرگترین فائده این عهدنامه آن بود که
نخستین عهدنامه بین مسلمانان با قریش بشمار میرفت که در آن حقوق طرفین
بطور متساوی منظور گردیده بود.

فتح خیبر، ناحیه حاصلخیز و پر ژرتوی واقع در صدمیلی شمال مدینه که یهود
در آن مسکن داشتند، شاهکار دیگر پیغمبر فاتح بود. در این جنگ پس از اینکه
علی که آنوقت بدآمادی پیغمبر نائل گردیده و فاطمه دختر پیغمبر را بنکاح
خود در آورد بود مرحباً یکی از پهلوانان یهود را با شمشیر دوپاره نمود
هر اسی بر یهود مستولی شد که دیگر توانستند در مقابل مسلمانان مقاومت
نمایند.

تصرف خیبر بر منابع ثروت اسلام افزود. غنائمی که بدست آمد بسیار
قابل توجه بود بعلاوه چون این نقطه آخرین مرکزی بود که یهود در قرب
وجوار مدینه داشتند و مسلمانها آنرا هم تصرف کردند این بود که از آن پیدا
دیگر نام و نشانی از یهود باقی نماند و خیال مسلمانها از این رهگذر آسوده
شد.

شاید در تاریخ زندگانی پیغمبر کاری فوق العاده تر از انجام مراسم حج
نباشد. مطابق عهد و پیمانی که در این باب بسته شده بود قریش شهر مکه را
برای سه روز خالی نمود و پیغمبر به پیشوایی دوهزار نفر وارد شهر گردید.
هفت مرتبه خانه کعبه را طواف کردند. سعی صفا و مروه را بحال سواری

بعمل آوردن و شترهای را که بعنوان قربانی از مدینه آورده بودند هم درا
نحر نمودند. در روز بعد اذان خوانده شد و مطابق همان ترتیبی که در مدینه
معمول بود محمد با جمعیت خود مشغول نماز گردید در حالیکه قریش از بالای
تپه‌های نزدیک این منظره فوق العاده را تماش می‌کردند. حج مذکور برابهٔ و
جالال پیغمبر افزود و چیزی نگذشت که خالد بن ولید افسر بزرگ با چند
نفر از اشخاص مهم اسلام را قبول نمودند و ملحق به پیغمبر گردیدند.

در سال هشتم هجری (برابر ۶۳۰ میلادی) دائمه قشون کشی
و تهاجمات از مدینه تا مرزهای شام توسعه یافت. وحشتی که فعالیت‌های
پیغمبر در اطراف تولید کرد بقدرتی زیاد بود که نیروی عمدۀ
او مرکب از سه هزار نفر در مؤته نزدیک بحرالمیت با مخالفت قشون
امپراتوری روبرو شد. دستهای از سربازان رومی که از دو جناح
بوسیله‌های تقویت‌می‌شدند بهزید و افرادش حمله کردند. زید که سمت
سرداری داشت با آنها یکه قائم مقام وی بودند پشت سرهم بقتل رسیدند فقط
استعداد و هوش زیاد خالد لشکر را از تفرقه و شکست کلی محفوظ
نگاهداشت ولی تلفات و خساراتی که در این جنگ به مسلمانان وارد شد
خیلی سنگین بود.

شخصیت و نفوذ پیغمبر بجایی رسیده بود که شکست غزوۀ مؤته
چندان لطمۀ‌ای آن وارد نساخت چنان‌که چندماه بعد او بسرداری ده‌هزار
تن ناگهان به مکه حمله برد و در واقع فتح آنرا سرلوحه فتوحات و
افتخارات گذشته خود قرار داد از طرف اهل مکه هیچ‌گونه مقاومتی بعمل
نیامد و او هم‌کمال فتوتر را در باره‌آنها مرعی داشت. در نتیجه عده‌کثیری
از آنان اسلام آوردن. پیغمبر پس از انهدام تمام بتهائی که در خانه کعبه

جمع بود بتهای خصوصی راهم حکم کرد که هر کجا یافت شود هم را شکسته
بر باد دهند. حکم مزبور بدون هیچ تصادمی صورت اجرا پیدا نمود بالاخره
بدون ریختن خون این شهر مقدس با مقام روحانیت و سیادتی که در عربستان
برای آن قائل بودند بتصرف مسلمانان درآمد این فتح زمانی به او ج کمال رسید
که فتح قبیله هوازن هم که در حدود جنوب شرقی مکه سکنی داشتند با آن
منضم گردید.

غزوه تبوك آخرین غزوه ای بود که پیغمبر شخصا در آن حضور داشت
و اجمال آن این است که آنحضرت شنید لشکر زیادی از طرف امپراطور
برای محاربه با او فراهم شده است. لذا با سپاهی مرکب از سی هزار تن
مردان کاری که ده هزار نفر شان سواره بودند با شهامت و جدیت فوق العاده
برای مصاف دادن بالشکر هر قل بطرف تبوك که در سمت شرقی خلیج عقبه
واقع است حرکت نمود. لیکن بعد از ورود به آنجا معلوم گردید که این
خبر بی اصل بوده است ولی برای اینکه از این مسیح نتیجه گرفته باشد در
صد و بیاند که نفوذ خود را در آن حدود بسط داده و موقعیت خود را
تحکیم نماید. این بود که امیر نصرانی ایله واقع در راس خلیج عقبه را
امر باطاعت نمود. او هم ناچار بقبول گردید و بطبق پیمانی که بستند مقرر شد
که عنوان جزیه مبلغی سالانه تقدیم نماید. دیگر آنکه دومه الجندل بدست
خالد فتح شد و امیر آن که نصرانی بود اسلام را قبول نمود و بعد از این
حسن نتیجه و کامیابیها پیغمبر به مدینه مراجعت کرد در حالیکه بر عظمت
و اقتدار وی بسی افزوده شده بود چنانکه طائف آخرین شهری که خواست
با قوای پیغمبر مقاومت نماید فوراً محاصره شده و بالاخره مجبور باطاعت
گردید. در حقیقت نفوذ و اقتدار آنحضرت در این وقت با او ج کمال

رسیده بود.

در آخر سال نهم هجرت (۶۳۱ میلادی) پیغمبر سورة برائه را باز بانعلی در مکه اعلام و انتشار داد و مقرر داشت که بت پرستان تا چهار ماه مهلت دارند که اسلام را قبول کنند و اگر مدت منقضی شود و بحال شرک باقی بمانند منکوب خواهند شد. اما در باره یهود و نصاری که اهل کتابند شرایط سهل تری منظور گردید و قرار براین شد که اگر جزیه بدهند و بر تری مسلمین را پذیرند آزاد خواهند بود.

پیغمبر پس از فراغت از این امور هیئت هائی ترتیب داد و آنها را با طراف عربستان حتی عمان اعزام داشت. مردم هم همه جا احکام این پیغمبر فرمانروا را گردان نهادند و بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند پیغمبر در سال دهم هجرت که عمرش به شصت و سه سال بالغ می شد و آخرین درجهای بیهود و جلال را دارا بود بر آن شد که بقصد حجۃ الوداع مکدر از بارت نماید و این در حقیقت مهربی بود که پای تمام کامیابی های او خورد چه هر کس که ناینچا باوی بود و میدید که مرام و مقصود مقدمی را که در نظر داشت کاملا انجام داده است ممکن نبود بتواند از همدردی و جلال و توفیر وی خودداری نماید. آخرین کلامی که او در وداع با اهل مکه با حرارت و جوش مخصوصی به آواز بلند ادا کرد این بود که

گفت:

«خدا یا گواه باش که من امر رسالت را به انجام رسانیدم و در اداء وظیفه ای که بعهده داشتم دقیقه ای را فرو گذاری نکردم.»

پس از مراجعت بمدینه چیزی نگذشت که مبتلا به تب شد و چند روز سخت در بستر خواید. یک روز صبح ابو بکر در مسجد نماز جماعت

میکرد که پیغمبر ورود نمود. اصحاب از دیدن وی خوشحال گردیدند. او بعد از فراغ از نماز آنها را موعظه نمود و آخرين وعظی بود که از آنحضرت شنیده شد چه بعد از این چیزی نگذشت که دارفانی را وداع نمود.

هر کس حالات و خصائص حضرت حضرت محمد (ص) را بیطری فانه مطالعه کند تصدیق مینماید که او بشهامت و شجاعت اخلاقی و محبت و اخلاص و سادگی و بی آلایشی متصف بود. بعلاوه درسی و عمل خستگی نمی پذیرفت و در عقل و تدبیر و سیاست ب نوع داشت.

از آغاز تا پایان زندگانی خود سادگی و مهربانی و نزاکت نسبت بفقیر و غنی را حفظ کرد. ازین گذشته او خود را یک پیغمبر ساده و آگاه کننده اعلام نمود و به این معرفی تا آخر دوره زندگی ادامه داد اگر چه میتوانست ادعاهای عالی تری بکند.

اسلام به اعراب سودهای بسیار رساند و درهای هر گونه برکت و نعمت را بروی آنان باز نمود. یگانگی خداوند را به آنان که تا پیش از ظهور اسلام مشرک و بت پرست بودند آموخت و دوستی برادرانه را در میان همکیشان رایج ساخت. اسلام رسم دخترکشی را از میان عرب برداشت. حقوق زن را حفظ کرد و بر دگان را بسی مورد توجه قرارداد. استعمال نوشابهای الکلی را اکیداً ممنوع نمود.

محمد یکی از بزرگترین افراد نوع بشر بود که تحت تاثیر عالی ترین محرک بت پرستی را از میان برد و بجای آن افکار بلند اسلام را برقرار ساخت و با این کار خدمت بزرگی بنوع بشر کرد.

قرآن اساس مذهب اسلام است. این کتاب آسمانی در مدت ۲۳ سال دوره نبوت پیغمبر نازل شد و بعد پیروانش بوسیله کتابت و قوه حافظه تمام

آنرا حفظ و ضبط نمودند.

قرآن با تفاوت عموم بکامل‌ترین زبان عربی که زبان قبیله قریش است نازل شده و از حیث مزایای ادبی نخستین کتاب شمرده می‌شود. اما بعد از قرآن سخنان محمد (ص) چه از جهه فصاحت و چهار نظر معانی بلند حائز اهمیت است. پیامبر اسلام سرمشق فضائل اخلاقی بود در خوشرفتاری، امانت، مردم‌دوستی، دستگیری از بینوایان، بخشش و جوانمردی و سایر صفات پسندیده همانند نداشت، آنچه در این مجموعه می‌خوانیم فرموده‌های کسی است که خود عما لا مظہر راستی و درستی بوده و به آنچه که خود می‌گفته عمل می‌کرده بهمین سبب گفتار او در مردم تاثیر داشته است. سخنان مردی آسمانی‌مانند محمد (ص) همه خواندنی و شنیدنی است. نیکبخت آنان که پندپذیر هستند و توفیق آنرا دارند که چنین پندهای را بخاطر بسپارند و بکوشند که بدانها عمل نمایند.

ابوالقاسم حالت

۱۵۶۴۷

فهرست جملهها

به ترتیب حروف الفبا

صفحة	جمله
١	آفة الجمال الخياء
٢	آفة الجود السرف
٣	اتخذوا الاهل فانه ارزق لكم
٤	اتدرؤن على من حرمت النار؛ على الہین اللین
٥	اترك المرأة وان كنت محقاً
٦	انقووا الذنوب فانها ممحقة للخيرات
٧	انقووا الظلم فانه مظلمات يوم القيمة
٨	انقى الناس من قال الحق فيما له وعليه
٩	اثنان عليان ابداً: صحيح محقٌ وعليل مخلط
١٠	اجتهدوا في العمل فان قصر بكم الضعف فكفو عن المعاishi
١١	اجيروا الداعي وعودوا المريض
١٢	احب الاعمال الى الله ادخال السرور على المؤمنين
١٣	احب الصالحين فان المرء مع من احبه
١٤	احثوا التراب في وجوه المداحين

فهرست جملهها

صفحة	جمله
١٥	احسن الناس ايماناً احسنهم خلقاً
١٦	احسن زينة الرجل السكينة مع الايمان
١٧	احسنوا خلدونكم باخوانكم تغتتموا بها صفاء القلب ونقاء الطبع.
١٨	احكم الناس من فر من جهال الناس
١٩	اخلص العمل يكفك القليل منه
٢٠	اذا اتاكم الزائر فاكرمهوه
٢١	اذا احب احدكم صاحبها واخاه فليعلمه
٢٢	اذا اعسر احدكم فليخرج ولا يغم نفسه واهله
٢٣	اذارا يتم المتواضعين فتواضعوا واذارا يتم المتكبرين فتكبروا
٢٤	اذا عملت سيئة فاعمل حسنة تمحوها
٢٥	اذا لم تستحي فاصنع ما شئت
٢٦	اذا مدح الفاجر اهتز العرش وغضب الرب
٢٧	اذا هممت بامر فتدى بر عاقبته، فان يكى رشدأفا تبعدو ان يكى غيا فاجتنبه
٢٨	اذل الناس من اهان الناس
٢٩	ارحم من في الارض ويرحمك من في السماء.
٣٠	ارحمو اعزيرأ ذل وغنى افتقرو عالم اضاع في زمان جهال.
٣١	ارغب في ما عند الله يحبك الله وازهد في ما عند الناس يحبك الناس.
٣٢	ازهد الناس من اجتنب الحرام
٣٣	است تمام المعرف افضل من ابتدائه .
٣٤	استرشدوا العاقل ولا تعصوه فتندموا .

فهرست جمله‌ها

صفحة	جمله
٣٥	استعف عن السؤال ما استطعت.
٣٦	اسرع الذنوب عقوبة كفران النعمة
٣٧	اسعد الناس من خالط كرام الناس
٣٨	اشجع الناس من غالب هواه
٣٩	اشد الناس اجتهداؤ من ترك الذنوب
٤٠	اشدكم من ملك نفسه عند الغضب واحلمكم من عفاف بعد المقدرة
٤١	اشفقوا تحمدوا وتوجروا
٤٢	اطلبو العلم ولو بالصين
٤٣	اعبد الله كاتك تراه فان كنت لا تراه فانه يربك
٤٤	اعبد الناس من اقام الفرائض
٤٥	اعجل الخير ثواباً صلة الرحم
٤٦	اعدل الناس من رضي للناس ما رضي لنفسه وكره لهم يا يكره لنفسه
٤٧	اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه
٤٨	اعط الاجير اجره قبل ان ينشف عرقه
٤٩	اعظم الناس منزلة يوم القيمة اما شاهم في ارضه بالنصيحة لخلقده
٥٠	اعقل الناس اشدهم مداراة للناس
٥١	اعظم الناس قدرأ من ترك ما لا يعنيه
٥٢	اعقل الناس محسن خائف واجهل الناس مسيئ امن
٥٣	اعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه
٥٤	اغتنموا بردا الربيع فانه يفعل بابداكم ما يفعل باشجاركم

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
55	واجتنبوا برب الخريف فانه يفعل بابداكم ما يفعل باشجاركم
56	اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال
57	اغنى الناس من لم يكن للحرص اسيراً
58	افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائز
59	افقر الناس الطامع
60	اقبوا بالكرامة وافضل الكرامة الطيب اخفه محملا واطيبيه رحبا
61	اقرب ما يكون العبد الى الله عزوجل اذا ادخل على قلب أخيه المسرة
62	اقل الناس حرمة الفاسق
63	اقل الناس راحة البخيل
64	اقل الناس لذة الحسود
65	اقل الناس مروءة من كان كاذباً
66	اقل من الدين تعيش حرراً
67	اقل من الذنوب يهون عليك الموت
68	اقل من الشهوات يسهل عليك الفقر
69	اقيلوا عثرات الكرام
70	اكثر الناس شيئاً اكثراهم جوعاً في القيامة
71	اكثر الناس قيمة اكثراهم علماً واقلهم قيمة اقلهم علماً
72	اكثر اهل النار العزاب
	اكثر ما يولوج امتى الجنة تقوى الله وحسن الخلق

سے وہ ک

فهرست جملة

صفحة	جملة
٧٣	اكرم الناس اتقاهم
٧٤	الامانة تجلب الرزق والخيانة تجلب الفقر
	الامل رحمة لامتي ولو لا الامل ما ارضعت والدة ولدتها
٧٥	ولاغرس غارس شجرأ
٧٦	الامور بتمامها والاعمال بخواتيمها
٧٧	الامور مرهونة باوقاتها
٧٨	الاولمن سمع فاحشة فافشاها كان كمن اتها
٧٩	الايدى ثلثة : منفقة وسائلة و ممسكة فخير الايدى المنفقة
٨٠	الايمان نصفان : نصف في الصبر ونصف في الشر
٨١	البخيل الذى يأكل ولا يعطى واللثيم الذى لا يأكل ولا يعطى
٨٢	البخيل حقاً من ذكرت عنده فلم يصل على
٨٣	البر الحسن للخلق
٨٤	البركة مع اكابركم
٨٥	البغى يوجب الندم
٨٦	الباء موكل بالنطق
٨٧	التائب من الذنب كمن لاذب له
٨٨	التاجر العجبان محروم
٨٩	التاجر ينتظر الرزق والمحتكر ينتظر اللعنة
٩٠	التحدى بالنعم شكر
٩١	التدبر نصف العيش

فهرست جملهها

صفحة	جمله
٩٢	الجنة تحت ظلال السيف
٩٣	الجنة دار الاسخاء
٩٤	الجنة مائة درجة ؛ تسعه و تسعون لاهل العقل و واحدة لسائر الناس
٩٥	الحادي عشر مقتاطع على من لاذب له
٩٦	الحزم باجالة الرأى والرأى بتحصين الاسرار
٩٧	الحق ثقيل مروي الباطل خفيف حلو
٩٨	الحياء خير كله
٩٩	الحياء والايمان في قرن واحد فاذا سلب احد هما اتبعه الآخر
١٠٠	الخلق كلهم عيال الله فاحبهم الى الله انفعهم لعياله
١٠١	الخير كثير من يعمل به قليل
١٠٢	الدال على الخير كفاعله
١٠٣	الدعاء سلاح المؤمن
١٠٤	الدنيا ساعة فاجعلوها طاعة
١٠٥	الدنيا ماتمتع بها المرأة الصالحة
١٠٦	الدنيا ملونة و ملعون ما فيها الا عالم او متعلم او اذا كر الله تعالى
١٠٧	الدنيا نعم مطيبة المؤمن
١٠٨	الذنب لا ينسى والبر لا يبلى و كن كيف شئت فكم اتدرين تدان
١٠٩	الذى انزل الداء انزل الشفاء
١١٠	الرجل الصالح يجيء بخبر صالح والرجل السوء يجيء بخبر سوء
١١١	الرزق يطلب العبد اشده من اجله

فهرست جملهها

صفحة	جمله
١١٢	الرغبة في الدنيا يكثر لهم والحزن والزهد في الدنيا يريح القلب والبدن
١١٣	الزيارة تنبت المودة
١١٤	السخي الجھول احب الى الله من العالم البخيل
١١٥	السخي الذي يأكل ويعطى والكريم الذي لا يأكل ويعطى
١١٦	السعادة كل السعادة طول العمر في طاعة الله
١١٧	السعيد من وعظ بغيره
١١٨	السكر جمر النار
١١٩	السکوت ذهب والكلام فضة
١٢٠	السلطان العادل خل الله في ارضه يأوي اليه كل مظلوم
١٢١	السيوف مقايد الجنة والنار
١٢٢	الشباب شعبة من الجنون
١٢٣	الشديد من غلب نفسه
١٢٤	الشيخ شاب على حب انيس و طول حيوة وكثرة مال
١٢٥	الصبر كنز من كنوز الجنة
١٢٦	الصحة والفراغ نعمتان مكفورتان
١٢٧	الصدقة تعطفى، الخطيئة كما يعلقى، الماء النار
١٢٨	الصدق طمأنينة والكذب ريبة
١٢٩	الضييف يأتى القوم بربقه
١٣٠	الطاعم الشاكر افضل من الصائم الصامت

—سي وجهار—

فهرست جمله

صفحة	جمله
١٣١	الطمع يذهب الحكمة من قلوب الحكماء
١٣٢	العالم بين الجبال كالحى بين الاموات
١٣٣	العدل جنة واقية وجنة باقية
١٣٤	العقل ما اكتسب به الجنة وطلب بدرضى الرحمن
١٣٥	العلم رأس الخير كلاموا الجبيل رأس الشر كله
١٣٦	العلم لا يحل منعه
١٣٧	العلم وديعة الله في ارضه والعلماء امناؤه عليه فمن عمل بعلمه ادى امانته ومن لم يعمل بعلمه كتب في ديوان الله من الخائبين
١٣٨	العمال بطاعة الله هم العقاد
١٣٩	الغضب جمرة الشيطان
١٤٠	الفرار في وقت مظفر
١٤١	الق اخاك بوجه منبسط
١٤٢	القناعة كنز لا ينفد
١٤٣	الكذب باب من ابواب النفاق
١٤٤	الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله الامانى
١٤٥	المتقون سادة والفقهاء قادة والجلوس اليهم عبادة
١٤٦	المحسن المذموم مرحوم
١٤٧	المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالل
١٤٨	المسلم اخ المسلمين المسلم نصيح المسلمين

فهرست جملهـا

صفحه	جمله
١٤٩	المسلم من سلم المسلمين من يده ولسانه
١٥٠	المقسم لا يجره حرص حريص ولا يصرفه كراهة كاره
١٥١	المؤمن الف مألهـ
١٥٢	المؤمن اخـوـ المؤمن
١٥٣	المؤمن الذي يخالط الناس ويصبر على اذـاهـمـ اـجـراـ
١٥٤	من المؤمن الذي لا يخالطـهـمـ ولا يصـبرـ علىـ اـذـاهـمـ
١٥٥	المؤمن كفارة لكل مسلم
١٥٦	المؤمن لعب ودعب والمنافق قطب وغضـبـ
١٥٧	المؤمن من امنه المسلمين على اموالهم ودمائهم
١٥٨	المؤمن يوم القيمة في ظل صدقـهـ
١٥٩	الناس كالابل ترى المائة ولا ترى فيها راحـلـةـ
١٦٠	النساء حـالـةـ اـبـليسـ
١٦١	النظر الى الوالدين برأفة ورحمة عبادة
١٦٢	الهـداـيـاـ رـزـقـ اللهـ فـمـنـ اـهـدـىـ اـلـهـ بـشـئـيـ فـلـيـقـبـلـهـ
١٦٣	الهـديـةـ تـفـتـحـ الـبـابـ المـصـمـتـ
١٦٤	الوحدةـ خـيرـ منـ جـلـيـسـ السـوـءـ وـالـجـلـيـسـ الصـالـحـ خـيرـ منـ الـوـحـدةـ
١٦٥	الورع سـيـدـالـعـملـ
١٦٦	الـوـيـلـ كـلـ الـوـيـلـ لـمـنـ تـرـكـ عـيـالـهـ بـخـيرـ وـقـدـمـ عـلـىـ عـيـالـهـ بـشـرـ
١٦٧	الـيـدـ عـلـيـاـ خـيرـ مـنـ يـدـ السـفـلـيـ

فهرست جملهها

صفحة

جمله

ان اشد ما اتخوف عليكم اتباع الهوى وطول الامر فان اتباع
الهوى يصد عن الحق واما طول الامر فيensi الاخرة ١٦٨

ان اشقي الاشقياء من اجتمع عليه فقر الدنيا وعذاب الاخرة ١٦٩

ان الصبر يأتي على قدر المصيبة ١٧٠

ان الله احب الكذب في الصالح وبغض الصدق في الفساد ١٧١

ان الله اذا اراد بقوم خيراً ابتلاهم ١٧٢

ان الله جميل ويحب الجمال ١٧٣

ان الله عزوجل رحيم ويحب كل رحيم ١٧٤

ان الله عزوجل في عون العبد مadam العبد في عون اخيه ١٧٥

ان الله لاينظر الى اعمالكم ولا الى ابدانكم ولكن ينظر
الى قلوبكم ونياتكم ١٧٦

ان الله يحب السهل الطلق ١٧٧

ان الله يحب من الخير مايعدل ١٧٨

ان الرجل ليحرم الرزق بالذنب يصيده ١٧٩

ان الرفق لم يوضع على شيئٍ قط الا زانه ولم يوضع عنه
الاشانه ١٨٠

ان الفحش لو كان ممثلاً لكان مثال سوء ١٨١

انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم ١٨٢

انزل الناس منازلهم خيرهم وشرهم ١٨٣

ان شر الناس في القيامة ذوالوجهين ١٨٤

فهرست جملهـا

صفحة	جملهـا
١٨٥	ان شـاـشارـاـ اـشـارـاـ العـلـمـاءـ وـاـنـ خـيـرـاـ الـخـيـارـاـ الـعـلـمـاءـ
١٨٦	ان عـلـىـ لـسـانـ كـلـ قـائـلـ رـقـيـباـ فـلـيـقـيـ اللهـ العـبـدـ وـيـنـظـرـ ماـيـقـولـ
١٨٧	ان فـيـ الرـفـقـ الزـيـادـةـ وـالـبـرـكـةـ وـمـنـ يـحـرـمـ الرـفـقـ يـحـرـمـ الـخـيـرـ
١٨٨	ان فـيـ السـمـاءـ مـلـكـيـنـ موـكـلـيـنـ بـالـعـبـادـ فـمـنـ تـجـبـرـ وـضـعـاهـ
١٨٩	ان قـامـتـ السـاعـةـ عـلـىـ اـحـدـكـمـ وـفـيـ يـدـهـ فـسـيـلـةـ فـاـسـطـلـاعـ اـنـ يـغـرـسـهـ فـلـيـفـعـلـ
١٩٠	ان قـلـيلـ الـعـلـمـ مـعـ الـعـلـمـ كـثـيرـ وـكـثـيرـ الـعـلـمـ مـعـ الـجـهـلـ قـلـيلـ
١٩١	ان كـلـ اـمـرـءـ عـلـىـ مـاـقـدـمـ قـادـمـ وـعـلـىـ مـاـخـلـفـ نـادـمـ
١٩٢	اـنـكـمـ لـنـ تـسـعـوـ اـلـنـاسـ بـاـمـوـالـكـمـ فـسـعـوـهـمـ بـاـخـلـاـقـكـمـ
١٩٣	اـنـ لـرـبـكـمـ فـيـ اـيـامـ دـهـرـكـمـ نـفـخـاتـ فـتـعـرـضـوـهـاـ
١٩٤	اـنـ لـلـجـنـةـ بـاـبـاـ يـقـالـ لـهـ بـاـبـ المـعـرـفـ لـاـيـدـخـلـهـ اـلـاـهـلـ الـمـعـرـفـ
١٩٥	اـنـمـاـ الـاعـمـالـ بـالـنـيـاتـ وـلـكـلـ اـمـرـءـ مـاـنـوـيـ
١٩٦	اـنـمـاـ الـمـجـنـونـ مـنـ اـثـرـ الـدـيـنـ عـلـىـ الـاـخـرـةـ
١٩٧	اـنـمـاـ الـمـرـثـةـ لـعـبـةـ مـنـ اـتـخـذـهـ فـلـاـ يـضـعـهـاـ
١٩٨	اـنـمـاـهـلـكـ النـاسـ الـعـجـلـةـ وـلـوـانـ النـاسـ تـبـتـوـالـمـ يـهـلـكـ اـحـدـ
١٩٩	اـنـمـاـ يـدـرـكـ الـخـيـرـ كـلـهـ بـالـعـقـلـ وـلـادـيـنـ لـمـ لـاعـقـلـ لـهـ
٢٠٠	اـنـ مـنـ شـرـ عـبـادـ اللهـ مـنـ تـكـرـهـ مـجـالـسـهـ لـفـحـشـهـ
٢٠١	اـنـ هـذـهـ الـقـلـوبـ تـمـلـ كـمـاـ تـمـلـ الـاـبـدـانـ فـاـهـدـوـاـ لـهـاطـرـ اـنـقـ الـحـكـمـ
٢٠٢	اـوـلـ مـنـ يـدـخـلـ النـارـ اـمـيـرـ مـتـسـلـطـ لـمـ يـعـدـلـ وـذـوـثـرـةـ مـنـ الـمـالـ
	لـمـ يـعـطـ حـقـهـ وـفـقـيرـ فـخـورـ

فهرست جمله ها

صفحه	جمله
٢٠٣	اولى الناس بالحق اعلمهم به
٢٠٤	اولى الناس بالعفو اقدرهم على العقوبة
٢٠٥	اهد لمن يهديك
٢٠٦	اياكم و فضول النظر فانه يبذر الهوى ويولد الغفلة
٢٠٧	اياك وما يسوء الادب
	ب
٢٠٨	بئس العبد عبد تخيل و اخطال و نسي الكبير المتعال
٢٠٩	بجعل المشايخ فان من اجلال الله تبجيلا المشايخ
٢١٠	بعثت بالحنينية السمحنة
٢١١	بعثت لاتهم مكارم الاخلاق
٢١٢	بلوا ارحامكم ولو بالسلم
	ت
٢١٣	تأتى على شارب الخمر ساعة لا يعرف فيها ربها تجاوزوا عن ذنب السخى فان الله تعالى اخذ بيده كل ما عذر
٢١٤	وفاتح له كلما افتقر
٢١٥	تحبب الى الناس يحبونك
٢١٦	تحت كل شعرة جنابة فبلوا الشعرو انقوا البشرة
٢١٧	تحفة المؤمن من الموت
٢١٨	تحننوا على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم

٢١٩ تخلوا فانه من النظافة والنظافة من الايمان والايام مع صاحبها في الجنة

٢٢٠ ترك الشر صدقة

٢٢١ ترك الفرص غصص

٢٢٢ تصافحوا فانه يذهب بالغلو

٢٢٣ تصدقوا على اخيكم بعلم يرشده ورأي يسدهه
تفرغوا من هموم الدنيا ما استطعتم فانه من كانت الدنيا همه
قسى قبله وكان فقره بين عينيه ولم يعط من الدنيا غير نصيحة المكتوب له

٢٢٤ تهادوا فان الهدية تذهب بور القلب

ث

ثلاثة لا ينتصرون من ثلاثة : حرمن عبد عالم من جاهل وقوى

٢٢٦ من ضعيف

٢٢٧ ثلاثة من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر الى الاخرة : عقوق والادين والبغى على الناس وكفران الاحسان

٢٢٨ ثلاثة يفرح بهن الجسم ويربو : الطيب ولباس اللين وشرب العسل

٢٢٩ ثلث مجالستهم تميت القلب : مجالسة الارذال و مجالسة الاغنياء والحديث مع النساء

٢٣٠ ثلاثة من ابواب البر : سخاء النفس وطيب الكلام و الصبر على الادى

فهرست جملهها

صفحة

جمله

ج

جاملو الاشار باخلاقيهم	سلمو امن غواائم	وابينوا باعمالكم
221	كيلاتكونوا منهم	
222	جاهدوا اهوايكم	تملكوا انفسكم
223	جبلت القلوب على حب من احسن اليها	و بعض من اساء اليها
224	جعل الله مكارم الاخلاق	صلة بينه وبين عبده فحسب
335	احدكم ان يتمسك بخلق متصل بالله	جعلت الذنوب في بيت وجعل مفتاحها شرب الخمر
226	جماع التقوى في قوله تعالى ان الله يامر بالعدل والاحسان	
227	جماع الخير خشية الله	
228	جماعة امتى اهل الحق وان قلوا	
229	جمال المرء فصاحة لسانه	

ج

حب الجاه والمال ينبع النفاق في القلب	كما ينبع الماء بالقبل	240
حب الدنيا اصل كل معصية	واول كل ذنب	241
حبك للشيء يعمى ويصم		242
حرام على كل قلب متوله بالشهوات	ان يسكنه الورع	243
حرام على كل قلب يحب الدنيا	ان يفارقه الطبع	244
حرم الله الجنة على كل فحاش بذى لا يبالي	ما قال ولا ما قيل له	245
حرمة مال المؤمن كحرمة دمه		246

ـجهل و يكـ

فهرست جملهها

صفحه	جمله
٢٤٧	حسبك من الكذب ان تحدث بكل ما سمعت
٢٤٨	حسن البشر يذهب بالسخيمة
٢٤٩	حسن الجوار يعمر الديار وينسى في الاعمار
٢٥٠	حسن الخلق نصف الدين
٢٥١	حسن الخلق خير قرين
٢٥٢	حسن الظن بالله ثمن الجنة
٢٥٣	حسن العهد من الايمان
٢٥٤	حسن المسئلة نصف العلم
٢٥٥	حفت الجنة بالمكاره وحفت النيران بالشهوات

خ

٢٥٦	خصلتان لا تجتمعان في مؤمن : البخل وسوء الظن بالرزق
٢٥٧	خيار المؤمنين القانع وشارفهم الطامع
٢٥٨	خياركم احسنكم اخلاقا الذين يألفون ويؤلفون
٢٥٩	خياركم كل مقتن تواب
٢٦٠	خير اخوانكم من اهدى اليكم عيوبكم
٢٦١	خير الاصحاب عند الله خير لصاحبه
٢٦٢	خير الرزق ما يكفى
٢٦٣	خير الزاد التقوى
٢٦٤	خير العبادة اخفاها
٢٦٥	خير العلم مانع و خير الهدى ما اتبع

فهرست جملهها

صفحة	جمله
٢٦٦	خير الغنى غنى النفس
٢٦٧	خير الناس انفعهم للناس
	خير امتى الذين اذا سفه عليهم احتملوا و اذا جنى عليهم غفروا
٢٦٨	واذا اوذوا صبروا
٢٦٩	خير بيتكم بيت فيه يتيم مكرم
٢٧٠	خير شبابكم من تشبه بكم و شركهولكم من تشبه بشبابكم
٢٧١	خيركم من اعانه الله على نفسه فملكتها
٢٧٢	خيركم من دعاكم الى فعل الخير
٢٧٣	خيركم من ذكركم اللهو و يتنه
٢٧٤	خيركم من زاد في علمكم منطقه
٢٧٥	خيركم من لم يترك دنياه لا خر تهلك دنياه
٢٧٦	خيركم من يرجي خيره ويؤمن شره
٢٧٧	خير ما القى في القلب اليقين
٢٧٨	خير من الخير معطيه و شر من الشر فاعله
د	
٢٧٩	دب اليكم داء الامم قبلكم البغضا و العسد
٢٨٠	ذلة اللسان رأس المال
ذ	
٢٨١	ذوالوجهين لا يكون وجيهها

فهرست جملهها

صفحة

جمله

ر

٢٨٢	راحة الانسان في حبس اللسان
٢٨٣	رأس العقل بعد اليمان التحجب الى الناس
٢٨٤	رحم الله من قال خير أفنون او سكت على سوء فسلم
٢٨٥	رحم الله والدين اعانا ولدهما على برهما
٢٨٦	رضا الله مع رضا والدين وسخط الله مع سخط والدين

ز

٢٨٧	زوال الدنيا اهون عند الله من ارافقه دم مسلم
٢٨٨	زينة العلم الاحسان

س

٢٨٩	سافر واصحوا
٢٩٠	سافر واتغنووا
٢٩١	سيد الاعمال انصاف الناس من نفسك ومواساة الاخ في الله وذكر الله على كل حال
٢٩٢	سيد القوم خادمهم

ش

٢٩٣	شر البقاع دور الامراء الذين لا يقضون بالحق
٢٩٤	شر الناس يوم القيمة الذين يكرمون اتقاعدهم
٢٩٥	شرف المؤمن قيامه بالليل وعزه استغناهه عن الناس

ـچهل وچهارـ

فهرست جملهها

جمله صفحه

٢٩٦ صحابة عشرين سنة قرابه

صنفان من امتى اذا صلحا صلح امتى واذا فسدا فسد امتى: هما الامراء

٢٩٧ والعلماء

ط

٢٩٨ طالب العلم محفوف بعنایة الله

٢٩٩ طالب العلم لا يموت او يمتنع جده بقدر كده

٣٠٠ طعام الجواد دواء وطعم البخيل داء

٣٠١ طلب العلم فريضة على كل مسلم

٣٠٢ طوبى لمن زلت نفسه وحسن خليقته وصلحت سريرته وعزل عن الناس شره

٣٠٣ طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب المؤمنين من اخوانه

٣٠٤ طوبى لمن طال عمره وحسن عمله

٣٠٥ طوبى لمن وجد في صحيحة عمله يوم القيمة تحت كل ذنب

استغفر الله

ع

عجبت لمن يحتمى من الطعام مخافة الداء كيف لا يحتمى من

٣٠٦ الذنوب مخافة النار

عش ماشت فانك ميت واحبب ماشت فانك مفارقك واعمل

٣٠٧ ماشت فانك ملاقيه

فهرست جملهها

صفحة	جمله
٣٠٨	علم لا ينفع به كنزاً لا ينفق منه
٣٠٩	عملوا ولا تعنفوا
	ف
٣١٠	فتنة اللسان أشد من ضرب السيف
٤١١	فضوح الدنيا أهون من فضوح الآخرة
	ق
٣١٢	قل خيراً تذكر بخير
٣١٣	قليل العلم خير من كثير العبادة
	ك
٣١٤	كثرة الكذب تذهب بيهاء الوجه
٣١٥	كثرة المزاح تذهب ببماء الوجه
٣١٦	كفارة الذنب الندامة
٣١٧	كف اللسان عن اعراض الناس صيام
٣١٨	كفى بالمرء اثماً ان يستقل ما يقرب اليه اخوه
٣١٩	كل امرئ حسيب نفسه
٣٢٠	كل شيء يقدر حتى العجز
٣٢١	كل صاحب علم غرثان الى علم
٣٢٢	كلكم راع و كلكم مسئول عن رعيته
	كلمات ان غربان فاحتملواها : كلمة حكمة من سفيه فاقبلوها

صفحة	جمله
٣٢٣	وكلمة سفهمن حكيم فا غفروها
٣٢٤	كلمة الحكمة يسمعها المؤمن خير من عبادة سنة
٣٢٥	كلوا جميعاً ولا تفرقوا فان البركة في الجماعة
٣٢٦	كلوا من كذا يديكم
٣٢٧	كل وانت تشهي وامسك وانت تشهي
٣٢٨	كم مستقبل يوماً لا يستكمله ومنتظر غداً لا يبلغه
٣٢٩	كن على عمرك اشح منك على درهمك ودينارك
٣٣٠	كن للبيتيم كالاب الرحيم

ل

٣٣١	لاتبسط يدك الا الى خير ولا تقل بسانك الامعروفاً
٣٣٢	لاتجني على المرء الا يده ولسانه
٣٣٣	لاتحررن من المعرف شيئاً
٣٣٤	لاتزال امتي بخير ما تحابوا
٣٣٥	لاتسئل بكفتك فان اناك شيئاً فاقبله
٣٣٦	لاتشاورن بخيلاً فانه يقصر بك عن غاياتك
٣٣٧	لاتشاورن جباناً فانه يضيق عليك المخرج
٣٣٨	لاتضجر فيمنعك الضجر حظك من الدنيا والآخرة
٣٣٩	لاتظهر الشماتة لاخيك فيعافيه الله وبيتليك
٣٤٠	لاتعجبوا بعمل عامل حتى تنظروا به يختتم عمله
٣٤١	لاتعمل شيئاً من الخير رباء ولا تدعه حياء

فهرست جملهها

صفحة	جمله
٣٤٢	لأنك من يشدد على الناس ويخفف على نفسه لاتميتو القلوب بكثره الطعام والشراب فان القلب يموت كالزرع
٣٤٣	اذا أكثر عليه الماء
٣٤٤	لاتواعد اخاك مواعده فتخلفه
٣٤٥	لاتهتم برزق غدفان كل غديأتى برزقه
٣٤٦	لاخير لك في صحبة من لا يرى لك مثل الذى يرى لنفسه
٣٤٧	لادين لمن لا عهده
٣٤٨	لاسهل الاما جعلته سهل
٣٤٩	لاصدقة و ذو رحم يحتاج
٣٥٠	لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق
٣٥١	لاعبادة كالتفكير
٣٥٢	لاقفر اشد من الجهل ولا مال اعود من العقل
٣٥٣	لامظاهرة او ثق من المشاورة
٣٥٤	لان ادخل يدي في فم التنين احب الى من ان اسئل من لم يكن ثم كان
٣٥٥	لا يتمنين احدكم الموت وان السعادة المرء ان يطول عمره ويرزقه الله الاتابة
٣٥٦	لا يجمع الشح والايمان في قلب عبداً ابداً
٣٥٧	لا يخلوا ارجل بامرئه الا وثالثهما الشيطان
٣٥٨	لا يزال المسروق منه في تهمة من هو بري حتى يكون اعظم جرماً من السارق

-چهل و هشت-

صفحه	جمله
٣٥٩	لا يزال العبد يزداد من الله بعد أ ما ساء خلقه
٣٦٠	لا يزال الهم بالمؤمن حتى يدعوه الى الذنب
٣٦١	لا يحل ل المسلم ان يهجر اخاه السابق يسبق الى الجنة
٣٦٢	لا يشكر الله من لا يشكر الناس
٣٦٣	لا ينبغي لمؤمن ان يذل نفسه
٣٦٤	لا يؤمن عبد حتى يؤمن جاره بو ائمه
٣٦٥	لا يهوى الفنال الا الفنال
	للمتكلف ثلاث علامات : يتملق اذا حضر و يغتاب اذا اغاب
٣٦٦	ويشمت بالمحببة
	للمنافق ثلاث علامات اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف و اذا
٣٦٧	اثمن خان
٣٦٨	لم يقال ذرة من بر العاقل افضل من جهاد الجاهل الف عام لن تهلك الرعية و ان كانت ظالمة مسيئة اذا كانت الولاة هادية
٣٦٩	مهديه
٣٧٠	لو امرت احداً ان يسجد لاحد لامرته ان يسجد لزوجها
٣٧١	لو ان احدكم فر من قسمه كما فر من اجله لتبعده كما تبعه الموت
	لو ان الوضيع في قعر بئر لبعث الله عز وجل ريحان رفعه فوق
٣٧٢	الاخير في دولة الاشرار
٣٧٣	لو ان امرء كان اقوم من قدح لكان له من الناس غامزاً
٣٧٤	لو دخل العسر حجر الدخل اليسير حتى يخرج له

فهرست جمله‌ها

صفحة	جمله
٣٧٥	لو كان الرفق خلقاً يرى ما كان مما خلق الله شيئاً أحسن منه
٣٧٦	لو كان العلم منوطاً بالثريا التناول تدرج بالمنوار
٣٧٧	لولا ثلاثة في ابن آدم ماطاطار أسهبي: المرض والموت والفقير
٣٧٨	لولا رحمة ربى على فقراء أمتى كاد القرآن يكون كفراً
٣٧٩	لو لم تذنبوا الخفت عليهكم ما هو أعظم من ذلك العجب العجب
٣٨٠	ليس الغنى في كثرة العرض وإنما الغنى غنى النفس
٣٨١	ليس بكذاب من أصلاح بين اثنين فقال خيراً
٣٨٢	ليس لأحد على أحد فضل الآلدين أو عمل صالح
٣٨٣	ليس من أخلاق المؤمن الملق الآف طلب العلم
٣٨٤	ليس من منام خان في الأمانة
٣٨٥	ليس من منام وسع الله عليه ثم قرر على عياله
٣٨٦	ليس مني العالم أو متعلم
٣٨٧	لينصح الرجل أخيه كنصحه لنفسه

م

٣٨٨	ما أمن بي من أمسى شبعاناً وجاره جائعاً
٣٨٩	ما أصلح بآثنا قط إلا كان أحبهما عند الله أرق فهم بما صاحبه
٣٩٠	ما أعز الله بجهل قط وما أذل بعلم قط
٣٩١	ما أقبح الفقر بعد الغنى وأقبح الخطيئة بعد المسكنة وأقبح من ذلك العابد الله ثم يدع عبادته
٣٩٢	ما أملق تاجر صدوق

فهرست جملهها

صفحه

جمله

ما اهدى المسلم لاخيه هدية افضل من كلمة حكمة تزيده ٣٩٣	هدي او ترده عن ردي
ما بنى في الاسلام بناء احب الى الله من التزويج ٣٩٤	ما بنى في الاسلام بناء احب الى الله من التزويج
مارأيت مثل الجنة نام طالبها و مارأيت مثل النار نام هاربها ٣٩٥	ما عظمت نعمة عبد على عبد الاعظمت مؤنة الناس عليه فمن لم
يتحمل تلك المؤنة فقد عرض تلك النعمة للزوال ٣٩٦	يتحمل تلك المؤنة فقد عرض تلك النعمة للزوال
ما قل وكفى خير مما كثروا به ٣٩٧	ما قل وكفى خير مما كثروا به
ما كان الفحش في شيء الا شانه وما كان الحياع في شيء الا زانه ٣٩٨	ما كان الفحش في شيء الا شانه وما كان الحياع في شيء الا زانه
ما من بيت ابغض الى الله عز وجل من بيت يخرب في الاسلام بالفرقة ٣٩٩	ما من بيت ابغض الى الله عز وجل من بيت يخرب في الاسلام بالفرقة
ما من شيء احق بطول السجن من اللسان ٤٠٠	ما من شيء احق بطول السجن من اللسان
ما من هم الاوله فرج الا هم اهل النار ٤٠١	ما من هم الاوله فرج الا هم اهل النار
ما نقص مال من صدقة فاعطوا ولا تجبنوا ٤٠٢	ما نقص مال من صدقة فاعطوا ولا تجبنوا
ما هلك امرؤ عرف قدره ٤٠٣	ما هلك امرؤ عرف قدره
ما هلك امرؤ من مشورة ٤٠٤	ما هلك امرؤ من مشورة
ما يوضع في ميزان العبد يوم القيمة افضل من حسن الخلق ٤٠٥	ما يوضع في ميزان العبد يوم القيمة افضل من حسن الخلق
مثل الاخرين مثل اليدين تغسل احديهما الاخرى ٤٠٦	مثل الاخرين مثل اليدين تغسل احديهما الاخرى
مثل المرأة مثل الصلع المعوج ان تركته انتفعت به و ان اقمنته ٤٠٧	كسرته
مثل المؤمن مثل السنبلة تخر هرقة و تستقيم اخرى ٤٠٨	مثل المؤمن مثل السنبلة تخر هرقة و تستقيم اخرى
مظل المسلم الموسر ظلم للمسلمين ٤٠٩	مظل المسلم الموسر ظلم للمسلمين

—بنجادو يك—

فهرست جمله ها

صفحه	جمله
٤١٠	ملعون من القى كله على الناس
٤١١	من اذى جاره طمعاً في مسكنه ورثه الله داره
٤١٢	من ابغى العلم ليخدع به الناس لم يجد ريح الجنة
٤١٣	من ابغض الناس ابغضه الله
٤١٤	من اتى اليكم معروفاً فكافئوه ، وان لم تجدوا فاثنو عليه فان الثناء جزاء
٤١٥	من اتى ذا بدعة فوقه فقد سعى في هدم الاسلام
٤١٦	من احب اخاه فيعلمته
٤١٧	من احسب ان يستجاب دعائه فليطلب مطعمه ومكسيه
٤١٨	من احب عمل قوم ، خيراً كان او شراً ، كان كمن عمله
٤١٩	من احزن مؤمنا ثم اعطاه الدنيا لم يكن ذلك كفارته ولم يوجر عليه
٤٢٠	من احزن والديه فقد عقهما
٤٢١	من اراد الله به خيراً رزقه خليلاً صالحاً ان نسى ، ذكره وان ذكر ، اعانه.
٤٢٢	من اراد ان يكون اغنى الناس فليكن بما في يد الله او ثق منه بما في ايدي الناس
٤٢٣	من استغنى بالله احوج الناس اليه
٤٢٤	من استولى عليه الضجر رحلت عنه الراحة
٤٢٥	من استوى يوماً فهومغبون

صفحة	جمله
٤٢٦	من اشتق الى الجنة سارع الى الخيرات
٤٢٧	من اشتق من النار نهى النفس عن الشهوات
٤٢٨	من اصبح من امتى وهمه غير الله فليس من الله
٤٢٩	من اصلاح امر اخرته اصلاح الله امر دنياه
٤٣٠	من اصلاح ما ي فيه وبين المصالح اللهم ينبعو بين الناس
٤٣١	من افضل الاعمال عند الله ابراد الاكباد الحارة و اشبع
٤٣٢	البطون الجائعة
٤٣٣	من اكثر ذكر الله احبه
٤٣٤	من اكرم فقيراً مسلماً لقى الله يوم القيمة وهو عنده راض
٤٣٥	من بصيرة المرء تركه ما لا يعنيه
٤٣٦	من تزوج احرز نصف دينه فليتق الله في النصف الآخر
٤٣٧	من تعلق قلبه بالدنيا تعلق منها بثلث : هم لا يفني وامل
٤٣٨	لا يدرك ورجاء لا ينال
٤٣٩	من تكرمة الرجل لأخيه ان يقبل تحفته ويتحفه بما عندة
٤٤٠	من تنفعه ينفعك
٤٤١	من حرم الرفق حرم الخير كله
٤٤٢	من ساء خلقه عذب نفسه
٤٤٣	من سرته حسنته وسائته سيئته فهو مؤمن
٤٤٤	من سر مؤمناً سرني ومن سرني فقد سر الله
٤٤٥	من سعادة ابن ادم رضاه بم قسم الله له

فهرست جملهها

صفحة	جمله
٤٤٤	من سمع رجلا ينادى بال المسلمين فلم يعجبه فليس بمسلم
٤٤٥	من شغلته عبادة الله عن مسئلته اعطاء الله افضل ما يعطى السائلين
٤٤٦	من طلب رضا الناس بسخط الخالق جعل حامده من الناس ذاماً
٤٤٧	من طلب مالا من غير حله افقره الله
٤٤٨	من عامل الناس فلم يظلمهم وحدتهم فلم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو من كملت مروته و وجبت عدالته و حرمت غيبته
٤٤٩	من عمل على غير علم كان ما يفسد اكثراً مما يصلح
٤٥٠	من قال اني خير الناس فهو من شر الناس من كانت الاخرة همه جمع الله له امره وجعل غناه في قلبه
٤٥١	واتته الدنيا راغبة
٤٥٢	من كانت همتها بطنها ، كانت قيمتها ما اكله
٤٥٣	من كان عنده صبي فليتصاب له
٤٥٤	من كان مسلماً فلاماً ملماً مكر و لا يخدع
٤٥٥	من كظم غيظاً ملأ الله جوفه ايماناً
٤٥٦	من لاحى الرجال سقطت مروته
٤٥٧	من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطایاه
٤٥٨	من لا يرحم لا يرحم
٤٥٩	من لم يصبر على ذل التعليم ساعة بقى في الجهل ابداً
٤٦٠	من لم ينفعه علمه ضرره جهله

فهرست جملها

صفحة	جمله
٤٦١	من مشى مع ظالم فقد اجرم
٤٦٢	من نظر الى ما في ايدي الناس طال حزنه ودام اسفه
	من نفس عن المؤمن كربة من كربال الدنيا نفس الله عنه
٤٦٣	كرب الآخرة
	من وافق قوله فعله فذاك الذي اصاب حظه ومن خالف قوله
٤٦٤	فعليه فانما يونج على نفسه
٤٦٥	منهومان لا يشعان : منهوم علم و منهوم مال
٤٦٦	من يزرع خيراً يحصد رغبة ومن يزرع شراً يحصد ندامة
٤٦٧	من يصبر على الرزية يعوضه الله
٤٦٨	موت الفجأة راحة للمؤمن وحسرة للكافر

ن

٤٦٩	نجي المخفون
٤٧٠	نعم الشيئي الهدية امام الحاجة
١٧١	نعم العطية ونعم الهدية الموعظة
٤٧٢	نعم العون على تقوى الله الغنى
٤٧٣	نعم المال الصالح للرجل الصالح
٤٧٤	نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس: الصحة والفراغ
٤٧٥	نعم صومعة المسلم بيته

و

٤٧٦	والله لقضاء حاجة المؤمن افضل من صيام شهر و اعتكافه —بنجاء وبنج—
-----	--

والذى نفسي بيده ما اتفق الناس من نفقة احب من قول الخير	٤٧٧
وجبت محبة الله على من اغضب فحمل	٤٧٨
ود المؤمن في الله اعظم شعب الایمان	٤٧٩
وقروا كباركم وارحموا صغاركم	٤٨٠

٥

هدية الله على المؤمن السائل ببابه	٤٨١
هلاك امتى على يدي كل منافق عليم اللسان	٤٨٢
هيبة الرجل في زوجته تزيد في عفتها	٤٨٣

ى

يأتى على الناس زمان الصابر على دينه كالقابض على المجمدة	٤٨٤
يأتى على الناس زمان لا يبالى الرجل ما تلف من دينه اذا	
سلمت له دنياه	٤٨٥
يسروا ولا تعسروا	٤٨٦
يشيب ابن آدم ويشب فيه اثنان : الحرص وطول الامل	٤٨٧
يبغى ان يكون للمؤمن ثالث خصال : وقار عند الهزاهز	
وصبر عند البلاء وشكر عند الرخاء	٤٨٨

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بِنَامِ خَدَّا وَنَدَ بِخَشْبَنْدَهْ هَهْرَ بَانَ

In the Name of God , the
Compassionate, the Merciful.

أَفَهُ أَجَّهَالِ الْخَيْلَاءُ .

کبر و غرور آفت زیبائی است.

Beauty is spoilt by haughtiness .

ای آنکه رخت مایه بزم آرائی است
از کبر بپرهیز گرت بینائی است
گردد ز غرور هر رخ زیبا زشت
چون کبر و غرور آفت زیبائی است

أَفَةُ الْجُودِ السَّرَفُ .

اسراف آفت بخشش و کرم است .

Generosity is spoilt by lavishness .

◇◇◇

اسراف همیشه مایه اتلاف است
زین راه مروکه دور از انصاف است
بخشن کن و هیچگاه اسراف مکن
چون آفت بخشش و کرم اسراف است

إِنْهِيْدُوا إِلَّا هُمْ فَإِنَّهُ أَرْزَقُ لَكُمْ .

ازدواج گنید که روزی شما را بیشتر می‌سازد .

Marry for it increases your livelihood .

تمهامنشین و بیکس و زار و پریش
زنگیر و هترس از تهیدستی خویش
زآنروکه بهازدواج چون تن دادی
جهد تو و روزی تومیگردد بیش

اَنْرُونَ عَلَىٰ مَنْ حَرَّمَتِ النَّارُ ؟ عَلَى الْهَمِّيْنِ الَّذِيْنِ .

آیا می دانید آتش جهنم برچه کس حرام است؟ بر آن کس
که آسان‌گیر و نرم‌خو باشد .

Do you know to whom will be forbidden
the fire of the hell? To the one who is mild
and lenient .

آنکو ز غضب درنده همچون شیر است
وقتی شود آرام که دیگر دیر است
دانی که جهنم به چه کس گشته حرام ؟
آن مردکه نرم خوی و آسان‌گیر است

اُتُرُكِ الِّمَرْأَةَ وَانْكُنْتَ مُحِقًا .

ستیزه مکن هر چند حق با تو باشد .

Do not quarrel even when you are right.

□□□

آنکس که کند ستیزه جوئی ز نخست
او دست ز آبروی خود خواهد شست
آن به که کنی ستیزه جوئی را ترک
هیچند که خود براستی حق باست

إِنَّمَا الظُّنُوبُ فَانِّها مُحِقَّةٌ لِّلْخَيْرَاتِ .

از گناهان پرهیزید زیرا خوبی‌ها را ازهیان می‌برد .

Avoid the sins for it spoils your virtues .

❀❀❀

نیکی‌کن و از بدی حذرکن یارا
یاک‌لکه بد زشت کند زیب‌ارا
پرهیزکن از گنه که یاک بدکاری
از بین برد تمام نیکی هارا

إِنَّمَا الظُّلْمُ فِيَّنَهُ ظُلْمٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

از بیدادگری بپرهیزید چه ستمکاری تاریکی های
روز رستاخیز میباشد .

Avoid cruelty for it brings forth darkness
in the day of resurrection .

بهر کم و بیش با خلائق مستیز
از ظلم بترس و ز تباہی بگریز
بیداد مکن که دود این آتش تیز
روز تو کند سیاه در رستاخیز

أَتَقْرَئُ النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيهِ لَهُ وَعَلَيْهِ .

پرهیزگار ترین مردم کی است که حق گوید خواه
به سودش باشد خواه به زیانش .

The most virtuous man is the one who
tells the truth whether it is to his benefit
or not .

حقگوی و بصدقکوش هنگام بیان
ورپای زیان و سود باشد به میان
آن پاک تر است از همه کو حق گوید
خواه از سخشن سود برد خواه زیان

إِثْنَانِ عَلِيِّلَانِ أَبَدًا : صَحِحٌ مُحْتَمٌ وَعَلِيلٌ مُخْلِطٌ .

دو کس همیشه رنجورند : آدم سالمی که از غذا پرهیز می کند و بیماری که پرهیز نمی کند .

Two persons are always ill : a healthy man who is abstinent and a sick man who does not abstain .

□□□

از پیش دو کس درد و بلانگریزد
پیوسته مرض به جانشان آویزد
آن بیماری که هیچ پرهیزش نیست
و آن سالم کز خوراک می پرهیزد

إِذْ هَدُوا فِي الْعَلَىٰ فَإِنْ قَصَرْ بِكُمُ الظَّهْفُ فَكُفُوا عَنِ الْمَعَاصِيٍّ

در کار نیک بکوشید و اگر در این امر ناتوان شدید
از گناه نیز خودداری کنید.

Try to do good and , if you are not able
to do it , do not do evil either

○○○

از حرص به هر راه خطأ تیز مرو
در دام به هر دانه ناچیز مرو
میکوش به کار نیک و ، گرتوانی ،
اندر پی کار های بد نیز مرو

أَجِبُّوا الدُّعَى وَعَوِّدُوا الْمَرِيضَ .

اگر کسی از شما دعوت کرد بپذیرید و اگر کسی
مریض شد او را عیادت کنید .

Accept the invitations and visit the sick .

□□□

باجمله درآمیز چنان شکر و شیر
بهرهمه دوست باش و غمخوار و نصیر
بیمارچو شد کسی، ازو حال بپرس
دعوت چوکند از توکسی، ازو بپذیر

اَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ اِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ .

پسندیده ترین کار در نزد خداوند شاد کردن قلب
مؤمنین است .

The most gracious deed before God is to
make the faithful happy .

❀❀❀

آن به که بعدل کوشی و داد کنی
ماتمدهای را ز غم آزاد کنی
شایسته ترین کار به نزدیک خدای
آنست که قلب مؤمنی شاد کنی

أَحِبَّ الصَّالِحِينَ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ .

نیکوکاران را دوست بدار چون هر د بی کسی است
که دوستش هی دارد .

Be a loving friend of benefactors for a
man follows the one he loves .

□□□

بگریز از آنکه بدعمل یا بدخوست
شویار کسی کدرسم و راهش نیکوست
آنرا که نکوکار بود دوست بدار
چون هر د بی کسی است کشدار دوست

أَحْشُوا التَّرَابَ فِي وُجُوهِ الْمَدَاهِينَ ..

بر روی مدح گویان خاک بریزید .

Pour dust to the faces of those who praise
you .

از مدح و تملق کسان کن پرهیز
و ز آنکه ترا کند ستایش بکریز
هم لب ز ستایش خلائق بریند
هم خاک به فرق هر ستاینده بریز

اَحْسَنُ النَّاسِ اِيمَانًا اَحْسَنُهُمْ خُلُقًا .

هر که اخلاقش بهتر، ایمانش بهتر .

The one whose charachter is better his
faith is better.

□□□

آن کز همه خوشخو تر و درویش تراست
در پیش خدا منزلتش بیشتر است
ایمان کسی از همه بر قر باشد،
کو از همه در خوی نکو پیش تراست

اَحَسَنُ زِينَةٍ لِلرَّجُلِ السَّكِينَةُ مَعَ الْإِيمَانِ

بهترین زیور مرد ارامش با ایمان است

A man's best ornament is his peace of mind together with his faith.

مؤمن همه وقت دل قوی از آنست
کورا همه جا خدای پشتیبان است
زینده ترین زیور مردان خدا
آرامش اوست کز سر ایمان است

أَحِسِّنُوا أَطْنَوْنَكُمْ يَا حِلَانِكُمْ تَغْتَمِّمُوا بِهَا صَفَاءَ الْقَلْبِ وَنَقَاءَ
الطبع .

گمانهای خود را در حق برادران نیکو کنید تا از
صفای دل و پاکی طبع آنان بهره برد .

Purify your thoughts about your brethren
in order to enjoy purity of heart on their
part .

پیوسته به عیب دوست گر در نگری
باید دگر از دوستی اش در گذری
در حق کسان گمان خود نیکو کن
کز لطف و صفائ طبعشان بهره برد

أَحَمَّ النَّاسُ مَنْ فَرَّ مِنْ جُهَّالِ النَّاسِ .

داناترین مردم کسی است که از نادان دوری جوید .

The wisest man is he who avoids the fool .

۳۰۰

از آنکه به خوی همچو حیوان باشد
پرهیز کند هر آنکه انسان باشد
آن از همه خلق بود داناتر
کو دور بود ز هر که نادان باشد

اَخْلِصِ الْعَمَلَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنْهُ .

کار خیر از روی خلوص نیت کن تا کم ش نیز ترا بس باشد .

Do good with sincerity , so that even a little of it will suffice you .

○○○

گر روی وریا در عمل کس باشد
ور گل کارد نصیب او خس باشد
میکوش به کار خیر از روی خلوص
تا آنکه کم ش نیز ترا بس باشد

إِذَا آتَاكُمْ ا لِزَانِ فَأَكِرْمُوهُ .

هر گاه کسی بدیدن شما آید او را گرامی دارید .

Respect anyone who comes to visit you .

۵۰۰

از دوست مشو غافل و از دیدارش
شو بهره ور از حلاوت گفارش
چون دوست در آید ز پی دیدن تو
اکرام کن او را و گرامی دارش

إِذَا أَحَبَّ أَحَدًا كُرِّصَاحِبَهُ أَوْ أَخَاهُ فَلِيُعْلِمْهُ .

هر گاه کسی از شما یار و برادرانش را دوست دارد
باید او را آگاه کنم.

One who likes his friend or his brother
must keep him aware .

چون یار و برادرند با ما نزدیک
مارا چودو همدمند و غمخوار و شریک
آنکو دارد یار و برادر را دوست
باید که کند آگهیان از بد و نیک

إِذَا أَعْسَرَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَعْمَلْ نَفْسَهُ وَأَهْلُهُ .

هرگاه از شما کسی به رنج و سختی گرفتار شد باید
از خانه بیرون رود و خود و بستگان خود را دچار غم
و اندوه نسازد .

Anyone who might be in grief on account
of difficulties, should leave his house to avoid
making his family sad .

□□□

هر کس که شود به رنج و سختی مفرون
در گوش نباید بنشیند محزون
باید رود از خانه بی چاره برون
درد خود و بستگان نسازد افزون

إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ فَتَوَاضَعُوا وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَكَبِّرِينَ
فَتَكَبَّرُوا .

هرگاه فروتنان را دیدید فروتن باشید و هرگاه به
متکبران رسیدید تکبر کنید .

Show modesty towards modest men and
be insolent to the arrogant .

□□□

بُر دوست ز مهر پر تو افسکن میباش
با دشمن خویش نیز دشمن میباش
پیش متکبران تکبر میکن
در ترد فروتنان فروتن میباش

إِذْ أَعْمَلْتَ سَيِّئَةً فَاعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُو هَا .

هرگاه کار بدی کردي کار نیکی نیز انجام بدی تا
آنرا از میان بیرد.

When you do an evil , do a good deed too ,
in order to redeem it .

□□□

هشیار، به کارش چو زیان گشت عیان،
افتد پی سودی که کند دفع زیان
چون بد کردي، کار نکو نیز بسکن
تا نیکی تو برد بدی را ز میان

إِذَا لَمْ تَسْتَحِي فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ .

اگر شرم نداری ، هر چه میخواهی بکن .

If you feel no shame you can stoop to anything .

○○○

گر شرم ز ننگ و روسياهی بکنی
خود ترک ملاهي و مناهی بکنی
ور شرم نداری و خجالت نکشی
پس آزادی که هر چه خواهی بکنی

إِذَا مُدِحَ الْفَاجِرُ اهْتَرَّ الْعَرْشُ وَغُضِبَ الرَّبُّ .

هرگاه بدکاری را بستایند عرش بلرzed و خدا در خشم درآید .

When you praise a debauchee heaven
quakes and God becomes angry.

□□□

بدکار و شریس را ملامت باید
تا دست دگر سوی بدی نگشاید
بد کاری را اگر کسی بستاید،
از گفته او خدای در خشم آید

إِذَا هَمْمَتَ بِأَمْرٍ فَدَرَّ عَاقِبَتَهُ، فَإِنْ يَكُرُّ رُشْدًا فَاتَّبِعْهُ
وَإِنْ يَكُرُّ غَيْرًا فَاجْتَنِبْهُ.

چون از بی انجام کاری دامن همت بکمر زدی پایان آنرا بنگر . اگر از راه راست است انجامش ده و اگر مایه گمراهی است از آن بگذر .

When you embark upon doing something ,
envise the way it leads you : if it is a straight
path do it , if a straying one leave it .

دامن چو زدی از بی کاری به کمر
پایاش را به چشم دقت بنگر
گر از ره راست باشد انجامش ده
ور مایه گمراهی است از آن بگذر

أَذَلُّ النَّاسِ مَنْ أَهْانَ النَّاسَ .

خوارترین مردم‌کسی است که مردم را خوار شمارد.

The most despised man is the one who despises people .

□□□

عاقل چو گهر عزیز دارد همه را
قیمت نهد و قدر گذارد همه را
خود خوارتر است از همه خلق جهان
آن مرد که خوار میشمارد همه را

إِرْحَمْ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ .

بر آنکه در روی زمین است رحمت کن تا از آنکه
در آسمان است رحم بینی .

Have mercy upon anyone who lives on
the earth if you want to have mercy from
He who is in heaven .

با خلق بدی مکن اگر داری فهم
یکی میکن کر ثمرش یابی سهم
بر آنکه بود روی زمین رحمت آر
کر آنکه بود در آسمان بینی رحم

إِرَحْمُوا عَزِيزًا ذَلَّ وَغَنِيًّا أَفْقَرَ وَعَالِمًا ضَاعَ فِي زَمَانٍ جُهَنَّمَ

رحمت آرید بر آن عزیز که خوار شود و توانگری که
فقیر گردد و دانائی که در روزگار نادانان ضایع و
بیمقدار ماند.

Have mercy upon a dear man who is
despised, a rich man who is impoverished
and a learned man who is idle in the realm
of ignorance.

رحم آر بر آن عزیز کو خوار شدست
و آن مرد توانگری که ناچار شدست
و آن عاقل دانا که بود بی مقدار
چون در کف جهال گرفتار شدست

إِرْغَبْ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ يُحِبَّكَ اللَّهُ وَأَرْهَدْ فِيهَا عِنْدَ النَّاسِ
يُحِبَّكَ النَّاسُ .

بر آنچه که پیش خداست دل بسپار تا خدا ترا دوست
بدارد؛ و از آنچه که پیش خلق خداست دل بردار تا خلق
ترا دوست بدارند.

Love those which belong to God if you
want Him to love you ; and leave those which
belong to men if you want them to like you

□□□

خواهی که خداوند ترا گردد بیار؟
بر آنچه بود پیش خدا دل بسپار
خواهی که ترا خلق خدادار دوست
دل ز آنچه که پیش خلق باشد بردار

اَزْهَدُ التَّائِسِ مَنْ اجْتَنَبَ الْحَرَامَ .

پارساترین خلق خدا کسی است که از آنچه حرام
شده پرهیز میکند .

Most pious person is the one who abstains
from everything that religion has forbidden.

○○○

دیندار کسی است که هوس بگریزد
با لشگر شهوت و هوى بستیزد
از جمله خلق پارساتر آنست
که آنچه حرام گشته می پرهیزد

إِسْتِهْمَامُ الْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ مِنْ إِبْتِدَائِهِ .

به انجام رساندن نیکی بـهتر از آغاز کردن آن است .

To fulfil a good deed is better than to start it .

❀❀❀

بـسـار طـرـيقـ نـيـكـيـ وـ اـحـسانـ رـاـ
مـكـذـارـ زـ دـسـتـ شـيـوهـ نـيـكـانـ رـاـ
آـنـ بـهـكـهـكـيـ بـنـيـكـيـ آـغـازـ وـلـيـ
بـهـتـرـكـهـ بـهـ اـنجـامـ رسـانـيـ آـنـراـ

إِسْتَرْشِدُ وَالْعَاقِلَ وَلَا تَعْصُهُ فَقَنَدَ مُوا .

از خردمند راه را بپرسید و از فرمانش روی متابید
و گرنه پشیمان میشوید .

To find the right path ask a wiseman, and
not disobey him' or else you will regret it .

گر هر چه خردمند بگوید شنوی
هر گز زره صواب بیرون نروی
زوراه بیرس تا نگردی گمراه
زو روی متاب تا پشیمان نشوی

إِسْتَعْفِفُ عَنِ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَعْتَ .

تا هیتوانی از درخواست خود داری کن .

Avoid requesting as long as you can.

○○○

چیزی چو به خواهش از کسی بستانی
دلخسته ز بار منتش میمانی
ز آنجاک در افکندگی آرد خواهش
درخواست مکن ز خلق تا بتوانی

أَسْرَعُ الدُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفَّارُ النِّعَمَةِ .

کیفر ناسپاسی زود تر از عقوبت هر گناهی فرا میرسد .

Ingratitude will be punished sooner than
all other sins .

□□□

آنرا که بهخوان رزق امروز رهی است
شکر ار نکند، دچار روز سیهی است
چون کیفر ناسپاسی و ناشکری
بس زود تر از عقوبت هر گنهی است

أَسَدُ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ .

خوشبخت ترین مردم کسی است که با جوانمردان
آمیزش کند .

The happiest man is one who associates
with virtuous people .

❀❀❀

چون راه جوانمرد ره احسان است
تا آزا که شود رفیق پشتیبان است
خوشبخت ترین مرد بگیتی آنست
کو همنفس و یار جوانمردان است

آشجع النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ

دلیر ترین هردم کسی است که بر هوای دل خود چیره
شود .

The bravest of men is he who can overcome
his heart desires.

○○○

چون رهزن نفس سرکش و خیره شود
روز تو ز دستبرد او تیسره شود
پر زور تر و دلیرتر از همه کس
آن است که بر هوای دل چیره شود

اَشَدُ النَّاسِ اجْتِهَادًا مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ .

آنکس که گناهان را ترک نماید جهادش از همه کس سخت تر است .

To avoid the sins is the greatest Holy war.

□□□

آنرا که پرستش الهی کیش است
خوشخوی و درستکار و نیک اندیش است
آن از همه نیروی جهادش بیش است
کو از همه در ترک گناهان بیش است

اَشَدُّ كُمْ مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَاحْلَمُكُمْ مَنْ عَفَا
عِنْدَ الْمَقْدِرَةِ .

توانانترین شما کسی است که در وقت غضب خویشتن
دار باشد؛ برد بار ترین شما کسی است که ، با داشتن قدرت
مجازات ، عفو کند .

The most powerful man is he who can
control himself when he is angry , and the
most patient man is he who is able to punish
but forgives .

آن از همه باشند توانانی بیش
کو وقت غضب شود مسلط بر خویش
و آن از همه بردبار تر باشد کو
با قدرت انتقام ، عفو آرد پیش

آشْفِقُواْ تَحْمِلَ وَأَتُوْجِرُواْ .

با خلق مهر پان باشید قاستوده شوید و اجر یابید .

Be kind to the people if you want to be
praised and rewarded .

دمساز شو و به مهربانی بگرای
کاین سود رساند بتو در هر دو سرای
در این دنیا ترا ستایند کسان
در آن دنیا ترا دهد اجر خدای

اُطْلُبُوا الْعِلَامَ وَلَوْبَالصِّينِ

دانش بجوئید اگر چه در چین باشد (۱)

Acquire knowledge even though it be
found in China .

○○○

آنرا که نشان از خرد و دین باشد
کسب هنر و کمال آئین باشد
دانش طلب ای دوست که پیغمبر گفت
دانش جوئید اگرچه در چین باشد

۱- منظور این است که در بی کسب دانش از رفتن به دورترین نقطه
دیما نیز نباید خودداری کرد .

اعْبُدِ اللَّهَ كَآنَكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَكَ .

خدا را چنان عبادت کن که گوئی او را عیان می بینی؛
اگر هم تو او را نمی بینی، او ترا می بیند .

Worship God in such a way as if you
are seeing him; even though you do not see
him, He can see you .

☆☆☆

یدوست عبادت آنچنان کن که خدا
گوئی همه جاست پیش چشمت پیدا
ور ز آنکه خدای را نمی بینی تو ،
پیوسته ترا خدای باشد بینا

أَعْبُدُ النَّاسَ مِنْ أَقْوَامَ الْفَرَائِضَ .

کسی خدا را بهتر از همه بندگی میکند که واجبات
دین را بجای میآورد .

The best form of God's worship is performance of religious duties .

آن مرد که رو بدرگه حق آرد
اندر ره ابليس قدم نگذارد
در بندگی خداکسی پیشتر است
کو آنچه خدا گفته بجا میآرد

أَعْجَلُ الْخَيْرِ ثُواً بِأَصْلَهُ الرَّحِيمِ .

دیدن خویشاوندان کاری نیکوست که زود تر از هر
کار خیری به ثواب میرسد .

To visit the relatives is a good deed whose
reward comes in quickest time.

رو کن سوی اقوام پی دیداری
بردار ز دوشان به یاری باری
کاری است نکو دیدن خویشاوندان
کا آید بشمر زود تر از هر کاری

أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُ مَا يَكْرِهُ لِنَفْسِهِ .

دادگر ترین مردم کسی است که آنچه برای خود میخواهد
برای دیگران بخواهد و آنچه برای خود نمیخواهد برای
دیگران نیز نخواهد .

The most fair treating man is he who
wishes for the others what he wishes for
himself, and does not want for the others
what he does not want for himself

○○○

عادل تر ودادگر ترین خلق خداست
آنکس که ز خود پسندی و کبر جداست
چیزی که بخود خواست برای همه جست
و آنرا که نخواست، بیه کس نیز نخواست

أَعْرَفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرَفُكُمْ بِرَبِّهِ .

از شما هر کس که خود را بیشتر شناسد خدا را بیشتر
شناشد .

In as much as you know yourself , you
know God .

خواهی که بی معرفت خالق خویش
یابی نظری ؟ به خلقت خویش اندیش
هر قدر که بیش تر شناسی خود را
آنقدر خدا شناسی ات گردد بیش

اعطِ الْأَجِيرَ أَجْرَهُ قَبْلَ أَنْ يَشْفَعَ عَرَقَهُ .

مزد کسی را که اجیر کرده ای بده پیش از آنکه
عرق برتنش خشک شود .

When you hire a labourer, pay his wage
before his sweat is dried out

مکنار که حق مردم ازدست رود
یا آنکه کسی درپی حقش بدد
آنرا که اجیر کرده ای ، هزد بده
زآن پیش که برتنش عرق خشک شود

اَعَظَمُ النَّاسِ مَنْزَلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَمْ شَاهُمْ فِي اَرْضِهِ
بِالنَّصِيْحَةِ لِخَلْقِهِ .

در محشر مقام کسی از همه بالاتر است که در روی
زمین بیش از همه به مردم پند دهد .

One who gives more advice to people his
position on the day of judgement will be
higher than that of others .

آنرا که ره خطا فکنده است به بند
شوراهبر و رهائی اش ده ز گزند
در حشر مقام او فزون از همه است
آنکس که دهد به خلق بیش از همه پند

اعقل الناس اشد هم مداراً للناس .

خردمند تر از همه کسی است که بیش از همه با مردم
مداراً کند .

The wisest person is the one who can
treat people in a most lenient manner .

۳۳۳

شاد آنکه حذر ز جنگ و غوغای بکند
پیوسته رهی به صلح پیدا بکند
آن مرد خردمند تر است از همه ، کو
بیش از همه با خلق مداراً بکند

أَعَظَمُ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ تَرَكَ مَا لَا يَعْنِيهِ .

کسی بلند قدر تر از همه است که آنچه را بکارش
نمی آید ترک کند .

The most dignified man is he who leaves
what ever is useless to him

برآنچه ز کارت گرهی نکشاید
گر دل بندی به زحمت افزاید
آن از همه کس بقدر برتر باشد
کو ترک کند آنچه به کارش ناید

أَعْقَلُ النَّاسِ مُحْسِنٌ حَائِفٌ وَأَجْهَلُ النَّاسِ مُسْهِيٌّ أَمِنٌ .

عاقل‌ترین هردم کسی است که نیکوکار است و از خدا
ترس دارد و نادان‌تر از همه کسی است که گناهکار است
و از روز جزا نمی‌ترسد .

The wisest person is he who is benevolent
yet fears God ; and the most ignorant person
is the one who is sinful and is not afraid of
punishment .

آن از همه با خرد تر افتاد اینجا
کوییگنده است و ترس دارد ز خدا
و آن مرد زهر کسی است نادان‌تر کو
دارد گنه و نرسد از روز جزا

أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَيْهِ .

دانشمند ترین مردم کسی است که دانش دیگران را نیز برداش خود بیفزاید.

The most learned man is he who adds the knowledge of others to his own .

آن از همه عاقل تر و داناتر بود
کز گنج کمال بردازون تر سود
از دانش و علم دیگران بهره گرفت
ذین راه بعلم و دانش خویش افزود

اَغْلَبْهُمُوا بَرَدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهُ يَفْعُلُ بِأَبْدِ أَنْكَمْ مَا يَفْعُلُ بِأَشْجَارِ كُنْدِ
وَاجْتَنِبُوا بَرَدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهُ يَفْعُلُ بِأَبْدِ أَنْكَمْ مَا يَفْعُلُ بِأَشْجَارِ كُنْدِ

هوای بهار را غنیمت شمیرید زیرا با شما آن کند که
با درختان شما میکند و از سردی پائیز بر حذر باشید چون
با شما آن میکند که با درختان شما میکند.

Take the benefit of the spring season for
it does to your body what it does to your
trees, and avoid the coldness of autumn for
it does to your body what it does to your
trees.

□□□

□□□

ایدوسست بهار را غنیمت بشمار
کآن با تو کند که میکند با اشجار
وژ سردی پائیز حذر کن بسیار
چون با توهمن کند که با بیدوچنار

أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَعْظُمْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ .

غافل ترین مردم کسی است که از دگرگونی دنیا پند
نگیرد .

The most neglectful man is he who does
not take lesson from life's ups and downs .

□□□

گیتی به برت هم عسل آرد هم زهر
روزی بتو مهر ورزد و روزی قهر
آن مرد بود از همه کس غافل قر
کاو پند نگیرد از دگرگونی دهر

أَغْنَى النَّاسُ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ أَسِيرًا .

از همه بی نیاز تر کسی است که گرفتار آزنیست .

He is most free from want who is not
greedy .

□□□

هر کس که اسیر حرص شد، دست نیاز
پیوسته به سوی این و آن کرد دراز
آن از همه بی نیاز تر می باشد
کو نیست گرفتار به سر پنجه آز

اَفْضَلُ الْجِهَادِ كُلِّهُ عَدْلٌ عِنْدَ اِمَامٍ جَائِرٍ .

بالاترین جهاد آنست که در نزد پیشوای ستمگری
سخن از عدل و داد گفته شود .

The greatest crusade is to speak of justice
before a tyrant leader.

در چشم کسی که دادگستر باشد ،
آن جنگ و جهاد از همه برتر باشد
کر عدل بگویند دلیرانه سخن
در پیش امیری که ستمگر باشد

أَفْقَرُ النَّاسِ الظَّامِعُ .

طمعکار از همه کس فقیرتر و محتاج تر است .

The poorest of all people is the one who
is covetous .

آسوده درین جهان کسی باشد و بس
کازاد ز قید حرص و آزست و هوس
آنکس که طمعکار و حریص افتادست
مسکین تر و محتاج تر است از همه کس

اَفْلُوا الْكَرَامَةَ وَأَفْضُلُ الْكَرَامَةِ الطِّيبُ أَخْفَهُ مَجْلًا
وَأَطْيَبُهُ رِيحًا .

تحفه دوستان را بپذيريد ؛ بهترین تحفه نيز عطر است
كه وزن سبك و بوی خوش دارد .

Accept gifts from your friends . The best
gift for friends is perfume, light in weight
and scenty in smell .

هر تحفه که دوست داده پرقدر و بهاست
آنرا اگر از او بپذيری تو ، رواست
عطر از همه تحفه هاست بهتر زیرا
وزنش سبك است و بوی آن روح افراست

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَدْخَلَ عَلَى قَلْبِ
أَخِيهِ الْمَسَرَّ تَقْرِيرٌ .

آن زمان بنده بخدا نزدیکتر است که دل برادر خود را
شاد سازد .

A man is near to God only when he makes
his brethren happy .

شاد آنکه ز هر غمدهای یادکند
اورا به قسلی ز غم آزاد کند
آنهم به خدای بنده نزدیک تر است،
کز لطف دل برادری شاد کند

آَقْلُ النَّاسِ حُرْمَةً الْفَاسِقُ .

آلوده دامن از همه مردم احترامش کمتر است .

A debauchee is respected less than all other people .

آن کس که ز پاکدامنی بهرهور است
از صحبت ناپاکدلان بر حذر است
آن از همه احترام کمتر دارد
کو از همه آلودگی اش بیشتر است

آقل النّاس راحَةً آلْبَخِيلُ .

اسایش تنگ چشم و بخیل از همه کمتر است .

There is less peace of mind for a parsimonious person than anyone else .

آنکس که بود بخیل خوارست و ذلیل
شادیش کم است و روزی اش نیز قلیل
در دار جهان از همه کمتر باشد
اسایش آنکه تنگ چشم است و بخیل

اَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةً الْحَسُودُ .

حسود لذتش از همه کس کمتر است .

The pleasures of a jealous person is less than that of anyone else.

□□□

پیوسته حسود جان خود را آزرد
و ز رنج حسد نیافت راحت تا هرد
آن از همه لذت جهان کمتر برد
کو بود حسود و غصه بیش از همه خورد

أَقْلُ النَّاسِ مُرُوَّجٌ مَنْ كَانَ كَاذِبًا .

مردانگی کسی از همه کمتر است که دروغگو باشد.

A liar's courage is less than all other people's .

کس را ز شجاعت اثرباری کر باشد ،
میگوید راست تا میسر باشد
مردانگی کسی است کمتر ز همه
کو از همه کس دروغگو تر باشد

أَقِلَّ مِنَ الدَّيْنِ تَعِيشُ حُرًّا .

وام کمتر کن و آزاد بزی .

Reduce your debts and live more freely .

○○○

خرسند بنعمت خداداد بزی
کم خور غم زندگانی و شاد بزی
با آنچه که قسمت تو گردیده بساز
کم وام کن از هردم و آزاد بزی

أَقِلْ مِنَ الذُّنُوبِ يَهُنْ عَلَيْكَ الْمَوْتُ .

گناه گمتر کن تا مرگ بر تو آسان گردد .

Avoid the sins so that you may bear death easily .

آن بیگنی که پاکدامان باشد
بهرچه ز روز حشر ترسان باشد؟
کم کن گنداندین جهان تا بهرت
رفتن به جهان دیگر آسان باشد

أَقْلَ مِنَ الشَّهَوَاتِ يَتَهَلَّ عَلَيْكَ الْفَقْرُ .

که تو شهو و ترانی کن تا تجهل تهیdestی برایت آسان
گردد .

Lessen your sensual desires in order to be
more able to bear poverty .

□□□

دخل خود و خرج خویش را نیک بسنج
پر خرج هباش چون نداری زر و گنج
کم درره شهوت و هوس پای گذار
تا کم ز تهیdestی خود یعنی رنج

اَيْلُوْاعَشَرَاتِ الْكَرَامِ .

لغش های مردان بزرگوار را نادیده ازگارید

Ignore noblemen's slips .

○○○

آنکس که بهجود و رادمردی است شهریز
زو خرد مگیر بر سر هر تقصیر
مردان بزرگوار و باهمت را
گرلغش کوچکی است، نادیده بگیر

أَكْثَرُ اِنْثَاءِنِ شَيْعَةً أَكْثَرُهُمْ جُوعًا فِي الْقِيَامَةِ .

کسی که درین جهان از همه سیر تر است در آن دنیا از
همه گرسنه تر خواهد بود .

One who is most satisfied in this world will
be most hungry in the other.

○○○

آنکس که زخوان این جهان بپرورد است
بسی بپرورد ز نعمت جهان دگر است
در آن دنیا گرسنه تر از همه است
آن کز همه کس در این جهان سیر تر است

أَكْثَرُ النَّاسِ قِيمَةً أَكْثَرُهُمْ عَلِيًّا وَأَقْلَهُمْ قِيمَةً أَفَلَهُمْ عِلْمًا .

هر که دانش بیشتر قدرش بیشتر و هر که علمش کمتر ارزشش کمتر است .

One whose knowledge is greater is better revered, one whose deed is less his worth is less .

۰۰۰

در کسب کمال و دانش و فضل و هنر
میکوش؛ که از جمله افراد بشر
پر قدرت است هر که علمش بیش است
کم قدرت است هر که علمش کمتر

اَكْثَرُ اَهْلِ الثَّارِ اَعْزَابُ .

بیشتر دو زخیمان مردان بی زنند .

Most of those who will dwell in hell are bachelors .

□□□

مردان و زنانی که مجرد هانند
دوری ز هوای نفس خود نتوانند
در قعر جحیم بیشتر آنانند
کز دولت ازدواج رو گردانند

اَكْثَرُ مَا يُولِّجُ اُمَّتَى الْجَنَّةَ تَقُوَى اللَّهِ وَحْسُنُ الْخَلْقِ .

چیزی که بیشتر کسان مرا به بیشت میبرد پارسائی و خوشخوای است .

The things which lead most of my people to heaven are abstentiousness and good temper .

□□□

آنکس که خدا پرست و با ایمان است
بیزار ز تند خوئی و عصیان است
آن چیز که میبرد کسان را بیشت
خوشخوئی و پارسائی ایشان است

اَكْرَمُ النَّاسِ اَتَقَاءُهُمْ .

کسی از همه گرامی‌تر است که از همه پرهیز‌گارتر باشد .

The one who is most pious is most revered

○○○

شاد آنکه ز هر کسی صفاکیش تراست
دلپاکتر و عافیت اندیش‌تر است
آن از همه عز و حرمتش بیش‌تر است
کز جماله به پاکدامنی پیش‌تر است

آلَّا مَا نَهَى تَحْلِبُ الرِّزْقَ وَالْخِيَانَةُ تَحْلِبُ الْفَقْرَ .

امانت روزی میآورد و خیانت تنگدستی .

Honesty increases livelihood and treachery
leads to poverty .

۳۳۳

آن مرد که گشت از درستی عاری
بیند همه جا ز نادرستی خواری
رزقت شود افزون ز امانت داری
فقرت شود افزون ز خانتکاری

الْأَمْلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْلَا الْأَمْلُ مَا أَرْضَعَتْ وَالدَّةُ
وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا .

امید برای کسان هن رحمت است ؟ چه اگر امید نبود هیچ
مادری فرزند خود را شیر نمیداد و هیچ باغبانی درخت
نمی نشانید.

Hope is the blessing for my people, for, if
there was no hope, no mother would feed her
baby and no gardener would plant any tree .

□□□

مردم همه را امید سازد خوشبخت
بر بندد اگر امید از دلها رخت
مادر ندهد به طفل نوزادش شیر،
دهقان نشاند بزمین هیچ درخت

اَلَا مُرْبِّمَاهَا وَالاَعْمَالُ بِخَوَاتِيمِهَا .

کار ها بسته به اتمام آنها، و کردار ها بسته به انجام آنهاست .

Affairs are judged by their consequences
and deeds by their outcome .

□□□

آن فکر که با عمل بباشد همگام
نیک ار نگری نیست جزاندیش خام
زان کار بگو که کرده باشند تمام
و آن کرداری که داده باشند انجام

آلٰ مُوْرٰ مَرْهُونَهُ بِأَوْفَاتِهَا .

هر کاری موقوف به وقت است .

Every thing can be done when its right time
comes .

تا در فرسد بهار در گلزاری
از گل نتوان یافت در آن آثاری
چون وقت رسید سختها سهل شود
موقوف به وقت خود بود هر کاری

أَلَا وَمَنْ سَمِعَ فَاحِشَةً فَأَفْشَاهَا كَانَ كَمْ أَتَاهَا .

هر کس خبر سار بدی را بشنود و فاشش کند مانند کـی
است کـه آن سار را انجام داده است .

One who lets the news of an evil deed out
is like the one who has done it.

□□□

در راه بدی کسی چو بگذارد گام
فاشش مکن و مساز اورا بدنام
آنکو خبر کار بدی فاش کند
ماند به کسی کدداده آن کار انجام

الْأَيْدِيَ ثَلَاثَةٌ : مُنْفِقَةٌ وَسَائِلَةٌ وَمُمْسِكَةٌ فَخَيْرُ الْأَيْدِي
الْمُنْفِقَةُ .

دست‌ها بر سه گونه‌اند: دست بخشند و دست خواهند و
دستی که هیچ‌نی بخشد؛ دست بخشد ره از همه بپرداز است.

There are three kinds of hands: generous, seeker of money and one which never pays out anything. the generous one is the best.

داریم سه نوع دست: یک دست کریم
یک دست نیازمند و یک دست کلیم
و آن دست کریم از همه بهتر باشد
زیرا که دهد به مستمندان زر و سیم

الْإِيمَانُ نِصْفٌ : نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ .

ایمان دو نیمه است: یک نیمه در شکریائی و یک نیمه در سپاسگزاری .

Faith has two sides, one in patience and the other in thanksgiving .

□□□

در صبر بکوش و دل تهی کن زهراس
از شکر مکن دریغ و حق را بشناس
ایمان بد نیمه است ز بنیان و اساس
یک نیمه آن شکیب و یک نیمه سپاس

اَلْخَيْلُ الدَّبِيْرِ يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِيْ وَاللَّئِيمُ الدَّبِيْرِ لَا يَأْكُلُ وَلَا
يُعْطِيْ .

بخیل کسی است که خود می خورد و هیچ بدیگران
نه بخشد و لئیم کسی است که نه خود می خورد و نه بدیگران
می بخشد .

The avaricious man spends his money for
his own use and does not give anything to
the poor, but the mean man neither spends for
himself nor gives to the poor .

آن است بخیل کوکنده خود را سیر
اما نشود گرسنه را بسار و نصیر
و آن مرد لئیم است که نه خود بخورد
نه آنکه عطا کند به مسکین و فقیر

اَلْحَيْلُ حَقًا مَنْ ذَكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَىَ .

کسی بخیل است که نام مرا بشنود و نگوید رحمت خدا
بر او باد .

One who hears my name and does not wish
me to be blessed by God is an avaricious man.

○○○

شاد آنکه دلی را به زبان سازد شاد
پیوسته به نیکی کند از مردم باد
آن مرد بخیل است که نامم شنود
و آنگاه نگوید که بر او رحمت باد

آلر حسن الخلوت .

خوشخوئی نیکو کاری است .

Good temper is beneficence.

از دست تو گر که بر نیاید کاری
میکوش که باز باندلی خوش داری
خوشگوئی و خوشخوئی و خوشرفتاری
درسی بود از کتاب نیکو کاری

آلبرگه مع آنکا برکه

خیر و برکت با بزرگان شماست .

Blessings emanate from your great men .

آنکس که نگهدار و نگهبان شماست
غمخ-وار شما و حافظ جان شماست
خیر و برکت که بهره خوان شماست
از فیض بصیرت بزرگان شماست

الْبَغْيُ يُوجِبُ النَّدَمَ .

ستم پشیمانی آورد .

Oppression brings remorse .

۳۳۴

آن سفله که دانه ستم می کارد
زین کشته بجز بلاچه بر میدارد؛
ظالم نشد از چنگ مکافات رها
بیداد پشیمانی و افسوس آرد

آلبلاء مُوكَلٌ باللُّطْقِ .

هصیبت وابسته به گفتار است .

Calamity may follow wrong talking .

۰۰۰

هر جای که شمشیر زبان در کار است
زخمی که از آن بجان رسد بسیار است
هر رنج و هصیبت که روان آزار است
وابسته لب گشودن و گفتار است

الثَّابِتُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَّ لَا ذَنْبَ لَهُ .

هر که از گناهی توبه کند بکسی می‌هاند که گناه ندارد .

One who repents from a sin is like the one
who is innocent .

□□□

شیطان چو ترا فکند در قعر چهی
از بپر نجات خویش می‌جویی رهی
آن مردکه از گناه خود توبه کند
ماند بکسی که نیست اورا گنهی

اَكَثَارِ الْجَبَانُ مَحْرُومٌ .

بازرگان ترسنده محروم است .

A coward merchant will be deprived of profits .

ooo

نرس تو کند کار تو دشوار آخر
جبن تو کند ترا گرانبار آخر
بازرگانی که ترسد از هر سودا
محروم شود ز سود بسیار آخر

الثَّاجِرُ يَتَظَرُ الرِّزْقَ وَالْمُحْتَكِرُ يَتَظَرُ اللَّعْنَةَ .

تاجر منتظار رزق است و محتكر منتظرا لعنة .

A merchant expects a decent benefit and a hoarder awaits to be cursed .

آن تاجر منصف که رود از درداست
گر منتظرا رزق حلال است رواست
و آن محتکر پست که غافل ز خداست
گر منتظرا لعنت خلق است بجاست

الْحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُكْرٌ.

از نعمت‌ها سخن‌گفتن مانند شکر نعمت کردن است.

To mention blessing is like thanking God
for them .

□□□

چون بهره تو رفاه و راحت باشد
یاد آر ز نعمتی که قسمت باشد
از نعمت‌ها سخن بلب آوردن
مانند سپاس و شکر نعمت باشد

الْتَّدْبِرُ نِصْفُ الْعَيْشِ .

دور اندیشی نیمی از عقل معاش است .

Prudence is half way to personal economy.

□□□

بیجا مکن اسراف و زر و سیم هپاش
در کار معاش بی مبالات هپاش
کار از سر بینش کن و دور اندیشی
دور اندیشی است نیمی از عقل معاش

آجَنَّةُ نَحْتَ ظِلَالِ السَّيُوفِ .

بپشت زیر سایه شمشیر هاست .

Paradise can be obtained under the shadow
of swords (in a holy war) .

۰۰۰

آن مردکه در جهاد همچون شیر است
تیغش بجهان شرع کشور کیر است
هر کس بجهاد رفت، شد اهل بپشت
فردوس بزیر سایه شمشیر است

آجَنَّةُ دَارُ الْأَسْخِيَاءِ .

بَهْشَتْ خَانَه سَخَاوَتْمَنْدَانْ أَسْتْ .

Paradise is a house for the generous .

□□□

گَرْ مَرْدْ بَهْ ظَلْمْ وَجْوَرْ بَيْ مَانَدْ أَسْتْ
زَآَنَسْتْ كَهْ اَزْ حَرْصْ بِيَاهْ بَنْدْ أَسْتْ
بَا جَوْدْ وَسَخَا بَاشْ كَهْ گَلْزَارْ بَهْشَتْ
مَنْزَلْكَهْ نِيَكَانْ سَخَاوَتْمَنْدْ أَسْتْ

الْجَنَّةُ مِائَةُ دَرَجَاتٍ : تِسْعَةُ وَسِعْوَنَ لِأَهْلِ الْعَقْلِ وَاحِدَةٌ
لِسَائِرِ النَّاسِ .

بیهشت صد مقام دارد : نود و نه مقام آن برای خردمندان
و یکی برای دیگران است .

Paradise has hundred places , of which
ninety nine are for the wise and one for the
others .

۳۰۰

پیوسته خرد راهنمای بشر است .
آری بیهشت اگر که صد خانه در است
بیشک نود و نهش خردمندان راست
یک خانه از آن مردمان دگر است

آلْحَاسِدُ مُغْتَاظٌ عَلَىٰ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ .

حسود بر کسی خشم می گیرد که گناهی نکرده است .

A jealous person gets angry with one who has no sin .

بدبخت حسود راست روز سیهی
او را ز پی نجات از آن نیست رهی
آنکس که بود حسود می گیرد خشم
بر آنکه نکرده هیچ جرم و کنهی

الْحَرَمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالْوَأْيِ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ .

دور اندیشی بسته به داشتن رأی ، و رأی به نگهداری
راز است .

Prudence is the result of wisdom and
wisdom requires keeping secrets .

□□□

در گفتن راز اگر کنی لب را باز
افسوس خوری چون شود آن راز ابراز
دور اندیشی داشتن رأی نکوست
و آن رأی نکو بسته پوشیدن را

الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُّرِّ ، وَالْبَاطِلُ خَفِيفٌ حَلْوٌ .

حق تلخ و سنگین ، ولی باطل سبک و شیرین است.

Truth is heavy and bitter , but falsehood
is light and sweet .

○○○

چون مرد نه حق نیوش و نه حق بین است
دشمن شودت چو گوئی اش حق این است
حق تلخ و ملاحت آور و سنگین است
باطل سبک و ملایم و شیرین است

الْحَيَاةُ حَيْرَ كُلُّهُ .

حیا هر قدر که باشد خوب است .

Modesty is good to whatever extent it can be found .

❀❀❀

آن مرد که شرم دارد و محظوظ است ،
چون شرم ز معصیت کند ، محظوظ است
ز آنجا که حیا ز فسق بازت دارد
هر قدر حیا داشته باشی خوب است

الْحَيَاةُ وَالْإِيمَانُ فِي قَرَنٍ وَاحِدٍ فَإِذَا سُلِّبَ أَحَدُهُمَا أَتَّبَعَهُ[ۖ]
الْأُخْرُ .

حیا و ایمان به یک رشته بسته شده اند . اگر یکی
بیفتد دیگری هم به دنبالش خواهد افتاد .

Modesty and faith are tied on one cord ;
if one of them falls the other one follows .

□□□

چون هر د به راه فسق بی شرم دود
ایمانش هم درین ره از دست شود
ایمان و حیا به یکدگر متصلند
این گر رود از میانه، آن نیز رود

الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِبَالُ اللَّهِ فَأَحْبَبْنَاهُمْ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعَهُمْ لِعِيَالِهِ.

هر دم‌همه روزی خواران خداوند هستند و هر کس که به خلق خدا بیشتر سود بر ساند در نزد خدا از همه محبوب‌تر است.

All people are dependents of God , and one who serves the people more is dearer to Him .

□□□

روزی خور خالقند ابناء بشر
در سایه لطفش همه آرند بسر
هر کس که به خلق بیشتر سود رساند
در نزد خداست عزش افزون تر

الْخَيْرُ كَثِيرٌ مَنْ يَعْمَلُ بِهِ قَلِيلٌ .

کار نیک بسیار است ولی نیکو کار کم است .

Good deeds are many , but those who do them are few .

□□□

نیکی نه همان به دعوی و گفتار است
نیکو منشی به نیکی کردار است
کاری که نکوست در جهان بسیار است
چیزی که کم است مرد نیکوکار است

الذالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَأَ عَلَيْهِ .

هر که مردم را به کار نیک رهبری می کند مانند کسی
است که آن کار را انجام می دهد

One who leads people to do good is like
the one who does it .

چون دانستی که راه خیر است کدام
آن به که به راه خیر برداری گام
آنکس که به کار نیک رهبر باشد
مانند به کسی که داده آن کار انجام

اللَّهُ عَلِيُّ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ .

دعا حربه مؤمن است .

A believer's prayer is his weapon .

۰۰۰

تا روی دل شما بدرگاه خداست
پیوسته خدا نیز نکهدار شماست
مؤمن به دعا بر در حق کامرواست
چیزی که سلاح مؤمنان است دعاست

اَلَّذِيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلُهَا طَاعَةً .

دنیا بیش از ساعتی پایدار نیست؛ پس آنرا در بندگی خدای تعالی بگذرانید .

The transitory world may not last longer than an hour ; then spend it in God - worshipping .

از قید جهان رها شو و باش بر آن
کز بهر کم و بیش نباشی نگران
این دنیا را که ساعتی پاید و بس
در بندگی خدای یکتا گذران

الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَخَيْرٌ مَتَاعِهَا الْمُرْئَةُ الصَّالِحةُ .

دنیا پر از اسباب خوشی است و بہترین آنها زن
نیکوکار است .

The world is full of pleasant things and
the best of them is a virtuous wife .

○○○

با یار فرشته خوی هر کس یار است
از بخت بلند خویش برخوردار است
اسباب خوشی در این جهان بسیار است
لیک از همه بہتر زن نیکوکار است

الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ ذَاكِرًا
لِلَّهِ تَعَالَى .

دُنْيَا ، وَ هُرْجَه در آنست ، دور از رحمت خداست
مگر دانشمند یا دانشجوی و کسی که همیشه به یاد خدای تعالی
است .

The world and whatever in it are deprived
of God's blessing except the learned or learners
or those who always remember Almighty
God .

□□□

دُنْيَا وَهُر آن چیز که اندرونیاست
محروم ز فیض رحمت خاص خداست
جز دانشجوی یا کسی کو دانست
یا آنکه به یاد ایزد یه ممتاز است

الَّذِي نَعَمَ مَطِيلَةُ الْمُؤْمِنِ .

دنیا برای مؤمن مانند شتر خوبی است (که او را در سفر آخرت بکار می‌آید.)

The world is like a good camel for a believer . (in his journey to the next world.)

□□□

نیکی چوکند کسی که نیکو کار است
زین کشته به روز حشر برخوردار است
مؤمن که به راه آخرت ره سپرد
دنیا ز برایش شتری رهوار است

الذَّنْبُ لَا يُنْسَى وَالْبِرُّ لَا يُبْلَى وَكُنْ كَيْفَ شِئْتَ فَكَمَا
تَدِينُ تُدَانُ .

گناه فراموش نخواهد گردید و نیکی کهنه نخواهد
شد . هر طور که می خواهی بمان زیرا هرچه کنی جزای
آن را خواهی دید .

A sin won't be forgotten and a good deed
won't be disregarded ; do as you wish for you
will be rewarded according to your deeds .

ظلم تو فراموش نخواهد گردید
عدل تو هم از بهر تو ماند جاوید
هر کار به زندگی دلت خواست بکن
چون هر چه کنی جزای آن خواهی دید

اللَّهُمَّ أَنْزِلَ الدَّاءَ أَنْزِلْ اسْتِفَاءَ .

کسی که درد را فرستاده درمان آن را نیز فرستاده است.

He who has sent disease has sent its remedy
too .

☆☆☆

چون درد بجسم و جان کس روی نهاد
باید که به فکر چاره دردافتاد
دردی توان یافت که بی درمان است
کآن دست که درداد، درمان همداد

الرَّجُلُ الصَّالِحُ بُحْيٌ نَّبَّغَ صَالِحٌ وَالرَّجُلُ الْسُّوءُ بُحْيٌ نَّبَّغَ
سُوءٌ .

مرد خوب خبرهای خوب آرد و مرد بد اخبار بد .

A good man brings good news and a bad man brings bad ones .

☆ ☆ ☆

آن مرد که دارد ره و رفتار بدی
آلوده زبان وی به گفتار بدی
آنکو خوب است آرد اخباری خوب
و آنکس که بدانست آرد اخبار بدی

أَلَمْ يَرَ ذُنْبُ الْعَبْدِ أَشَدَّ مِنْ أَجْلِهِ .

رزق سریع تر از مرگ بنده را می‌جوید .

Man's livelihood comes to him more surely
than his death .

☆ ☆ ☆

هر چند پی رزق تکاپو باید
از حرص زیاد هم دری نگشاید
رزقی که به بنده باید آخر برسد
از مرگ سریع تر پی او آید

الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا يَكْثُرُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَالْزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا
يُرْيِحُ الْقَلْبَ وَالْبَدَنَ .

دلستگی به گیتی غم و اندوه را افزون کند و دل کندن
از آن موجب آسایش جسم و جان شود .

Attachment to this world increases your
grieves and worries, detachment from it relieves
your heart and body .

• • •

دلستگی و عشق براین گیتی دون
سازد نگرانی و غم را افزون
دل کندن ازین گیتی پر مکروفسون
آسایش قن آرد و آرام درون

آلزیارتہ تنبیت المودۃ .

دید و بازدید دوستی می آورد .

Through paying and repaying visits grows
friendship .

♦ ♦ ♦

ز آن مرد که با تو آشنایی دارد
دلجوئی کن که دوست بشمارد
دیدار ز مردمان و پرسیدن حال
رسمی است نکوکه دوستی می آرد

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْفُسِنِي .

نادان سخاوتمند در پیش خدا محبوب تر از دانای لثیم است .

God likes an uneducated man who is generous more than an educated one who is miser.

از بهر چه در جوار افراد نعیم
مانند به شب گرسنه اطفال یتیم ؟
در دیده کردگار ، نادان کریم
محبوب تر است تا که دانای لثیم

السَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالْكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَيُعْطِي

سخی کسی است که چیزی خود می‌خورد و چیزی
به دیگران می‌بخشد؛ و کریم کسی است که خود نیز
نمی‌خورد تا به دیگران بدهد.

A liberal man spends some of his money
for himself and some for the needy ; but a
generous man gives to the poor all he has and
keeps nothing for himself.

☆ ☆ ☆

آن است سخی که هست دستش زر ریز
خود می‌خورد و به خلق می‌بخشد نیز
و آن مرد کریم است که خود هم نخورد
تا آنکه دهد به هر که باشد بیچیز

السَّعَادَةُ كُلُّ السَّعَادَةِ طُولُ الْعُمُرِ فِي طَاعَةِ اللهِ .

خوشبختی طول عمری است که در پرستش الهی
گذرد .

Happiness is having a life spent in divine
worship .

□ □ □

آن مردکه از راه مناهی گذرد
عمرش به مصیبت و تباہی گذرد
خوشبختی محض طول عمر است ولی
عمری که به طاعت الهی گذرد

السَّعِيدُ مَنْ فُعِظَ بِغَيْرِهِ .

خوشبخت کسی است که از تجربه‌های دیگران پند
گیرد .

A fortunate man is he who takes counsel
by other's experiences .

☆ ☆ ☆

عاقل به بلا کشیده‌ای چون گذرد ،
احوالش را به چشم عبرت نگرد
خوشبخت کسی است که بود اهل خرد
از تجربه‌های دیگران سود برد

آلشکر جمرالثار .

مستی شری از آتش دوزخ است .

Drunkenness is a spark from the hell .

❀ ❀ ❀

آن مست که از خویش ندارد خبری
زو نیست عجب اگر کند شورو شری
مستی که نهد ز گرمه خوئی اثری
گوئی که بود ز آتش دوزخ شری

آلَسْكُوتُ ذَهَبٌ وَالْكَلَامُ فِضَّةٌ .

چه بسا که اگر سخن‌گفتن چون نقره است خاموشی
چون طلاست .

Sometimes if talking is worth silver silence
is worth gold .

○ ○ ○

آنجا که به حرف لب‌کشودن بیجاست
بربند لب از سخن که گفتار بلاست
ای بس که سخن‌گفتن اگر چون نقره است
لب بستن و خاموش نشستن چو طلاست

الْسُّلْطَانُ الْعَادِلُ ظِلُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ

پادشاه عادل سایه یزدان است در روی زمین که هر
دادخواهی بدو پناه برد .

A just king is like shadow of God on
His earth in which seeks refuge whoever is
oppressed .

◎ ◎ ◎

آن شاه که عادل و خدا خوان باشد
و ز جور و ستمگری گریزان باشد
در روی زمین سایه یزدان باشد
چون پشت پناه داد خواهان باشد

السُّوْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالثَّارِ .

شمشیر ها کلیدهای بهشت و جهنمند .

A sword is like a key by which can be
opened the doors of both heaven and hell .

○ ○ ○

شمشیر بود همچو کلیدی که بشر
زان بگشاید بهشت و دوزخ را در
آبد به بپشت ارکندش صرف به خیر
افتد به جهیم از زندش در ره شر

الشَّابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ .

جوانی شاخه‌ای از دیوانگی است .

Youth is a branch of madness .

○ ○ ○

چون پیر شوی و از جوانی گذری ،
و آنگاه به دوران جوانی نگری ،
بینی که خود آن جوانی و خیره سری
بوده است چو شاخه‌ای ز دیوانه گری

اَلشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ .

قوی کسی است که بر نفس خود پیروزی یابد .

A strong man is the one who can overcome
his passions .

❀ ❀ ❀

آن نیست قوی که چون نبرد آغازد
با زور ضعیف را بخاک اندازد
آنست قوی که گردد آخر پیروز
با نفس به پیکار اچو می پردازد

الشَّيْخُ شَابٌ عَلَى حُبٍ أَنْسٍ وَطُولٍ حَيَاةٍ وَكَثْرَةٍ مَالٍ .

هر پیری خود را در عشق سه چیز جوان حس
می‌کند : همدم خوش و عمر دراز و مال فراوان .

Every old man feels young in love of three
things : intimate companion , long life and
wealth .

☆ ☆ ☆

چون پیر ز هر کار فرو ماند باز
در جان و دلش سخت شود ریشه آز
در عشق سه چیز طبع پیراست جوان
یار خوش و هال و افر و عمر دراز

الصَّابَرُ كَنْزٌ مِّنْ كُنُزِ الْجَنَّةِ .

شکیبائی گنجی از گنجهای بیشت است.

Patience is like a heavenly treasure .

♦ ♦ ♦

آن رنج و هصیبت که ترا کرده غمین
از راه شکیب و صبر یابد تسکین
خو کن به شکیب چون شکیبائی و صبر
گنجی است ز گنج های فردوس بورین

الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَابِ .

آسایش و تندرستی از نعمت‌هایی هستند که قدرشان پوشیده است .

Wealth and tranquillity are affluences which are not appreciated .

✿ ✿ ✿

آگاه ز قدر صحت آن گردیده است
کز بیماری بسی هصیبت دیده است
آسایش و تندرستی از نعمت هاست
آن نعمت‌ها که قدرشان پوشیده است

الْصَدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيَّةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ .

صدقه آتش گناه را فرو هی نشاند همچنانکه آب آتش
را خاموش می کند .

Giving alms absolves the sins as water
extinguishes the fire .

○○○

در کار صواب و خیر یکچند بکوش
آثار خطای خویش ازین راه بپوش
خامش کند آتش گه را صدقه
آنسان که به آب گردد آتش خاموش

الْصِدْقُ طَمَانِيَّةٌ وَالْكِذْبُ رَيْبٌ

راستی مایه آرام درون و دروغ باعث تشویش خاطر است .

Truthfulness brings peace of mind and
falshood causes anxiety .

○ ○ ○

آن مردکه راستگوست، با گفته خویش
آرام درون خویش را سازد بیش
و آنکس که دروغگوست باشد زدروغ
جانش بعذاب و خاطرش در تشویش

الضَّيْفُ يَأْتِيُ الْقَوْمَ بِرِزْقِهِ .

مهمانی که به قومی وارد میشود روزی خود را نیز
به همراه می آورد .

A guest brings his own livelihood with
him .

○ ○ ○

در خانه خویش هر که مهمان دارد
باید که بسی محترم بشمارد
مهمان چو بخانهای قدم بگذارد
خود همراه خویش رزق خود می آرد

الطَّاعُمُ الشَّاكِرُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّائِمِ الصَّامِتِ .

کسی که می خورد و شکر خدا بجای می آورد بهتر از
کسی است که روزه دارد و خاموش است.

One who eats and thanks God is better
than one who keeps the fast and remains silent



از نعمت یزدان مبین چشم مپوش
در شکر خدا که نعمت داده بکوش
آنکو خورد و شکر خدا را بکند
بهترز کسی که روزه دار است و خاموش

الَّطَّعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْحَكَّاءِ .

طمع نور بصیرت را از دل‌های خردمندان می‌برد .

Covetousness eliminates wisdom from the hearts of the wise .

○○○

بر بست طمع چو دیله عقل و خرد
نگذاشت که عاقل ره خود را نگرد
ای بس که طمع کور کند عاقل را
چون از دل او نور بصیرت بیرد

الْعَالِمُ بَيْنَ الْجُهْلَاءِ كَالْحَيٌّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ .

دانان در میان نادانان چون زنده است در میان مردگان

An erudite among ignorants is like an alive
man among the dead .

□□□

دانش که چو گنج شایگان می باشد
سرمایه هر پیرو جوان می باشد
دانان بمیانه گروهی نادان
چون زنده میان مردگان می باشد

الْعَدْلُ جَنَّةٌ وَاقِيَّةٌ وَجَنَّةٌ باقِيَّةٌ .

عدل هانند سپری بلاگردان و بهشتی جاویدان است .

Justice is like a protecting shield and an eternal paradise .

عدل است که همچور حمت یزدان است
عدل است که کاخ عیش را بنیان است
عدل است که چون سپر بلاگردان است
عدل است که چون بهشت جاویدان است

الْعَقْلُ مَا أَكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَّةُ وَ طَلَبَ بِهِ رِضَى الرَّحْمَنِ .

خرد چیزی است که بوسیله آن رضای خدا و باغ بهشت
کسب میشود .

Wisdom is that by which God's satisfaction
can be acquired and paradise can be entered.

□□□

آن نیست خرد که بردن اندر ره زشت
در باغ دلت جز شجر فسق نکشت
آن است خرد که رهنمایی کندت
در کسب رضای ایزد و باغ بهشت

الْعِلْمُ رَأْسُ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَالْجَهْلُ رَأْسُ الشَّرِ كُلِّهِ .

دانائی پایه هر خیر و نادانی اساس هر شری است.

Knowledge is the beginning of every good deed and ignorance is the base of every evil .

ooo

علم است که پربهادر از هر کبری است
جهل است که اصل هر بلا و ضرری است
دانائی و عقل پایه هر خیری است
نادانی و جهل بین هر شور و شری است

العلم لا يحل منعه .

روانیست که علم را از مردم دریغ دارند .

It is not right to withhold knowledge from
the people .

□□□

چون دانش و فضل است بهر درد دوا
باید همه زآن نصیب یابند و نوا
علم است چو گنج شایگانی کآن را
از خلق دریغ داشتن نیست روا

الْعِلْمُ وَدِيْعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْعُلَمَاءُ أُمَّانَاهُ عَلَيْهِ فَمَنْ عَلَى
بِعْلَمِهِ أَدْنَى أَمَانَتَهُ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ كَتُبَ فِي دِيْوَانِ اللَّهِ
مِنَ الْخَائِنِينَ .

علم امانت خداوند است نزد دانشمندان که در روی
زمین امنای او هستند. هر کس بعلم خود عمل کند شرط امانت
بجای آورده و هر کس عمل نکند در دستگاه الهری از خائنین
محسوب خواهد شد.

Knowledge is a deposit of God on His earth
and erudites are His trustees, one who practises
whatever he has learned is a trustworthy man
and one who does not will be deemed as a
perfidious man .

○○○

از سوی خدا علم چنان کالائی
ماندست امانت بیش دانائی
گر کرد عمل به علم مردی است امین
ور زآنکه نکرد ، خائن رسوانی

الْعَالَىٰ بِطِاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعَقَلَاءُ .

کسانی که به فرمان خدا کار می کنند از خردمندانند .

Only those people who act according to
the divine orders are truly wise .

□□□

آن قوم که هست باده عصیانند
دور از خردند و پیرو شیطانند
آن که بفرمان خدا کار کنند
از بینایان و از خردمندانند

اَلْغَصَبُ جَهَنَّمُ الشَّيْطَانِ

خشم اخگر آتشی است که شیطان افروخته است.

Anger is a spark from a fire kindled by
the devil.

○○○

بس مرد که چون خشم دوچشمی را دوخت
دیوانه شد و هستی خود پاک بسوخت
خشم و غصب اخگری است سوزان که جهید
از آتش فتنه‌ای که شیطان افروخت

آلْفَرَارُفِيْ وَقَتِهِ طَفَرٌ .

گریختن بموقع، پیروزی است.

Timely fleeing is like victory .

□□□

زان آتش سوزنده که می افروزی
خود دور اگر نایستی می سوزی
ای بس که حموشی است به ازحرفزدن
وی بس که گریختن بود پیروزی

إِلْقَ أَخَاكَ بِوَجْهٍ مُنْبَسِطٍ .

برادرت را با روی گشاده دیدار کن .

Visit your brethren with a happy disposition.

○○○

خوشخوی و گشاده روی میباش ای یار
تا کینه شود کم و محبت بسیار
یاران و برادران چو پیش تو رسند
با روی گشاده کن از آنان دیدار

آنقدر که نهاده
آنقدر که نهاده

قناعت گنجی است که پایان نمی پذیرد .

Contentment is a treasure which will never
be exhausted .

○○○

آسوده نمی شود حرص از غم و رنج
از بس بی جمع مال افتد به شکنج
گنجی است قناعت که نیابد پایان
خواهی که شوی غنی بدست آراین گنج

آلکذب باب من أبواب النفاق .

دروغگوئی دری از درهای نفاق است.

Lying is one of the doors leading to discord.

□□□

آنکس که به صحبت تو باشد هشتاق
خواهد ز تو راستگوئی مهر و وفاق
پرهیز کن از دروغگوئی ای دوست
کاین است دری دگر ز درهای نفاق

آلکیسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَلَىٰ بَعْدَ الْمَوْتِ .
وَالْأَحْمَقُ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِيَّ .

عاقل کسی است که نفس خود را خوار سازد و برای آخرت
خود کار کند و احمق کسی است که از نفس فرمانبرداری نماید و
و آرزوهای دنیوی داشته باشد.

A wise man is he who controls his passions
and works to ensure his place in the next
world , a stupid person follows his sensual
desires and nurtures worldly wishes .

□□□

عاقل بود آنکه نفس را سازد خوار
وندر بی آخرت کند دائم کار
احمق باشد ز نفس فرمانبردار
وز حسرت و آرزوی دنیاست فکار

الْمُتَقْوَنَ سَادَةٌ وَالْفُقَهَاءُ قَادِهُ وَالْجُلُوسُ لِلَّهِمَ عِبَادَةٌ.

پرهیزگاران سرور و دانشمندان راهبرند و همنشینی
با این گروه عبادتی است .

The pious are masters and savants are
leaders , and companionship with these two
groups is like a divine worship .

□□□

پرهیزگران سرور نوع بشرند
دانشمندان ز بهرشان راهبرند
با این دو گروه همنشینی کردن
کاری است که آنرا چو عبادت شمرند

الْحُسْنُ الْمَذْمُومُ مَرْحُومٌ

نیکوکاری که ازاو بدگوئی کنند آمرزیده است.

A benefactor who is back - bited will be
at mercy of God .

○○○

نیکوکاری که راه حق پوئیده است
وز مردم سفله طعندها بشنیده است
غم نیست گر از خلق ملامت دیده است
چون نزد خدای خویش آمرزیده است

اَلْمَرْءُ عَلَىٰ دِينِ خَلِيلِهِ فَلَيَنْظُرْ اَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ .

چون مرد از دین و روش دوستش پیروی میکند پس هر کسی
باید بنگرد که چه کسی را بدوستی میگیرد .

Every man should see that with whom he
he has friendship for a man follows his friend's
way .

ز آنجای که دوست، میشود پیرو دوست،
گیرد ره و رسم او چه زشت و چه نکوست،
هر کس باید بدقت اندر نگرد
تا خود چه کسی مصاحب و همدم اوست

الْمُسْلِمُ أَخُ الْمُسْلِمِ وَالْمُسْلِمُ نَصِيْحُ الْمُسْلِمِ

مسلمان باید برادر مسلمان باشد واورا پند دهد.

A Muslem must treat Muslems brotherly
and advise them .

○ ○ ○

آنکس که مسلمان خدا خوان باشد
باید که برادر مسلمان باشد
هم مانع او ز جرم و عصیان باشد
هم رهبر او به راه یزدان باشد

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ .

مسلمان آن است که مسلمانان دیگر از دست و زبانش
آسوده باشند .

A true Muslem is the one from whose
hand and tongue can be safe .

□□□

با ظلم مکن جان کسان فرسوده
دامن به خطیثات مکن آلسوده
آنست مسلمان که مسلمان دگر
از دست و زبان او بود آسوده

الْمَقْسُومُ لَا يَجُرُّهُ حِرْصٌ حِرْصٌ وَلَا يَصْرِفُهُ كِراْهَةً كِراْهَةً .

وقتی چیزی برای بندۀ مقدر شده است نه حرص کسی
آنرا بخود میکشاند و نه اکراه کسی آنرا از خود دور میکند .

Whatever is predestined can be neither
obtained by greed of an avaricious man nor
turned away by dislike of one who does not
want it .

□ □ □

هر چیز که بپرینده باشد مقدور
تغییر در آن نمی‌توان داد به زور
حرص تو نمی‌نماید آنرا نزدیک
اکراه تو هم نمی‌کند آن را دور

آمُؤْمِنُ أَلِفُ مَأْلُوفٌ .

مؤمن کسی است که با مردم خوی گیرد و مردم نیز با او
خوی گیرند .

One who is a believer must be sociable .



ديندار ز اهل دين نگرداند رو
نه گوشه نشين گردد و نه عزلت جو
هم او به همه خلق جهان گيرد خو
هم جمله خلق خوی گيرند بدو

آمُؤمنِ آخْرُ آمُؤمنِ .

مؤمن برادر مؤمن است.

A believer is like brother to a believer.

○ ○ ○

دیندار رحیم و دادگستر باشد
با مردم بی پناه یاور باشد
مؤمن باید که نوع پرور باشد
با مؤمن دیگر چو برادر باشد

الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَى أَذَافِهِمْ أَعْظَمُ أَجْرًا
مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُهُمْ وَلَا يَصْبِرُ عَلَى أَذَافِهِمْ .

مؤمنی که بامردم آمیزش میکند و زحمتشان را تحمل
می نماید اجرش بیش از کسی است که نه باخلق خدادوست میشود
ونه از آنان آسیب می بیند .

One who associates with the people and
bears their troubles has greater rewards than
one who lives a solitary life .

○ ○ ○

آنکو برد از دوستی خلق نصیب
در زحمتشان پیشه کند صبر و شکیب ،
جرش بیش است از آنکه باخلق خدا
نه دوست شد و نه دید از آنان آسیب

آلُّمُؤْمِنُ كَفَارَةً لِكُلِّ مُسْلِمٍ .

مؤمن پرده پوش هر مسلمانی است .

A believer conceals the sins of all believers .

◇ ◇ ◇

آن مرد که می ز جام ایمان نوشد
چون شیر و شکر با همه کس میجوشد
از پرده دری گریزد و می کوشد
تا پرده بجرم اهل ایمان پوشد

الْمُؤْمِنُ لَعِبٌ وَدَعِيبٌ وَالْمُنَافِقُ قَطِيبٌ وَغَضِيبٌ .

مؤمن شوخ طينت وشيرين است و منافق تند و خشمگين

To be humerous and in good mood are attributes of a believer , and to be harsh and in bad temperament qualities of an unbeliever.

♦ ♦ ♦

مؤمن که خدا پرستی اش آئین است
خوش محضر و شوخ طینت و شیرین است
و آن مرد منافقی که دور از دین است
بدخوی و عبوس و تند و خشمگین است

آمُؤْمِنٌ مِّرَاةً آمُؤْمِنٌ .

مؤمن آئینه مؤمن است .

A believer is like a mirror to a believer .

○ ○ ○

چون عیب برادرت بچشم آید
آگاهش کن که دفع عیش باید
مؤمن ز برای مؤمن است آئینه
تا صورت حال او بدو بنماید

الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمْنَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ .

مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر اموال و خون هایشان
امین شمارند .

A believer is the one whose Muslem
brethren trust him with their lives and
property .

♦ ♦ ♦

مؤمن نیزد فکر خیانت در سر
وز راه امانت تنهد پای بدر
هرگز نکند مال مسلمان ضایع
هرگز ندهد خون مسلمان به هدر

الْمُؤْمِنُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي ظَلِيلِ صَدَقَتِهِ .

در روز قیامت مؤمن در سایه احسان خود بسرخواهی بردا.

A believer will be under the protection of his charity on the day of resurrection .

در این دنیا هر آنکه شد خیر اندیش
در آن دنیا به دل ندارد تشویش
در روز قیامت است مؤمن این
در سایه نیکی و جوانمردی خویش

النَّاسُ كَالْأَيْلِ تَرَى الْمِائَةَ وَلَا تَرَى فِيهَا رَاحِلَةً .

همه مردم بیکسان نیستند همه چنانکه میان صد شتر یک
شتر سواری نبینی .

People are not alike , just as camels among
a hundred of which you may see only one good
for giving ride .

○○○

آنجا که ز کوشند صد تن غافل
یک تن بینی به سخت کوشی کامل
آنگونه که در میانه صد شتر است
تنها یکی از بهر سواری قابل

النِّسَاءُ حَالَةُ إِبْلِيسَ

زیبائی زن دامی است که شیطان در راه مرد میگسترد.

Beauty in woman could be a trap laid by
the devil for man.

❀ ❀ ❀

دل چونکه بدشہوت و هوس روی آورد
جان گشت اسیز محنت و غصه و درد
زیبائی رخساره و اندام زنان
دامی است که ابليس نهد در ره مرد

اَنْظُرُوا إِلَيْ الْوَالِدَيْنِ بِرَأْفَةٍ وَرَحْمَةً عِبَادَةً .

به پدر و مادر با رأفت و رحم نگریستن در حکم عبادت
خداوند است .

Be kind to your parents for it is like a
divine worship .

۳۰۰

در حشر خدا به بنده ای رحم آرد
کو حرمت مادر و پدر بگذارد
در یاری مادر و پدر کوشیدن
پاداش عبادت خدا را دارد

اَلْهَدَايَا رُزْقُ اللَّهِ فَمَنْ اهْدَى إِلَيْهِ لِشَيْءٍ فَلِيَقْبَلْهُ .

هدیه مانند رزقی است که از سوی خدا رسیده پس هر که چیزی از راه محبت باو هدیه می‌شود باید بپذیرد .

A gift is like a property granted by God and whoever is offered a gift must accept it .

□□□

هر هدیه، چه کم بپا چه پر قدر و بپا،
رزقی است فرا رسیده از سوی خدا
چون هدیه کسی فرستد از راه سخا
باید که قبول کرد از روی صفا

آلَهَدِيَّةُ تَفَتَّحُ الْبَابَ الْمُصْمَتَ .

هدیه در بسته را می‌گشاید .

Many a door can be opened by a gift.

◇◇◇

با هدیه برای آشنایان دادن
بس پایه دوستی توان بنهادن
هدیه است بمانند کلیدی که بدان
صدها در بسته را توان بگشادن

الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِّنْ جَلِيلِ السُّوءِ وَالْجَلِيلُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِّنَ الْوَحْدَةِ

نهائی از هم‌نشینی با بدان بهتر و هم‌صحبتی با نیکان از
نهائی بهتر.

Loneliness is better than companionship
of bad men; and association of good ones
better than solitude.

❀❀❀

نهائی و یکسی بسی خوب‌تر است
از صحبت آنکه فاسد و فتنگر است
و ز نهائی بسی نکو‌تر باشد
هم‌صحبتی کسی که نیکو گهراست

أَلْوَرَعُ سِيدُ الْعَمَلِ .

پارسائی از هر عملی برتر است .

Best of all deeds is abstemiousness .

○○○

شاد آنکه طریقه‌اش خدائی باشد
او را ز ره خطأ رهائی باشد
آن کار که برتر است از هر عملی
پرهیز و عفاف و پارسائی باشد

أَلَوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ تَرَكَ عِيَالَهُ بِخَيْرٍ وَقَدِيمَ عَلَى عِيَالِهِ -
بِشَّرٌ .

وای برآن کسی که وقتی در خانه نیست خانواده اش
آسوده اند و هنگامی که بخانه باز میگردد از دستش
بزحمت می افتدند .

Woe to him whose family has peace of
mind in his absense but lives in anxiety while
he is present .

□□□

ای وای برآن مرد که در خانه چو نیست
فرزندوزش خرم و خوش خواهد زیست
و آنگه که رسد بخانه، از بس بد خوست،
خواهند ز دستش همه در خانه گریست

اَلْيَدُ الْعُلِيَا خَيْرٌ مِّنْ يَدِ السُّفْلَى .

دست زبرین از دست زیرین بالاتر است.

The giving hand is better than the one
which receives .

□□□

آنجا که به آسایش خلق است نظر
دست زبرین ز دست زیرین بر تو
یعنی دستی که میدهد زر بکسی
باشد به از آن دست که هی گیرد زر

إِنَّ أَشَدَّ مَا أَنْخَوَفُ عَلَيْكُمْ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ
فَإِنَّ اتِّبَاعَ الْهَوَى يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي
الْآخِرَةَ .

سخت ترین چیزهایی که بخاطر آنها برای شما می ترسم
پیروی هوای نفس و درازی آرزوست زیرا پیروی هوای نفس
شمارا از حق باز میدارد و درازی آرزو آخرت را ازیاد می برد.

The thing which fears me most for your
sake is indulgence in passions which prevents
you from the truth and prolonged desires which
makes you forget the other world .

□□□

می ترسم از اینکه عاقبت شهوت و آز
از رفتن راه حق ترا دارد باز
وز آنکه برد آخرت را از یاد
سرگرم شدن به آرزوهای دراز

إِنَّ أَشْفَى الْأَشْفَى إِمَّا مِنْ اجْمَعِ الْجَمَعِ فَقْرُ الدُّنْيَا وَعَذَابُ الْآخِرَةِ

بدبخت‌ترین بدبختان کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت
بر او جمع شود .

The unluckiest person is the one who has
to bear both poverty in this world and torture
in the other .

○○○

آن از همه بدبخت‌تر آید بحساب
کو هر دو جهان خویش را کرده خراب
در این دنیاست از فقیری در رنج
در آن دنیاست از گناهان به عذاب

إِنَّ الصَّابَرَ يَأْتِي عَلَىٰ قَدْرِ الْمُصِيْبَةِ .

صبر با اندازه مصیبت می آید.

Patience is given as much as the affliction

آنکس که بکارش گرھی افتاده است
گوئی ز پی تحملش آماده است
تا آنکه نیائیم بجان از سختی
حق صبر بمقدار مصیبت داده است

إِنَّ اللَّهَ أَحَبَّ الْكِبَرَ فِي الصَّلَاحِ وَأَبْغَضَ الْمُنْكَرَ فِي
الْفَسَادِ .

خداوند سخن دروغی را که برای برقراری صلح گفته شود دوست دارد و از سخن راستی که برای بیان کردن فتنه باشد بیزار است .

God likes a word which is said for peace-making even if it is a lie and dislikes a seditious word even if it is true .

○○○

آن حرف که گردد سبب صلح، نکوست
ورز آنکه دروغ است خدا دارد دوست
و آنکو پی جنک و فتنه گوید سخنی
ور راست بود خدای را نفرت از اوست

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَقْوَمٍ حَيْرَانًا إِبْلَاهُمْ :

هرگاه خداوند خیر گروهی را خواهد آنان را امتحان
کند .

When God wishes some people well, tries
them .

□□□

با هر که یکی نرد محبت بازد
شاید که به امتحان او پردازد
آنجا که خدا خیر گروهی خواهد
در ورطه امتحانشان اندازد

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ .

خدا زیباست وزیبائی را دوست دارد.

God is beautiful and loves beauty.

○○○

از گل که بیاغ گرم بزم آرائیست
تا ماه که شمع فلك مینائی است
هر چیز که آفریده ایزد زیباست
زیباست خدا و عاشق زیبائی است

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَحِيمٌ وَيُحِبُّ كُلَّ رَحِيمٍ .

خداوند عزوجل مهربان و رحیم است و هر بندۀ مهربانی را دوست دارد .

Almighty God is merciful and loves everyone who is merciful too .

□□□

آنکس که رحیم و مهربان است و نکوست
پیوسته عنایات خدا شامل او است
زآنجا که خدای مهربان است و رحیم
هر بندۀ مهر پیشه را دارددوست

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَوْنَى الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنَى أَخْيَرِ

خدای عز و جل بنده خود را یاری می کند مادام که بنده
برادر خود را یاری می نماید .

Almighty God helps a man as long as he
helps his brother .

آنکس که ز کار دیگران عقده گشاست
خود دست بهر کار زند کامرو است
الطف خداست شامل بنده او
تا بنده او یاور مخلوق خداست

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَا إِلَّا أَبْدَانِكُمْ وَلَكُمْ نِيَّةٌ
إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ .

ایزد متعال نه به کار تان می نگرد و نه به پیکر تان
بلکه به دلها و نیت های شما می نگرد .

Almighty God regards neither what you do nor how you appear but observes your hearts and your purposes.

ایزد که مدام ناظر و داور تست
چشمش نه بکار تو نه بر پیکر تست
چیزی که خداوند بدان می نگرد
فکری است که در دل تو یادرس تست

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ السَّهْلَ الظَّلِيقَ .

خداؤزد کسی را که گشاده رو و آسان گیراست دوست دارد .

God loves everyone who is cheerful and easy-going .

□□□

اخلاق نکو هر که بده کارش باشد
ایام به کام و بخت یارش باشد
آنکس که گشاده روی و آسان گیراست
پیوسته خدای دوستدارش باشد

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَعْجَلُ .

خداوند آن کار نکوئی را دوست دارد که در انجامش
شتاب کنند .

God likes the good deed doing of which is
hastened .

فَوَافَ

ای بس که پر نهادی بمیرد در دام
گر دیر کنی بی نجاتش اقدام
آن کار نکوئی که خدا دارد دوست
خیری است که زودتر دهنده انجام

إِنْ قَاتَتِ السَّاعَةُ عَلَىٰ أَحَدٍ كُمْ وَفِي يَدِهِ فَسِيلَةٌ فَاسْتَطِعَ
أَنْ يَغْرِسَهَا فَلَيَفْعَلْ .

اگر یکی از شما را مرگ فرا رسد و در دستش نهال
خرمائی باشد باید آنرا اگر میتواند در زمین بکارد.

If a man's death has come and he has a
palm scion in his hand , he must plant it if
he can.

□□□

در روز اجل که هر کسی درماند
آنرا که دگر مرگ فرا میخواند
گر در دستش نهال خرمائی هست
باید که بکاردش اگر بتواند

إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَكَثِيرَ الْعَمَلِ مَعَ الْجَهْلِ قَلِيلٌ.

کاری که از روی علم و دانش باشد کمیش بسیارست
و کاری که از روی علم نباشد زیادش کم است.

Little work with knowledge is a lot and
a lot of work without it is little.

۵۵۵

با داش و علم اگر زنی دست بکار
آن کار اگر کم است باشد بسیار
بی داش و علم اگر کنی کاری را
هر چند زیادست بود بی مقدار

إِنَّ الْفُحْشَ لَوْكَانَ مُمَثَّلًا لِكُلَّ مِثْلٍ سُوِّيٍّ .

اگر دشنام چهره و اندامی داشت ، چهره و اندام
نازیبائی بود.

If abuse were embodied it would have a
very ugly face .

□□□

آن مردکه هرزه گوست، در هرجا بود
از دست زبان خویشتن رسوا بود
دشنام اگر چهره و اندامی داشت
آن چهره و اندام چه نازیبا بود

إِنَّا مَعَاهُرَ الْأَنْبِيَاءَ اُمْرَنَا أَنْ نَكِلِّمَ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

ما گروه پیغمبران مأموریم که باندازه عقلهای مردم سخن گوئیم .

We prophets are commissioned to speak to the people as they understand .

□□□

پیغمبر برگزیده بزداییم
وز جمله خلق بیشتر میداییم
تا خلق جهان گفته ما دریابند
همپاییه عقلشان سخن میرانیم

أَنْزِلَ اللَّٰهُ مَنَازِلَهُمْ خَيْرٌٰهُمْ وَشَرٌّهُمْ .

از نیکوکاران و بدکاران هر یک را بجای خود قرار
دهیم .

Place each man in his proper position
according to his goodness or badness .

۵۵۵

نیکان زمانه را به سر گل بفشن
بد کاران را زهر ملاحت بچشان
بد کاران را مقام بدکاران ده
نیکان را هم بجای نیکان بنشان

إِنَّ شَرَّ الْمُتَّسِفِينَ فِي الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ .

بدترین مردم در روز رستاخیز کسی است که دور و باشد .

The worst of all people in the day of judgement is the two-faced man .

♦ ♦ ♦

زآنچاکه دو رو اهل نفاق است و ریا
گر تکیه بدو کند کسی، نیست بجا
آنکس که دور و مت، چون رسد روز جزا
آید بشمار بدترین خلق خدا

إِنَّ شَرَّ الْأَشْرَارِ إِشْرَارُ الْعُلَمَاءِ وَإِنَّ خَيْرَ الْأَخْيَارِ أَخْيَارُ
الْعُلَمَاءِ .

بدترین بدان دانشمندان بد فرد ، و نیکترین نیکان
دانشمندان نیکو نهادند .

The worst of all bad people are those
learnd man who are wicked and best of all
good men are those who are learnt and
benevolent .

□□□

دانشمندی که در رهی رهسپر است
جمعی را هم به راه خود راهبر است
گر نیک نهادست به از هر نیک است
ور بد کنش افتاد ز هر بد بتر است

إِنَّ عَلَىٰ لِسَانِ كُلِّ قَوْمٍ رَّقِيبًا فَلِيَتَقَوَّلْ أَللَّهُ أَكْبَرُ وَلَيَنْظُرْ مَا يَقُولُ .

زبان هر گوینده‌ای را نگهبانی است پس هر کسی باید از قهر خدا بیندیشد و بنسکرد که چه میگوید.

There is a guardian angel for every speaker , so one must be afraid of God and see what he is saying .

□□□

از غیب به هر خلوت و هر انجمنی
چشمی است به سوی هر زبان و دهنه
نا هر کسی از قهر خدا اندیشد
بیجا به زبان نیاورد هر سخنی

إِنَّ فِي الرِّفْقِ الْزِيَادَةَ وَالْبَرَكَةَ وَمَنْ يُحِرِّمِ الرِّفْقَ يُحِرِّمُ الْخَيْرَ.

در نرمی و مدارا فزونی و برکت است و هر که از نرمی و مدارا دور باشد از خیر اهل دنیا محروم است .

Blessing lies in mildness and one who is not mild is deprived of people's goodness .

□□□

هر جای که نرمی و مدارا باشد
خیر و برکت بیشتر آنجا باشد
هر کس که ز نرمی و مدارا دور است
محروم ز خیر اهل دنیا باشد

إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكَيْنِ مُوَكَّلَيْنِ بِالْعِبَادِ فَمَنْ تَجْهَرَ وَضَعَاهُ .

در عرش دو فرشته بر افراد بشر موکلند تا هر کس
که به تکبر سرافرازد پستش کنند .

There are two angels who are commissioned
to debase whoever shows arrogance .

□□□

از عرش برین به سوی افراد بشر
باشد دو فرشته را شب و روز نظر
تا در نظر خلق سرافکننده کنند
آنرا که بی کبر بر افزاد سر

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقَ بِالذَّنْبِ يُصِيْلُهُ .

مرد برای گناهی که از او سرزده رزق خود را از
دست میدهد .

A man often will be deprived of his
livelihood because of a sin he has committed.

□□□

بیعقل دهد تن بگنه تا که مگر
زین راه کند روزی خویش افزون تر
ای بس که رود رزق کمش هم ازدست
از بابت آن گناه کزاو زده سر

إِنَّ الِّرِفَقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا زَانَهُ وَلَمْ يُوضَعْ
عَنْهُ إِلَّا شَانَهُ .

مدارا بر چیزی نهاده نشد مگر آنکه آنرا زیبا ساخت
واز چیزی برداشته نشد مگر آنکه آن را زشت کرد .

Everything with moderation looks nice ,
and without it , seems indecent .

فرمی سبب گرمی و مهرافزایی است
پرخاش و درشتی سبب رسوانی است
آنچای که خوی خوش نباشد زشتی است
و آنچای که خوی خوش بود، زیبائی است

إِنَّ كُلَّ أَمْرٍ يَعْلَى مَا قَدَّمَ قَادِمٌ وَعَلَى مَا خَلَفَ نَادِمٌ .

هر کسی آنچه را که به راه حق داده باز باید واز آنچه که نداده پشیمان گردد .

Every man gets whatever he has given for the sake of God and repents for whatever he has not .

○○○

آنرا که زر و سیم فراوان باشد
در حشر حساب او نمایان باشد
چون هر چه که داده به ر حق باید باز
وز آنچه نداده است پشیمان باشد

إِنَّمَا لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعْوُهُمْ بِإِخْلَاقِكُمْ .

چون با مال خود نمی‌توانید وسیله گشایشی برای مردم فراهم کنید پس با خوبی نکو آنان را به راحت برسانید .

If you are not sufficiently rich to help people by your wealth , extend comfort to them by your good temper .

خود خواه مباش و پست مانند خسان
بگشای بنحوی گره از کار کسان
با مال چو خلق را مدد نتوانی
با خلق نکو به خلق راحت برسان

اَنَّ لِرَبِّكُمْ فِي اَيَّامِ دُهْرٍ كُنْفَخَاتٍ فَتَعَرَّضُوا لَهَا .

پروردگار شما را در دوره زندگی شما نسیم‌های رحمتی است؛ پس در برابر این نسیم‌ها قرار گیرید و از آنها بهره ور شوید .

God's blessings are like breezes , try to take advantage of them .

□□□

آن وقت توان گفت که صاحب نظر ید
کاندر همه جا عیان خدا را نگرید
پیوسته نسیم رحمت اوست وزان
آماده شوید تا از آن بهره ببرید

إِنَّ لِلْجَنَّةِ نَبَابًا يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمَعْرُوفِ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا
أَهْلُ الْمَعْرُوفِ .

بهشت دری دارد که در نیکوکاری نامیده می‌شود
و جز نکوکار از آن داخل نمی‌گردد .

Heaven has a door , named the door of
beneficence , through which no one can enter
except a benefactor .

○○○

ای آنکه ترا سوی بهشت است نظر
هانا که بهشت دلکش و جان پرور
دارای دری بنام « نیکی » باشد
وز آن نکند غیر نکوکار گذر

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّتَّاتِ وَلِكُلِّ أُمْرٍ مَا نَوْيٌ .

عمل هر کسی بسته به اندیشه اوست و اعتبار هر کس بسته به همان است که اندیشه کرده است .

Man's action is directly connected with his thought, and his thought is judged by his action .

☆☆☆

چون فکر بدی در سر کس ریشه کند
ای بس که سراجام بدی پیشه کند
هر کس عملش بسته به اندیشه اوست
کس را نرسد جز آنچه اندیشه کند

إِنَّمَا الْمَجْنُونُ مَنْ اثْرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ .

دیوانه کسی است که دنیا را بر آخرت برگزیند.

An insane man is one who prefers this world to the next.

با بند مشو جهان پر غوغای را
مجدوب مبایش این رخ نازیبا را
دیوانه کسی است در بر اهل خرد
کو بگزیند بر آخرت دنیا را

إِنَّمَا الْمَرْأَةُ لُعْبَةٌ مَّنِ اتَّخَذَهَا فَلَا يُضَيِّعُهَا .

زن لعبت ظریفی است و کسی که او را می‌گیرد
نباید ضایعش سازد .

a woman is like a delicate doll and
whoever has it must not spoil it .

□□□

مردی که نگهداری زن نتواند
گر زن گیرد بدو ستم می‌راند
زن چیست ؟ به لعبت ظریفی ماند
حیف است که مرد ضایعش گرداند

إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ وَلَوْاَنَّ النَّاسَ شَبَّثُوا لَمْ يَهْلِكْ
اَحَدٌ .

مردم را شتابزدگی هلاک می کند . اگر مردم را ثبات و آرامش بود هیچکس دچار هلاکت نمیشد .

Hastiness kills people; and with calmness and constancy no one will be harmed .

آنکو به ره شتاب تازد بی باک
ای بس که بخون خود بغلط ددرخاک
گر مردم را ثبات و آرامش بود
بیهوده نمی داد کسی تن به هلاک

إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعُقْلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ .

تنها خرد است که راهبر راه خیر است و کسی که
خرد ندارد دین ندارد .

Only wisdom can lead the man to the
path of goodness and blessing , and one who
is not wise has no faith .

بی پر تو عقل دیده روشن یعنی نیست
بی پیر خرد راه بهیج آئین نیست
تنها خرد است رهبر هر ره خیر
آنرا که بسر خرد نباشد دین نیست

إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تَكْرَهُ مُجَالَسَتَهُ لِفُحْشَتِهِ

بدترین بندگان خدا کسی است که به سبب بد دهنی
او از همنشینی با او پرهیز کنی

The worst of all men is the one with
whom you avoid to associate because of his
scurrility .

❖❖❖

آن مرد که نرم گوی و شیرین سخن است
یار همه و گرمی هر انجمن است
بدتر ز تمام خلق آنست کزو
پرهیز کنند جمله چون بد دهن است

إِنَّ هُنَّ هِلْقُلُوبُ تَمَلُّ كَأَمْلُ الْأَبْدَانُ فَأَهْدُواهُنَا
طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ .

دلها نیز مانند تنها ملول و افسرده میشوند ازین رو
تازههای دانش را بدلهای هدیه کنید .

Like the body the heart gets also dejected ;
refresh it with novelties of wisdom .

□□□

چون تن که علیل یا که آزرده شود
دل نیز بود گلی که پژمرده شود
زین روی بتازههای دانش دل را
نیرو ده و مگذار که افسرده شود

أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ إِمَّرٌ مُّسْلِطٌ لَمْ يَعْدِلْ وَذُو ثُرُوتٍ مِّنَ
الْمَالِ لَمْ يُعْطِ حَقَّهُ وَفَقِيرٌ فَخُورٌ .

نخستین کسی که در دوزخ داخل میشود امیر توانایی است که عادل نباشد و ثروتمندی که از مال خود بقدرتی که حق آن است نهی بخشد و فقیری که بخویش می نازد

A sovereign who is not just , a rich man who does not give from his wealth what he must and a poor man who is proud of himself will go to hell befor others .

آن میر توانا که نباشد عادل
و آن دارایی که شد ز بخشش غافل
و آن مرد فقیری که بنازد بر خویش
پیش از همه گردند بدوزخ داخل

أَوْلَى النَّاسِ بِالْحَقِّ أَعْلَمُهُمْ بِهِ .

آنکه بیش از همه حق را بشناسد بیش از همه
شایسته آن است که حق مردم را بدهد .

One who accords recognition to people's rights is more suitable to give those rights to them .

آن مرد که از حق کسان با خبر است
گر حق کسی نداد بیداد گر است
آن بیش سزد که حق مردم بدهد
کر حق کسان از همه آگاه تر است

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ بِالْعِقْوَبَةِ .

کسی که در مجازات از همه قوی‌تر است بیش از
همه باید به عفو پردازد .

One who is most authorised to punish is
most expected to forgive .

□□□

چون تیغ تو برنده بود جنگ مجوى
چون پای تو پویاست ره فتنه هپوی
آنکو به مجازات قوی‌تر ز همه است
باید که کند به عفو بیش از همه خوی

آهُدِ لَمَنْ يُهْدِيَكَ .

به کسی که برایت هدیه فرستاده تو نیز هدیه بده .

Send gifts to those who have sent gifts
to you .

کن یاد از آن کس که کند یاد ترا
دلشاد کن آنرا که کند شاد ترا
آن به که تو نیز تحفه‌ای بفرستی
اندر بر هر که تحفه‌ای داد ترا

إِثِيَاكُمْ وَفَضُولَ النَّظَرِ فَإِنَّهُ يَبْذُرُ الْهُوَى وَيُوَلِّدُ الْغَفَلَةَ .

از افزون نگریستن به زیبا رویان پرهیز کنید چون
این کار تخم هوسرانی و مایه غفلت است .

Avoid staring too long at the beauties ; for
it evokes in you evil desires and causes
negligence .

□□□

بر دوی نکو زیاد اکر در نگری
افتی بکمند عشق و زآن رنج بری
افزون نگریستن به زیبا رویان
تخم هوس است و غفلت و بی خبری

إِلَيْكَ وَمَا يَسُوءُ الْأَدَبَ .

از آنچه مایه بدرفتاری می‌شود پرهیز کن .

Keep away from whatever brings about
misbehaviour .

○○○

در شرع مبین حرام شد میخواری
ز آنروی که دورت کند از هشیاری
پرهیز بسجوی اگر بصیرت داری
از آنچه بود مایه بدرفتاری

إِلَّا الْعَبْدُ عَبْدٌ تَخْيَلَ وَأَخْتَالَ وَلَنْسِي الْكَبِيرُ الْمُعَالَ .

بدترین مردم کسی است که تکبر ورزد و گردنکشی
کند و خدای تعالی را از یاد بیرد .

One who shows arrogance and forgets the
Almighty God is the worst person .

☆☆☆

چون در سر هر دن باد نخوت افتاد
ای بس که چو ضحاک شد اندر یداد
آن بنده بد است کو تکبر ورزد
گردن کشد و برد خدا را از یاد

بِحَلِّ الْمَشَايْخِ فَإِنَّ مِنْ أَجْلَالِ اللَّهِ تَحْمِيلُ الْمَشَايْخِ .

پیران را گرامی دارید چون این کار یکی از شروط
اجلال خداوند است .

Respect the old people , for it is one of
the conditions of glorifying God .

□□□

هر پیر جهاندیده که داد ره راست
از بپر جوان خوب ترین راهنماست
پیران بصیر را گرامی دارید
کاینهم یکی از شروط اجلال خداست

بُعْثَتُ بِالْحَقِيقَةِ السَّمْحَةِ .

من برانگیخته شده‌ام تا دینی بر حق و آسان بیاورم.

I am commissioned to bring forth a true
and simple religion .

□□□

میعوشم کرد قادر عز و جل
کز بهر هدایت جماعات ملل
آرم دینی تازه که هم بر حق است
هم آسان می‌توان بدان کرد عمل

بُعِثْتُ لِأَتُمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ .

من برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را به کمال رسانم

I am commissioned to bring the human
virtues to perfection .

○○○

فرمود پیغمبر پسندیده خصال
داده است رسالتم خدای متعال
تا آنکه محسنات اخلاقی را
در بین جماعات رسانم بکمال

بُلُوْا آرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ .

خویشاوندی را تازه کنید هر چند بهیک سلام باشد.

Try to renew your relationship with your relatives even if by a mere greeting .

□□□

خویشاوندی چو حکمفرما باشد
پیوند مودت ایت هر جا باشد
محکم سازید رشتہ خویشی را
هر چند بیک سلام تنها باشد

تَأْتِيَ عَلَىٰ شَارِبِ الْخَرِّ سَاعَةٌ لَا يَعْرِفُ فِيهَا رَبَّهُ .

برای میخواره ساعتی پیش میآید که او دیگر خدا را نمیشناسد .

A drunkard may reach a time when he does not believe his God .

□□□

آنکو شده هست، سر ز پا نشناشد
او راه صواب از خطأ نشناشد
میخواره غفات زده را پیش آید
آن وقت که او دگر خدا نشناشد

بَجَأَ وَزُوَاعَنْ ذَنْبِ السَّخِيِّ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخِذُ سَيِّدِهِ كُلَّهَا
عَشَرَ وَفَاتِحُ لَهُ كُلَّهَا أَفَقَرَ .

از گناه سخاوتمند در گذرید زیرا هرگاه پای او
بلغزد خدایتعالی دستش را گیرد و هرگاه دچار فقر شود
در برویش بگشاید .

Absolve a generous man's sin for God
protects him whenever he slips and helps him
whenever he is impoverished .

□□□

از هر د سخی اگر گناهی آید
بگذر که خدا نیز بر او بخشايد
از پا چو فتاد دست او را گیرد
چون گشت فقیر در بر او بگشاید

تَحَبَّبُ إِلَى الْأَثَاثِ مُحِبُّوكَ .

با مردم دوستانه رفتار کن تا ترا دوست بدارند.

Be friendly with people and they will
like you .

ooo

گر خلق به چیزی نشمارند ترا
هرگز به حساب در نیارند ترا
گر با همه دوستانه رفتار کنی
مردم همه نیز دوست دارند ترا

نَحْتَ كُلِّ شَعْرٍ كِجَنَابَةٍ فَلُوْلُهُ لَشْرٍ وَأَنْقُوا الْبَشَرَةَ .

در بن هر موئی کثافتی است . پس هوی را بشوئید
و پوست بدن را پاک نگاه دارید .

There is some dirt at the root of any hair , so wash your hair and keep your skin clean .

پاکیزگی و نظافت از کف مکذار
ورنه ز سلامت نشوی بر خوردار
در هر بن مو کثافتی پنهان است
پس هوی بشوی و پوست را پاک بدار

تَحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ .

مرک برای مؤمن مانند تحفه‌ای است .

Death is like a gift of God for a pious man .

□□□

از مرگ نرسد آنکه زین گیتی زشت
بگذشت و جهان دگر از دست نپشت
هرگ است چو تحفه مرد با ایمان را
زیرا که برد ازین جهانش به بپشت

تَحْسِنُوا عَلَىٰ أَيْتَامِ النَّاسِ سُبْحَانَ رَبِّكَمْ .

بر اطفال یتیم دیگران رحمت آورید تا بر یتیمان
شما رحمت آورند .

Be merciful to the other people's orphans
so that people will have mercy to yours .

□□□

چون خلق ترا یاور خویش انگارند
یاری به تو را نیز روا میدارند
کن رحم بر اطفال یتیم دگران
تا رحم بر اطفال یتیمت آرند

تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ مِنَ النَّظَافَةِ وَالنَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ
مَعَ صَاحِبِهِ فِي الْجَنَّةِ .

دندان را پاک کنید چون پاکیزگی نشانه ایمان است
و ایمان نیز در بهشت با صاحب خود همراه می باشد .

Clean your teeth for cleanliness is a sign
of faith and the faith will accompany its
owner to the paradise.

گر پاکی دست و دهن و دندان است
شو پاک که پاکیزگی از ایمان است
ایمان تو نیز ، گر که مؤمن باشی ،
همراه تو در بهشت جاویدان است

ترک الشّرِّ صَدَقَةٌ .

ترک بد رفتاری مانند صدقه دادن است .

Giving up evil conduct is like giving
alms .

□□□

میکوش که رو به سوی نیکی آری
یا آنکه قدم به راه بد نگذاری
خود از بدی احتراز کردن نیکی است
همچون صدقه است ترک بد رفتاری

تَرْكُ الْفُرَصِ غُصَصٌ

از دست دادن فرصت غم و اندوه بیار می آورد .

To lose opportunity results in grievence .



چون فرصتی افتاد به دست ای یار
ز آن بهره بری اگر که باشی بیدار
زیرا که ز دست دادن فرصت کار
جز غصه و افسوس نمی آرد باز

تصافحوا فانه یز هب بالغل

به یکدیگر دست بدهید چون کینه را از دل می برد.

Shake hands with each other ; for it wipes
out enmity from the hearts .

○○○

در سینه دوست گر بماند کینه
کم کم گردد چو دشمن دیرینه
ما نند دو دوست دست هم بفشارید
کاین کار برد کینه برون از سینه

تَصَدَّقُوا عَلَىٰ أَخِيكُمْ بِعِلْمٍ يُرْشِدُهُ وَرَأْيٍ يُسَلِّدُهُ .

از برادر مستمند خود دستگیری کنید بنحوی که او را برای راست آرد و بصواب و صلاح کشاند

Help your poor brother and lead him
wisely to the path .

○○○

با هر که نیازمند و بی برگ و نواست
امداد کنید تا که مقدور شماست
و آنگاه به دانائی و روشن بینی
اصلاح کنیدش که رود از ره راست

تَفَرَّغُوا مِنْ هُمُومِ الدُّنْيَا مَا أَسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ مَنْ كَانَتِ الدُّنْيَا
هَمَّهُ قَسَى قَلْبُهُ وَكَانَ فَقْرُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَلَمْ يُعْطِ مِنْ الدُّنْيَا
غَيْرَ نَصِيْهِ الْمَكْتُوبِ لَهُ .

تا میتوانید دل از غصه دنیا آزاد گنید زیرا کسی
که بدنیا دل میبینند سنگدل میشود . فقر او در پیش چشم
اوست و از دنیا هم غیر از قسمت مقدور خود چیزی
بدست نهی آورد .

Free your heart from the worries of the world because anyone who is attached to this world becomes cruel , faces poverty and can never gain anything more than his predestined lot.

○○○

باید کدز اندوه و غم دنیا رست
شد سنگدل آنکس که بدنیا لول بست
در فقر و نیاز ماند و از دنیا نیز
از قسمت خود بیش نیاورد بدست

تَهَا دُوا فَانَّ الْهَدِيَةَ تَذَهَّبُ بِوَحْيِ الْقَلْبِ .

به یکدیگر هدیه فرستید زیرا هدیه خشم و کینه را از
دل می برد .

Send gifts to one another for it removes
anger from your hearts .

○○○

آن به که نباشد زبخش غافل
زیرا که از آن شود محبت حاصل
در عالم دوستی بهم هدیه دهید
تا دشمنی و کینه ز داید از دل

ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ : حُرٌّ مِنْ عَبْدٍ وَعَالِمٌ مِنْ جَاهِلٍ
وَقَوِيٌّ مِنْ ضَعِيفٍ .

سه تن هستند که در باره سه تن انصاف رواندارند :
آزاد در باره بنده ، دانا در حق نادان و توانا نسبت به
ناتوان .

There are three who are no fair to three:
free man to slave , savant to ignorant , and
strong man to weak person .

◇◇◇

در حق سه تن از سه تن انصاف مخواه :
آزاد که بنده را ازو نیست رفاه
دانا که نشد ز درد نادان آکـاه
پر زور که نیست ناتوان را همراه

ثَلَثَةٌ مِّنَ الذُّنُوبِ تُجَلِّ عَوْبَتُهَا وَلَا تُؤَخَّرُ إِلَى الْآخِرَةِ:
عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَالْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَكُفْرُانُ الْإِحْسَانِ.

سه گناه است که عقوبتش زود فرا می‌رسد و به آخرت
نمی‌کشد : نافرمانی نسبت به پدر و مادر، بیداد کردن به مردم
و ناسپاسی در مقابل احسان .

There are three sins which will be punished
shortly and before the day of resurrection :
disobedience to the parents , injustice to the
people and ingratitude to the generous men .

۰۰۰

باشد سه گناه را عقوبت به جیان
یعنی نکشد به آخرت کیفر آن
رنجاندن والدین و بیداد به خلق
غفلت زیپاس و شکر احسان کسان

ثَلَاثَةٌ يَفْرَحُ بِهِنَّ الْجِسْمُ وَيَرْبُو : الْطَّيْبُ وَلِبَاسُ الْلَّيْلِ
وَشُرْبُ الْعَسلِ .

سه چیز است که بدن را رشد و فرح میبخشد : بوی
خوش ، جامه نرم و عسل .

There are three things which refresh and
flourish the body : fragrance , soft dress and
honey .

□□□

از بھر بدن سه کار بسیار نکوست :
بوئیدن هر چیز که چون گل خوشبو است
پوشیدن جامه ای که نرم است و لطیف
خوردن زعسل کرآن بدن را نیر و است

ثُلُثُ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيِّتُ الْقَلْبَ : مُجَالَسَةُ الْأَرْذَالِ وَ
مُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ .

همنشینی با سه گروه دل افسردگی و ملال می‌آورد :
فرومایگان، توانگران و زنان .

Association with three groups causes
weariness : ignoble persons , richmen and
women .

در صحبت این سه قوم رنج است و ملال :
افراد فرومایه عاری ز کمال
مردان توانگر که بنازند به مال
ذنپا که برای جان هردند و بال

ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبَرِّ : سَخَاءُ الْفَنْسِ وَطِيبُ الْكَلَامِ
وَالصَّبْرُ عَلَى الْأَذْنِ .

سه چیز درهای نیکوکاری است: بخشش، خوشسخنی و
شکیبائی هنگامی که آزاری میرسد.

There are three doors of benevolence :
generosity , sweet tongue and patience when
faced with troubles .

○○○

درهای نکوئی وصواب است سه کار:
بخشش به کسانی که به فقر ند دچار
خوشگوئی و شیرین سخنی درگفتار
آرام و شکیب در بلائی دشوار

جَامِلُوا الْأَشْرَارَ بِأَخْلَاقِهِمْ تَسْلُمُوا مِنْ غَوَائِلِهِمْ وَبَايِنُوا
بِأَعْمَالِكُمْ كَيْلًا تَكُونُوا مِنْهُمْ .

با بدکاران به هدارا رفتار کنید تا شما را آزار نرسانند
واز آنان در گردار جدا باشید تا یکی از آنان به شمار نیاید.

Treat evil-doers reservedly for being safe
from their trouble ; and be isolated from
them in your acts so that you will not be
deemed as one of them .

□ □ □

ناساز هبایید و خشن با اشرار
تا آنکه شما را نرسانند آزار
باشید ازین قوم جدا در گردار
تا آنکه نیایید از آنان بشمار

جَاهِدُوا إِهْوَانَكُمْ تَمَلِكُوا أَنفُسَكُمْ

با هواي نفس پيکار کنيد تا به نفس خود تسلط يا بيد.

Fight with your passions so that you can
dominate over your own self .

○ ○ ○

امروز براه فرق اگر بستا بيد
تاروز دگر غریق هر غرقا بيد
با دیو هواي نفس پيکار کنيد
تا آنکه بنفس خود تسلط يا بيد

جُلَّتِ الْقُلُوبُ عَلَى حِبِّ مَنْ أَخْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْصَنَ مَنْ أَسَاءَ -
عَلَيْهَا .

این امر طبیعی است که دلیهای مردم کسی را دوست دارد که به آنان نیکی کند و کسی را دشمن انتهارد که به آنان بدی نماید .

People by nature like a man who is benevolent toward them ; and hate one who does them wrong .

○ ○ ○

این امر طبیعی است که مردم یارند با طایفهای که پاک و نیکو کارند نیکی چوکنی تو، دوست میدارند زشتی چوکنی تو دشمنت انگارند

جَعَلَ اللَّهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَبْدِهِ فَحَبْ
أَحَدٌ كُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُّتَصَلِّبٍ بِاللَّهِ .

خداؤند اخلاق نکو را رشته پیوندی میان خود و
بندهگانش قرار داده است . پس برای هر یک از شما همین
بس باشد که در رشته‌ای‌که به خدا می‌پیوندد چنگ زند .

Good morals are a connection between God and men : so , it is enough protection for every one to stick to whatever is linked with God .

اخلاق نکو رشته پیوند بود
کآن بین خلائق و خداوند بود
آن به که زند چنگ درین رشته وصل
آن بنده که عاقل و خردمند بود

جَعَلَتِ الذُّنُوبُ فِي بَلْيَتٍ وَجَعَلَ مَفْتَاحَهَا شُرْبَ الْخَمْرِ .

گناهان همه در خانه ای است و میخواری کلید آن
است .

All sins are in a house opened by the
key of drinking .

❀ ❀ ❀

چون کرد شراب دورت از هشیاری
در هر ره ناصواب رو میاری
شد جمع گناهان همه در یک خانه
و آنگاه کلید خانه شد میخواری

جُمَاعُ التَّقْوَىٰ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ : إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ
الْإِحْسَانِ .

پرهیزگاری در این سخن خدایتعالی جمع است که
به دادگری و نیکوکاری فرمان می‌رهد.

The meaning of abstinence is condensed
by this holy remark : God orders to be just
and benevolent .

○○○

گر نیک بینی ز سر هشیاری
جمع است اصول پاکی و دینداری
در این سخن حق که خدا امر کند
تا دادگری کنیم و نیکوکاری

جَمَاعُ الْخَيْرِ خَشِيَّةُ اللَّهِ .

نیکی در ترس از خدا جمع است.

Goodness is concentrated in fear of God.

□□□

آن کر غصب خدا ندارد پروا
زونیست عجب اگر رود راه خطا
نیکوئی و پاکدامنی جمع بود
در آن ترسی که بنده دارد ز خدا

جَمَاعَةٌ أَمْتَقَى أَهْلُ الْحَقِّ وَأَنْ قَلُّوا .

حق پرستان پیروان هنند اگرچه کم باشند .

Only God-worshippers are my true
followers even if they are small in number .

○○○

پیش‌همه، پیروان حق محترمند
زیراکه بری ز آز و کبر و ستمند
آن قوم که حق پرست و مهمن باشند
یاران هنند اگرچه بسیار کمند

جَمَالُ الْمَرْءَ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ .

زیبائی مرد شیوائی زبان اوست .

A man's beauty is his eloquence .

○○○

زیبائی زن به لعل شکر باراست
رعنائی قد و خوبی رخسار است
زیبائی مرد حسن رخسارش نیست
شیوائی و گیرندگی گفتار است

حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ
الْبَقَلَ .

دلبستگی به مال و جاه نفاق در دل بیار می‌آورد
همانطور که آب سبزه را میرویاند .

The zeal for rank and wealth grows
discord in the heart as water grows grass .

○○○

دلبستگی و عشق به سیم و زر و جاه
قلب تو کند سیاه و فکر تو تباہ
این حرص به دل تخم نفاق آرد بار
چون آب که گردد سبب رشد گیاه

حُبُّ الدُّنْيَا أَصْلُ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَأَوَّلُ كُلِّ ذَنْبٍ .

دنیا دوستی ریشه هر نافرمانی و آغاز هر گناهکاری
است .

Mammonism is the root of disobedience
and the beginning of every sin .

دنیا طلب از کمال عاری باشد
دنیا طلبی مایه خواری باشد
این ریشه هر خطأ و نافرمانی است
وین اول هر گناهکاری باشد

جُبْكَ لِلشَّيْعَ يُعْبِي وَلُصِمْ .

عشقی که بچیزی داری ترا کور و کر میکند .

Excessive love makes you blind and deaf .

□□□

هر جای که عشق فتنه و شور کند
عقل از سر عاشق زبون دور کند
آن عشق و محبت که به چیزی داری
گوش تو و چشم تو کر و کور کند

حَرَامٌ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَوَلِّهٖ بِالشَّهْوَاتِ آنِ يَسْكُنَهُ الْوَرْعُ .

بر قلبی که شیفته شهوت میباشد راه پارسائی بسته است .

Piety is forbidden to enter a heart which is fond of sensual desires .

□□□

تا هر د به شهوت و هوس پیوسته است
ز تجیر عفاف و زهد را بگسته است
هر خانه دل که جای شهوت باشد
گوئی که درش بروی تقوی بسته است

حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ يُحِبُّ الدُّنْيَا أَنْ يُفَارِقَهُ الْطَّمَعُ .

از دلی که به مهر دنیا پابند باشد طمع هرگز جدا
نمیشود .

Greed will never be separated from a
heart which is given up to the worldly cares.

□ □ □

دانی چه بود رو بجهان آوردن؟
هر لحظه نهال هوسی پروردن
آن دل که بود به مهر دنیا پابند
دوری ز طمع کجا تواند کردن؟

حَرَمَ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَاشٍ بَذِي لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا
قِيلَ لَهُ .

خداوند بهشت را حرام کرده است برآدم بد زبانی
که پروا نمی کند از آنچه می گوید و از آنچه دیگران به
او می گویند .

God has prohibited paradise to a foul
mouthed man who cares neither for what he
says nor for what he is told .

□□□

دشnam بکس نمی دهد پاک سرشت
زیرا که خدا حرام کرده است بهشت
برآدم بد زبان که پروا نکند
از گفت و شنید آنچه بد باشد و زشت

حُرْمَةُ مَالِ الْمُؤْمِنِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ .

مال مؤمن هانند خون او حرمت دارد .

A believer's property is inviolable just like
his blood .

□□□

راه ستم و ظلم باید آموخت
در خرمن کس شر باید افروخت
آنکونه که خون کس نمی باید ریخت
بر مال کسی چشم نمی باید دوخت

حَسْبُكَ مِنَ الْكِذْبِ أَنْ تُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سِمِعْتَ .

دروغگوئی تو همین بس که هرچه شنوى همان را
بازگوئی .

It is enough for you to lie if you relate
whatever you are told .

۵۵۴

حرفی که دروغ است مکن ابرازش
از خانه ذهن خود بدور اندازش
این است دروغگوئی ات بس که ز خلق
هر حرف که بشنوی کنی ابرازش

حُسْنُ الْلِّئَرَيْنِ هَبُّ بِالْتَّخِيمَةِ .

خوشروئی کینه را از دل می‌برد .

Cheerfulness wipes enmity out of one's heart .

¤ ¤ ¤

با روی گشاده باش چون آئینه
تا جای کند مهر تو در هر سینه
با چهره شاد رو برو شو با خلق
چون خوشروئی ز دل زداید کینه

حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيَنْسِيُ فِي الْأَعْمَارِ .

همسایگی خوب، خانه‌ها را آباد و عمر‌ها را دراز
می‌کند .

Good neighbourhood flourishes the houses
and prolongs the lives .

✿ ✿ ✿

همسایه چو نیک سیرت و راد شود
از صحبت او جان و دلت شاد شود
همسایگی خوب چو گردید نصیب
زان عمر دراز و خانه آباد شود

حُنُّ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ .

خوشخوئی نکو ترین دمساز است .

Good - temper is the best companion

❖ ❖ ❖

خوشخوهمه را مصاحب و همراه است
پیوسته در فیض به رویش باز است
آن مرد که خوشخواست نمایند بیکس
چون خوشخوئی نکو ترین دمساز است

حُسْنُ الْخُلُقِ حَيْرُ قَرِيبٍ

خوشخوئی نیمی از دین است .

Good - temper is half way to religion .

□□□

دین تو کند حکم که پا بگذاری
در جاده خوشخوئی و حوشرفتاری
می کوش که خوی خویش نیکوبکنی
چون خوشخوئی است نیمی از دینداری

حُسْنُ الظَّنِّ بِإِلَهٍ ثَمَنُ الْجَنَّةِ .

حسن ظن در حق خداوند قیمت بہشت است .

Having a favorable opinion of God is the
price of paradise .

◇ ◇ ◇

مذهب نه همین از آن سخن داشتن است
ایمان به خدای ذوالمنن داشتن است
خواهی چو بہشت، قیمت باغ بہشت
در حق خدای حسن ظن داشتن است

حُنُّ الْعَهْدِ مِنَ الْأَمْانِ .

پیمان نگاه داشتن نشانه ایمان است .

Punctuality is a sign of faith .



آنکو به خیال نقص پیمان باشد
بپرچه بفکر بستن آن باشد ؟
پابند نگه داشتن پیمان باش
کاینهم یکی از شروط ایمان باشد

حُسْنُ الْمَسْأَلَةِ نِصْفُ الْعِلْمِ .

خوب پرسش کردن نیمی از کسب دانش است .

Asking questions properly ia half way to learning .

بنگر که رهت چیست گرت بینائی است
چون این قدم نخست ره پیمائی است
اندر هر باب خوب پرسش کردن
یک نیمه ز کسب هنر و دانائی است

وُقْتِ الْجَنَّةِ بِالْمُكَارِهِ وَوُقْتِ النَّيْرَانِ بِالشَّهْوَاتِ .

بِهشت به آنچه ناخوش آیند است پیچیده و دوزخ
به آنچه که دوست داشتنی است .

Disagreeable things may lead you to heaven,
whereas pleasant ones may take you to the
hell .

☆ ☆ ☆

پاداش بهشت بپر آن کردار است
کز انجامش دل کسان بیزار است
لیک آتش دوزخ ثمر آن کار است
کاندر پی آن شوق کسان بسیار است

خُصُلَتَا نِلَا تَجْمِعَانَ فِي مُؤْمِنٍ : أَبْخُلُ وَسُوءُ الظَّنِّ بِالرِّزْقِ .

دو خصلت در مؤمن جمع نشود : بخل، و بدگمان بودن
در باره روزی .

There are two characters which cannot be
found in a pious man : avarice and suspicion
about livelihood .

❖ ❖ ❖

دور است خدا پرست از این دو خصال
اول امساك و بخل اند رز و مصال
دوم تردید و سوء ظن بردن و شک
در رزق رسانی خدای متعال

خِيَارُ الْمُؤْمِنِينَ الْقَانِعُ وَشَرِّارُهُمُ الظَّاهِرُ

نیکوترین مؤمنان قناعت پیشگان و بدترین آنان
طمعکارانند .

The best men among believers are those
who are content ; and the worst of them are
those who are greedy .

☆ ☆ ☆

جمعی که بلند همت و با خردند
از حرص در هر کس و ناکس نزدند
آن قوم که قانعند از نیکانند
و آنان که طمعکار و حریصند بدند

خَيْرُكُمْ أَخْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا ، الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ .

بهترین شما خوشخوترین شماست که هم به سادگی
با دیگران خوی می‌گیرد و هم دیگران با او خو
می‌گیرند .

The best of you are those who have good
natures associating well with othere and the
others with them .

آن بیشتر است از همه کس عزت او
کو پیشتر است از همه در خوی نکو
هم خو گیرد به سادگی با دگران
هم می‌گیرند دیگران با او خو

خیار کم کل مفتان تواب

بهترین شما کسانی هستند که آزموده به گناه و
توبه کننده از گناه میباشند .

The best men among you are those who
have experienced a sin and have repented
from it .

در دیده عدل داور هر دو سرا
محبوب ترین و بهترین فرد شما
فردی است که بازگشته از راه گناه
مردی است که توبه کرده از کار خطأ

خَيْرُ الْخَوَانِكُ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عَيْوَبَكُمْ .

بهترین برادران شما کسی است که عیوب شما را
به شما نشان دهد .

The best of your brethren is the one
who shows your defects to you .

آنست ترا دوست که پندت بدهد
تا آنکه ز گمرهی روانت برهد
بهتر ز همه برادران آنست
کو عیب ترا به پیش روی تو نپد

خَيْرُ الْأَصْحَابِ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِصَاحِبِهِ

خوب ترین یاران در نزد خداکسی است که برای یار
خود از همه خوب تر باشد .

The best of our companions before God
is the one who is best for his friends .

از یار همین مخواه دیدارش را
بادست کمک سبک بکن بارش را
در نزد خدا خوب ترین یار آنست
کو خوب ترین یار بود یارش را

خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِيُ

بهترین رزق آنست که ترا کفايت کند .

The best income is that which suffices
you .

❀ ❀ ❀

از قسمت خود مرد شکایت دارد
چون خواهش رزق بی نهایت دارد
نیک ارنگری خوب ترین صورت رزق
آنست که بهر تو کفايت دارد

خَيْرُ الْزَادِ التَّقْوَىٰ

پرهیز گاری بهترین توشه است.

Abstinence is the best provision.

با دامن آلوده و طومار سیاه
اندر دوچهان کارتوز از است و تباہ
پرهیز زبدکاری و پاکی ز گناه
بهر تو بود نکوترین توشه راه

حَيْرُ الْعِبَادَةِ أَخْفَاهَا .

بهترین عبادت آنست که پنهان تر باشد .

The best worship is that which is done
most secretly .

○○○

بگذر ز ریاکه دور از ایمان است
در راه ریا دامگه شیطان است
در قزد خدا عبادتی خوب تراست
کز دیده خلق بیش تر پنهان است

خَيْرُ الْعِلْمِ مَا نَفَعَ وَخَيْرُ الْهُدُى مَا اتَّبَعَ .

بهترین علم آنست که از آن سود برند و بهترین راه
راست آنست که از آن پیروی کنند .

The best science is that which can be
useful ; and the best guidance to the right
path is that which can be followed .

☆ ☆ ☆

از هر عملی است بهتر آن علم که سود
ز آن قسمت مردم جهان خواهد بود
و ز هر راه راست خوبتر آن راه است
کش هر کسی آسان بتواند پیمود

أَخْيْرُ الْغِنَى غَنْيَ النَّفْسِ .

بهترین بی نیازی ، بی نیاز بودن نفس از شهوت
است .

To be free from passions is the best kind
of freedom from want.

در راه خطای اگر نتایجی بهتر
دامان خود آلوده نسازی بهتر
وارسته و بی نیاز باش از شهوت
کاین از همه نوع بی نیازی بهتر

خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ .

خوبترین مردم کسی است که به مردم بیشتر سود رساند.

The best of people is the one who is most
profitable to them .

❀❀❀

دستی که گره زکار مردم نگشود
در چشم کسان عزیز نتواند بود
از جمله خلق خوبتر آن باشد
کن بپرسان زیادتر دارد سود

حَيْرَا مِنِّي الَّذِينَ إِذَا سُفِهَ عَلَيْهِمْ أَحْتَمَلُوا وَإِذَا جُنِيَ عَلَيْهِمْ
عَفَرُوا وَإِذَا أُوذُوا صَبَرُوا

بهرهرين امت من گانى هستند که وقتى ناداني
از کسی بیینند بردباری ورزند ، وقتی صدمه‌ای بیینند
عفو کنند و هنگامی که آزاری بیینند شکیبائی نمایند .

The best of my followers are those who
tolerate foolish acts , forgive offences and
show patience when they are troubled .

محبوب ترین امت من آنانند
کارام و صبورند چو با نادانند
آسیب چو بینند زکس ، عفو کنند
آزار چو بینند ، شکیبا مانند

حَيْرُ بُوْتَكِمْ بَلْتُ فِيْهِ يَتِيمٌ مُكَرَّمٌ .

بپرین خانه‌ها آنست که در آن یتیمی به عزت زیست
گند .

The best house is that in which an orphan
lives dearly .

□□□

از آه یتیم بینوا کن پرهیز
چون شعله آه اوست چون آتش تیز
بپر ز تمام خاندها آن خانه است
کآنچاست یتیمی خوش و خرسند و عزیز

خَيْرُ شَبَابِكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِكُلْهُو لَكُمْ وَشَرُّ كُلْهُو لَكُمْ مَنْ تَشَبَّهَ بِإِشْبَابِكُمْ .

بهترین جوانان شما کسی است که مانند پیران رفتار کند . و بدترین پیران کسی است که خود را بصورت جوانان درآورد .

The best of your young men is he who behaves like the old ones ; and the worst of your old men is the one who imitates the youth .

عقل تر و بهترین جوان آن باشد
کو را صفت و صورت پیران باشد
کمراه ترین و بدترین پیر کسی است
کو همچو جوانان هوسران باشد

خَيْرٌ كُفُّرٌ مَنْ أَعْنَاهُ اللَّهُ عَلٰى نَفْسِهِ فَمَلَكُهَا .

بهترین شماگسی است که خداوند او را یاری دهد
تا به نفس خود سلط یابد و مالک آن گردد .

..... The best of you is the one whom God
helps to overcome his own self and master it.

هر کس که ز راه راست رخ بر تابد
در وادی جهل و گمره بستا بد
بهتر ز همه است آن که بایاری حق
بر نفس هوس باز سلط یابد

خَيْرُكُمْ مَنْ دَعَكُمْ إِلَى فِعْلِ الْخَيْرِ .

نیکو-کارترین شما کسی است که شما را بسوی نیکی
بخواند .

The best of you is the one who leads you
to do good .

□□□

آن یاور آدمی است کو بتواند
او را زره فساد بر گرداند
در بین شما نیکترین مردآنست
کو مردم را بسوی نیکی خواند

نَحْيُ كُمْ مَنْ ذَكَرَ كُمْ إِلَهٌ رُّوْيَتَهُ .

بهتر از همه شما کسی است که از دیدارش خدا
بیادتان آید .

The best of you is the one whose visit
reminds you of God .

□□□

با هر که ترا طریق حق بنماید
شو یار، که بر معرفت افزاید
آن از همه خلق جهان خوبتر است
که دیدارش خدا بیادت آید

خَيْرٌ كُمْ زَادَ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ .

نیک‌ترین شما کسی است که با سخن‌ش بدانش شما
بیفزاید .

The best of you is the one whose talk
increases your knowledge .

□□□

هر کس بتو از علم دری بگشاید
همصحبت او شوکه بکارت آید
بهر تو نکو ترین مصاحب آنست
کو با سخن‌ش بدانشت افزاید

خَيْرٌ كُمَّنْ لَمْ يَرُكْ دُنْيَا هُلَّا أَخْرَتْهُ لِدُنْيَا هُ .

خوبترین فرد شما کسی است که نه دنیای خود را
برای آخرت از دست دهد و نه آخرت خود را به دنیا
بفروشد .

The best of you are those who do not
lose this world for the next , neither the next
one for this .

۷۷۷

در بین شما خوب ترین هر دو آنست
که هر دو جهان رشته الفت نگست
نه آخرت از برای دنیا بفروخت
نه دنیا بهر آخرت داد از دست

خَيْرُكُمْ مَنْ يُرْجِي خَيْرًا وَيُؤْمِنُ شَرًا .

بهترین شما کسی است که به خیرش امیدوار و از
شرش ایمن باشند .

The best of you is the one that you can
hope goodness from him and be safe from
his harm .

□□□

آنست بین فرد شما در بر من
کازرده ز دست او نباشد یاک تن
همواره توان داشت بخیرش امید
پیوسته توان بود ز شرش ایمن

خَيْرٌ مَا أُلْقَى فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ .

بهترین چیزی که در قلب جایگزین می‌شود یقین است.

The best thing which settles in the heart
is certainty .

۳۰۰

چون گشت دلت به شک و تردید فرین
چشم تو به هرچه هست گردد بدین
از آنچه که در قلب شود جایگزین
بالاتر و خوب تر، یقین است یقین

خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ مُعْطِيهٌ وَشَرٌّ مِنَ الشَّرِّ فَاعِلُهُ .

بهتر از نیکی ، مرد نیکوگار ؛ و بدتر از بدی ، آدم
بدکردار است .

Better than goodness is he who performs
it ; and worse than evilness is he who commits
it .

□□□

هر کس نیک است بهتر از هر یار است
و آنکس که بد است بدتر از هر همار است
بهتر ز نکوئی خود نیکوگار است
بدتر ز بدی هم خود بدکردار است

دَبَّ إِلَيْكُمْ ذَاءُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ أَلْبَغْضَاءُ وَالْحَسَدُ .

دردهای مردمی که بیش از شما بودند اکنون به شما
سرایت کرده، آنهم دشمنی و حسد است .

You are troubled by enmity and jealousy,
diseases from which suffered the people who
were before you .

○○○

زین پیش اگر جماعتی بد رفتار
دائیم ز دو درد دیده بودند آزار
امروز شما بدان دو دردید دچار
آنهم حسداست و دشمنی در هر کار

ذِلَاقَةُ الْلِسَانِ رَأْسُ الْمَالِ .

شیوائی مانند سرمایه‌ای است .

Eloquence is like a capital .

□□□

گفتار فصیح مرد را پیرایه است
وز بهر ترقی و تعالی پایه است
آنکس که ز بازار جهان خواهد سود
شیرین سخنی برای او سرمایه است

ذُو الْوَجْهَيْنِ لَا يَكُونُ وَجِيْهًا .

کسی که دور و دوست عزت و آبرو ندارد .

Whoever is two - faced is not respectable.

○○○

آنکس که دو روئی و دو خصلت اوست
خواراست همیشه در بر دشمن و دوست
یکرنگ و صریح باش کاندر بر خلق
بی عزت و آبروست آنکس که دو روست

رَاحَةُ الْأَنْسَانِ فِي حَسْبِ الْسِّلَابِ

آسایش آدهی در محبوس داشتن زبان است .

Tranquillity lies in keeping silence .

□ □ □

آنکو به سخن گشوده لب پیوسته
بس حرف خطا که از زبانش جسته
و آنکس که زبان خویشتن را بسته
از بند بسی بلا و محنت رسته

رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ التَّجَبُّ إِلَى النَّاسِ .

نخستین گام در راه خرد، پس از ایمان به خدا، خود را محبوب کردن در پیش مردم است .

The highest degree of wisdom is , after believing in God , trying to be liked by people.

○○○

در راه خرد گام نخستین ایجاد
آنست که آری بخداوند ایمان
و آنگه ردورسم خویش را خوب کنی
تا دوست بدارند ترا خلق جهان

رَحْمَةُ اللَّهِ مَنْ قَالَ خَيْرًا فَغَنِمَ أَوْ سَكَتَ عَلَى سُوءِ فَلَمَّا

خدا رحهت کند کسی را که یا سخنی نیک بگوید و
سودی بیرد و یا خاموش نشیند و سالم هاند .

God bless the man who either says a good
thing and makes a profit by it or keeps
silent and remains safe .

□□□

ای رحمت حق بر آنکه نا بتواند
زان راه رود که راه عقلش دارد
یا نیک سخن گوید و سودی بیرد
یا آنکه زبان بندد و سالم ماید

رَحْمَةُ اللهِ وَالَّذِينَ أَعْنَاهُنَّا وَلَدُهُنَّا عَلَىٰ بَرَّهُنَّا .

خدا رحمت کنند پدر و مادری را که فرزندان خود را
در نیکوکاری مدد کنند .

God bless the parents who help their
children to do good .

□□□

از سوی خدا رحمت بی پایان باد
بر آن پدر و مادر پاکیزه نهاد
کز مهر مدد کنند فرزندان را
تا آنکه پیویند و ره نیکی و داد

رِضَا اللَّهِ مَعَ رِضَا الْوَالِدَيْنِ وَسَخْطُ اللَّهِ مَعَ سَخْطِ الْوَالِدَيْنِ.

رضای خدا در رضایت پدر و مادر است و قهر و
خشم خدا در خشم ایشان .

When our parents are satisfied with us
God is satisfied ; and when they are angry
with us God is angry .

○○○

تا خاطر والدین راضی است ز ما
گوئی که خدای را هم از هاست رضا
ور بر سر قهر و خشم با ما باشند
گوئی که بما بر سر قهر است خدا

زَوَالُ الدُّنْيَا أَهُونُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَرْاقَةِ دِمْ مُسْلِمٍ .

نابودی جهان در نزد خداوند بهتر از بر باد رفتن
خون مسلمانی است .

Decadence of the world is more tolerable
to God than shedding the blood of an innocent
man .

✿✿✿

آنچاکه به ظلم و جور باشد بنیاد
نه جان و تن ایمن است و نه خاطر شاد
در تزد خدا جهان شود گر نابود
بهتر که رود خون مسلمان بر باد

زینهُ العِلْمُ الْإِحْسَانُ .

زیور دانش نیکوکاری است .

Knowledge is adored by doing good
deeds .

شاد آنکه چوچان به نور دانش پرورد
با دانش خود بمردمان خدمت کرد
سودی برسان ز دانش خود ، زیرا
نیکوکاری است زیور دانش مرد

سافرو تصحو.

سفر کنید زیرا مسافت برای شما تمرستی می‌آورد.

Travelling makes you healthy.

□□□

در راه سفر مرد چو پا بگذارد
بیرون رود از دلش غمی گردارد
که کاه سفر کنید زیرا که سفر
شادایی و شوق و تمرستی آرد

سافِرُوا تَغْنَمُوا .

سفر کنید تا از آن سود ببرید .

Take a journey for it profits you .

○○○

گر اهل بصیر تید ، تا در سفر ببرید
از سیر و سیاحت جهان بپره ورید
در هر سفری سود فراوانی هست
زین روی سفر کنید تا سود ببرید

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَمُوَاسَاةُ الْأَخِ
فِي اللَّهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ .

از کارهای بزرگ داد مردم دادن و خود را با برادران
دیگر در راه خدا برابرداشتن و در همه جا بیاد خدا بودن
است .

Of great deeds are to show justice towards
people , to establish equality among brethren
and to remember God in every occasion .

□□□

کاری است بزرگ داد مردم دادن
دست از پی انصاف و کرم بگشادن
آئین برابری بجای آوردن
وندر همه جا بیاد خدا افتدن

سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ .

نَزَّلَ هُرْ قَوْمِي خَدْمَتَكُرَ آنَانِ اسْتَ .

Whoever is chief of a group serves them.

○ ○ ○

باید رمه را شبان نگهبان باشد
کآسوده ز گرگ تیز دندان باشد
آن کس که بزرگ و سرور قومی شد
خدمتگر و پاسبان ایشان باشد

شَرُّ الْيُقَاعِ دُورُ الْأُمَّارِ الَّذِينَ لَا يَقْضُونَ بِالْحَقِّ .

بدترین جا ها خانه حکامی است که به حق حکم
نمی گنند .

The worst of all places are the houses
of those governors who do not judge rightly .

□□□

دانی که کجاست بدترین جای فساد؟
آنچای که عدل و داد رفته است زیاد
جائی که نشسته حاکمی زشت نهاد
حاکمی که دهد، دور زحق است وز داد

شَرُّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكُرُّ مُؤْنَةَ إِرْتِقَاءِ شَرِّهِمْ .

در روز جزا منفورترین فرقه بدرگاه خداوند کسانی هستند که مردم برای آسوده ماندن از شرشان به آنان تعظیم می کنند .

Worst of all men in the day of resurrection
are those to whom people pay homage for
being safe from their harms .

دانی که چه فرقه‌ای بدرگاه خدا
منفور ترند از همه در روز جزا
آفکه کندشان خالیق تعظیم
تا آنکه ز شرشان بمانند رها

شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامٌ بِاللَّيْلِ وَعِزْهُ إِسْتِغْنَاهُ عَنِ النَّاسِ.

برتری مؤمن به خدا پرستی اوست در شب و بی نیازی
او از مردم در روز.

A believer's superiority lies in worship
during the night and independence of people
in the day.

□□□

مؤمن به ره شرافت آرد خود را
برتر ز همه خلق شمارد خود را
شب خیزدو با خدا کند عرض نیاز
روز از همه بی نیاز دارد خود را

صُحبَةُ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةً .

دوستی بیست ساله مانند خویشاوندی است .

A twenty - year old friendship is like
relationship .

۰۰۰

بی یاور و دوست در جهان نتوان زیست
وز یار قدیم هیچکس بهتر نیست
از صحبت دوستان دیرین مگذر
چون افت دیرینه چو خویشاوندی است

صِنَاعَةٍ مِنْ أُمَّتِي اذَا صَلَحَ اُمَّتِي وَإِذَا فَدَ اُمَّتِي
هُمَا الْأُمَّرَاءُ وَالْعُلَمَاءُ .

در هیان امت من دو فرقه‌اند که اگر خوب باشند مردم به راه راست می‌ایند و اگر بد باشند مردم گمراه می‌شوند : این دو گروه امیران و دانشمندانند .

There are two groups among my people: erudites and governors ; if they are good the people will go on a right path and if they are bad the people will be misled .

با ماست کنون دو فرقه بی‌مانند
یک فرقه امیر و فرقه‌ای دانشمند
گر نیک شوند، مردم آیند به راه
ور بد باشند، خلق گمراه شوند

طالب‌العلم محفوف بعنایت‌الله .

کسی که دانش طلب است عنایات خدا شامل اوست.

God favors with one who is acquiring
knowledge .

۳۳۳

شاد آنکه بود هنرور و دانش دوست
وندر طلب علم و هنر در تک و پوست
آنکس که فضیلت طلب و دانش جوست
پیوسته عنایات خدا شامل اوست

طَالِبُ الْعِلْمِ لَا يَمُوتُ أَوْ يَمْتَعَ جَلَّهُ بِقَدْرِ كِدَّهِ

دانش طلب پیش از مرگ خود بقدر رنجی که در راه
کسب علم برده از بخت خود بپرهیز میشود.

One who seeks knowledge will prosper in
his life as much as he has endeavored to learn.

آنکس که به کسب علم میکوشد سخت
زان پیش که از دار جهان بند درخت
آنقدر که رنج برده اندر بی علم
در دهر شود بپرهیز از دولت و بخت

طَعَامُ الْجَوَادِ دَوَاءٌ وَطَعَامُ الْبَخِيلِ دَاءٌ .

غذای جوانمرد مانند دارو و طعام بخیل مانند درد
است .

A generous man's food is curative but an
avaricious man's makes you sick .

آن تنگ نظر که سفله و نامرداست
الطاوش نیز زحمت هر فرد است
مهماں جوانمرد شدن همچو شفاست
وز خوان بخیل لقمه خوردن درد است

طلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ .

کسب علم بر هر مسلمانی واجب است .

It is obligatory for every one to seek knowledge .

از دانش و فضل گوهری بهتر چیست؟
آنکس که فراری است زدانستن کیست؟
بهر همه کسب علم واجب باشد
دانش طلبی وظیفه هر فردی است

طُوبِي لِمَنْ ذَلَّتْ نَفْسُهُ وَحَسْنَتْ خَلِيقَتُهُ وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ
وَعُزِلَ عَنِ النَّاسِ شَرُّهُ .

خوشا به کسی که نفس خود را خوار ساخته است .
خوی او پسندیده و باطن او نیکوست . مردم نیز از شر
او برگنارند .

Happy is he who is humble , good-natured ,
well-disposed and does not harm anybody .

☆ ☆ ☆

فرخنده کسی که نفس خود سازد خوار
وز خوی پسندیده شود برخوردار
سازد دل خویش از پلیدی‌ها پاک
دارد بدی خویش ز مردم بگنار

طُوبٌ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عِيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَخْوَانِهِ .

شاد آنکه چنان به دیدن عیوب خود مشغول است که
از دیدن عیوب دیگران باز میماند .

Happy is he who is so busy to see his
own defects that he cannot see the other
men's .

این قدر مکن عیب کسان را ابراز
و آنگاه برای عیب خود پرده مساز
شاد آنکه بعیب خویش چندان نگرد
کنز دیدن عیب دیگران ماند باز

طُوبِي لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ .

خوشبخت کسی که عمر دراز یافته و صرف نیکوکاری
کرده است.

Blessed is he who has lived a long life
spent in doing good .

۲۰۰

شاد آنکه به خوشخوئی و خوشرفتاری
پیوسته کند خلق جهان را یاری
خوشبخت کسی که یافته عمر دراز
وندر همه عمر کرده نیکوکاری

طَوْبٌ لِمَنْ وَجَدَ فِي صَحِيفَةِ عَلَمِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ كُلِّ ذَنْبٍ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ .

شاد آنکه روز قیامت در نامه اعمال خود زیر هر
گناهی استغفاری بیابد .

Blessed is he who , in the day of resurrection , can find on the record of his deeds that he has begged God pardon for every one of his sins .

□□□

شاد آنکه ز هر مخصوصی در این دار
تائب شده آنچنان که در روز شمار
در نامه اعمال چو بیند، بیابد
اندر پی هر گناه یک استغفار

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ
الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ .

عجبنا ! کسی که از ترس بیماری از خوردن غذا
خودداری می کند چرا از بیم آتش دوزخ از گناه
نمی پرهیزد ؟

There are people who abstain from
eating for fear of sickness ; I am amazed that
why do not they abstain from committing
sins for fear of the hell .

□□□

آنکس که ز بیم درد یا بیماری
از خوردن هر غذا کند خودداری
بهر چه ز بیم آتش دوزخ نیز
یک لحظه فجوید از گنه بیزاری ؟

عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيْتٌ وَاحْبُّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقٌ
وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهٌ .

هو طور دلت میخواهد زندگی کن که آخر خواهی
مرد؛ هرچه را میخواهی دوست بدار که آخر از آن جدا
خواهی شد و هر کار که میخواهی بکن که آخر جزای
آن را خواهی دید .

Live as you like for at last you will die;
love whatever you want for you will be
separated from it and do as you wish for you
will be rewarded according to your deeds .

□□□

هر طور کنی زیست، ترا مرگی هست
بر هر چه نهی دل، رود آخر ازدست
هر کار کنی جزای آن خواهی دید
چون هیچکس از جزای اعمال نرفت

عِلْمٌ لَا يُنْفَعُ بِهِ كَثِيرٌ لَا يُنْفَعُ مِنْهُ .

علمی که از آن سودی نبرند مانند گنجی است که
از آن ببره ای نیابند .

The knowledge which is not profitable to
anyone is like a treasure of which nothing
is spent .

۵۰۰

باید بکسان رساند از داشت سود
بر بینش و آگاهی آنان افزود
آن علم که هیچ سود از آن نتوان برد
گنجی است که ببرهمندار آن نتوان بود

عَلِمُوا وَلَا تُعَنِّفُوا

علم بیاموزید و تند خوئی نکنید .

Try to be learning and do not be stern .

○○○

از علم و هنر کناره جوئی نکنید
با اهل ادب بجز نکوئی نکنید
علم آموزید و هر چه گوید استاد
زوگوش کنید و تندخوئی نکنید

فِتْنَةُ الْلِسَانِ أَشَدُ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ .

فتنه زبان از ضرب شمشير مهلك تر است .

A sedition caused by tongue may be more fatal than a stroke of sword .

□□□

یک گفته ناروا کند صدها شر
یا آنکه دهد هزار جان را بپر
آن فتنه که از زبان پیا میگردد
از ضرب شمشیر بود مهلك تر

فُضُوحُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ فُضُوحِ الْآخِرَةِ .

خواری در دنیا بہتر است از رسوائی در آخرت .

To be abased for poverty in this world is better than to be disgraced for sins in the next .

□□□

نقی و سیاهروزی و تنهائی
بہتر ز گناهکاری و دارائی
زیرا کس اگر شود بدنیا رسوا
به ز آنکه کشدر آخرت رسوائی

قُلْ حَيْرًا مُذْكَرٌ بِخَيْرٍ .

در باره دیگران به نیکی سخن‌گوی تا دیگران نیز
به نیکی از تو یاد کنند .

Speak well of others if you want to be
remembered well .

○○○

آنکس که زبان به زشت‌گوئی بگشاد
از دست زبان خلق در رنج افتاد
در باره هر کسی سخن نیکوگوی
تا خود همه‌کس کند به نیکی ز تو یاد

قَلِيلُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعِبَادَةِ .

دانش کم از عبادت بسیار بهتر است .

A little knowledge is better than too much worship .

□□□

دانایان را لطف الهی یار است
نادان بیرون خدا و مردم خوار است
دانش خود اگر کم است و بی مقدار است
ارزنه تر از عبادت بسیار است

لَرْجَهُ الْكِذَبِ تَذَهَّبُ بِهَا الْوَجْهُ

دروغ بسیار فروغ را از چهره می برد .

Lying wipes the glow from one's face .

□□□

گوئی چودروغ و، راست کس پندارد
خوارت نگرد چو پرده ز آن بردارد
از چهره برد دروغ بسیار فروغ
یعنی که دروغ رو سیاهی آرد

كَثْرَةُ الْمُزَاحِ تَدْهِبُ بِهِمَاءَ الْوَجْهِ

شوخی بسیار آبرو را بر باد می دهد.

Unrestrained joking can bring ruin on
your reputation.

✿✿✿

آنکس که زبان بیاوه هر لحظه گشاد
دیگر به کلام او کسی کوش نداد
شوخی چو زحد گذشت و گردید زیاد
آخر دهد آبروی ما را بر باد

کفارةُ الذَّنْبِ النَّدَامَةِ .

کفاره گناه پشیمانی است .

Only repentance can wipe out a sin .

در جاده ننگ هر که پویا باشد
این است سزای او که رسوا باشد
کفاره آن گناه کامروز کنی
افسوس و پشیمانی فردا باشد

كَفَ اللِّسُانُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ صِيَامٌ :

پاک داشتن زبان از غیبت مردم ثواب روزه داری دارد .

Keeping the tongue from back-biting
brings the same reward that fastings .

شاد آنکه دلی ز عیب عاری دارد
جان را بری از گناهکاری دارد
از غیبت این و آن زبان پاک بدار
کاین کار ثواب روزه داری دارد

کفی بالمرءِ اثماً آنَ يَسْتَقِلَّ مَا يُقْرِبُ إِلَيْهِ أَخُوهُ .

مرد را این گناه بس باشد که هرچه را از برادر
خود در می‌باید کوچک پنداشد .

Nothing that comes from a brother may
be regarded as a trifle .

□□□

هر کس که زکس کمک توقع دارد
باید که سپاس کمکش بگذارد
این جرم و گناه مرد بس کز دگری
بیند کمکی و کوچکش پنداشد

کُلُّ اُمَرِّيٍّ حَسِيبٌ نَفْسِهُ .

هر مردی حساب کار خود را دارد .

Every man keeps account of his own
deeds .

☆☆☆

هر کس قدم اندر آن رهی بگذارد
کآن را به مراد خویشتن پندارد
هر کس ز پی منفعت خویشتن است
هر مرد حساب کار خود را دارد

كُلُّ شَيْءٍ يَقَدِّرُ حَتَّى الْعَجَزُ .

هر چیز حدی دارد حتی ناتوانی .

Everything has its limits so does weakness.

۳۲۰

پیوسته کسی نیست بگیتی منصور
همواره کسی نباشد افتاده چو مور
هر چیز نهایتی وحدی دارد
گرضعف و زبونی است و گرقدرت و زور

کُلُّ صَاحِبٍ عِلْمٍ غَرَثَانُ إِلَى عِلْمٍ .

هر کس که اهل دانش است گرسنه دانش طلبی است.

A learned man is ever hungry for learning.

□□□

درجان ودل توزوق دانش چو نشست
پیوسته شوی بکسب دانش پا بست
از لذت دانش آنکه آگاهی یافت
دیگر نکشد هیچگه از دانش دست

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُلٌ عَنْ رَعْيَتِهِ .

شما هر کدام سرور جمعی هستید و ار شما باز پرسی
خواهد شد که رفتارتان با زیر دستان چگونه بوده است.

Each one of you is somebody's master . Be
sure you will be asked how you have dealt
with him .

هر کس، به حدود خویش، باشد زمہان
او سرور جمعی است درین دار جهان
روزی پرسند ازو که بر گوی چه بود
رفتار تو در حق ضعیفان و کسہان

کلمَتَانِ عَرَيْتَانِ فَاحْتَمِلُوهَا : كَلِمَةُ حِكْمَةٍ مِنْ سَفِيهٍ
فَاقْبَلُوهَا وَكَلِمَةُ سَفَهٍ مِنْ حَكِيمٍ فَاعْفُرُوهَا .

دو کلمه بیگانه را تحمل کنید: کلمه حکیمانه‌ای که از دیوانه‌ای شنیدید بپذیرید و گفته سفیرهانه را اگر از فرzanه‌ای شنیدید او را بپخشید .

Bear with two things : accept the wise words of the foolish and forgive the foolish words of the wise .

□□□

هر حرف که نکته‌ای حکیمانه بود
آنرا بشنو گرچه ز دیوانه بود
هر گفته که بی مغز و سفیرهانه بود
آنرا مشنو گرچه ز فرzanه بود

كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُهَا الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ .

هر حرف حکیمانه‌ای کـه مؤمن بشنود از یکـال
عبادت او خوبـتر است .

Hearing the words of the wise is even
better than spending a whole year in prayer.

۷۰۰

فرخنده کـسی کـه عـاقـل و دـیدـهـور است
در رـاه کـمال و مـعـرـفـت رـهـسـپـر است
هر حـرـف حـکـیـمانـه کـه مـؤـمـن شـنـود
از طـاعـت يـکـسـالـه او خـوبـتر است

كُلُّا جَيْعَانًا وَلَا تَفَرَّقُوا نَعَّانَ الْبَرَكَةَ فِي الْجَمَاعَةِ .

با یکدیگر هم‌غذائی و هم‌یستی کنید و پر اکنده نشوید
زیرا برکت در اجتماع است .

Eat and live together and do not be
disunited for abundance lies in coexistence .

با جمع شوید متعدد از این پس
تا دست نیابد بشما هر ناکس
همخوانی و هم‌یستی از سر نهید
چون سود در اجتماع میباشد و بس

کُلُّا مِنْ كَدِ آيْدِيْكُمْ

از دسترنج خود نان بخورید.

Gain your bread through your own labour

□□□

بهر چه روید زیر بار دگران
وندر بی نان شوید خوار دگران؟
پیوسته ز دسترنج خود نان بخورید
یعنی نشوید جیره خوار دگران

كُلْ وَأَنْتَ شَهْمِيْ وَأَمْسِكْ وَأَنْتَ شَهْمِيْ .

آنگاه غذا بخور که اشتها داری و آنگاه از غذا خودداری کن که هنوز اشتهاشی باقی است.

Do not eat before you feel really hungry and stop eating just before you are full .

آنگاه بخور که اشتهاشی داری
تا درد و بلا نبینی از پرخواری
و آنگه که هنوز اشتهاشی باقی است
خوبست که از غذا کنی خودداری

كَمْ مُسْتَقِلٍّ يَوْمًا لَا يَسْتَكِلُهُ وَمُنْتَظِرٍ عَدًّا لَا يَبْلُغُهُ .

بسا کس که روزی را بشب نرسانید و بسا کس که
انتظار فردائی را کشید و به فردا نرسید .

There is many a man whose prosperity
did not last until the night ,so there is many
a man who waited for the morrow but did
not live to see it .

بس هر د که روز کامیابی را دید
و آن روز جلال و جاه تا شب نکشید
بس کس که در انتظار فردائی خوش
بنشست بسی ، لیک بفردا نرسید

كُنْ عَلَى عُمُرِكَ أَشَحَّ مِنْكَ عَلَى دِرْهَمِكَ وَدِينَارِكَ .

عمر خود را بیش از سیم و زرت قدر بدان.

Value your life more than your money .

□□□

چون زندگی تو باشد آخر فانی
بر کیر ز عمر ببره تا بتوانی
قدر لحظات عمر را نیک بدان
زان بیش که قدر سیم وزر میدانی

كُنْ لِلْيَتَّمَ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ .

برای طفل یتیم مانند پدر مهر بانی باش.

Be like a kind father to orphans .

○○○

آنرا که گرفتار به رنجی است عظیم
زان رنج نجات ده چو مردان کریم
پیوسته به لطف باش با طفل یتیم
همچون پدری که مهر بان است و رحیم

لَا تَبْسُطْ يَدَكَ إِلَّا إِلَىٰ خَيْرٍ وَلَا تَقُلْ إِلَيْسَا نِكَّ الْأَمْرُ وَفَا.

جز برای عمل خیر دست دراز مکن و جز برای سخن نیک لب مگشای.

Do not use your hand but for doing good nor open your mouth but to speak well-meaning words.

□□□

با آتش فتنه هر دلی را مگدار

باز خم زبان خاطر کس رنجه هساز

جز در عمل خیر مکن دست دراز

جز در سخن نیک مکن لبرا باز

لَا تَجْهِي عَلَى الْمَرْءِ إِلَّا يَدُهُ وَلِسَانُهُ .

بر هر د جز دست و زبانش گزند نمیرساند.

If a man comes to grief he can but
blame his own hands and tongue .

□□□

کردار نکوهیده چه خونها ریزد
گفتار خطا چه فتنهها انگیزد
هر فتنه که در دامن کس آویزد
از دست وی و زبان وی برخیزد

لَا تَحْقِرُنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا .

هیچ کار خوبی را کوچک مکیر

Do not despise any good deed .

۳۳۳

تشویق کن و مجال ده یاران را
تا پیشه کنند نیکی و احسان را
هر کار که خوب و قابل تحسین است
تحسین کن و بیقدر مبنی دار آنرا

لَا تَرَالْ أَمَّهِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُوا

امت من مادام که با یکدیگر دوست هستند از خیر و
خوشی بپره میبرند .

My followers will be blessed as long as
they live in friendship with one another .

○○○

آن طایفه را که در پی شور و شر ند
انسان مشمار چون ز حیوان بتند
از خیر و خوشی امت من بپره ورنند
مادام که یار و دوست با یکدیگر ند

لَا تَسْأَلْ بِكَلْمَكَ فَإِنْ أَتَاكَ شَيْءٌ فَاقْبِلْهُ

بِاَدَسْتِ خُودِ چِيزِی ازْ خَلْقِ مَكِيرِ ولی اَگرْ چِيزِی
بِتُو رَسِیدِ بِپَذِيرِ.

Do not ask for anything but accept that
which is offered you

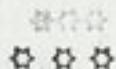
□□□
□□□

هر چند شوی بِه بَنْدِ اَفَلَانِ اَهْيَیِ اَهْيَیِ
نَاجِه لِي لِه مَكْنَادِ تِرَانِ کَهَا شَهَارَندِ وَ فَقِيرِ
بِاَدَسْتِ نِيَازِ چِيزِی ازْ خَلْقِ مَكِيرِ شَهَارَندِ
بِتُو رَسِیدِ اَنْتَهَا مَا بِتُو اَگرْ اَوْسِیدِ چِيزِی بِپَذِيرِ

لَا تُشَارِدَنَّ بِخِيلًا فَإِنَّهُ يَقْصُرُ بِكَ عَنْ عَايَتِكَ .

با تنگ نظر مشورت مکن زیرا تو را از مقصدت باز
می دارد .

Do not consult a narrow-minded man for
he will discourage you from reaching your
goal .



با هر که بود اسین دون طبعی و آز
هم را ای مشو به کارها یا هم را ز
با تنگ نظر مشورت ایدوست مکن
زیرا که ترا از مقصدت دارد باز

لَا تَأْتِرْنَ جَهَنَّمَ فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْخَرَجَ .

در کار خود با کسیکه عاجز و ترسنده است شور
مکن زیرا راه را بر تو تنگ میسازد .

Do not consult a coward for he makes
things more difficult for you .

☆ ☆ ☆

آنکو نبود قویدل و چابک و چست
نه فکر نکو دارد و نه رأی درست
با عاجز و ترسنده مکن شور به کار
کو راه تو تنگ سازد و عزم تو سست

لَا تَضْحِرْ فَمَنَعَكَ الصَّبَرْ حَظَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

با غصه بسر هبر زيرا غصه نهیگذارد که از دنيا و
آخرت نصیب خود را دریابی .

Do not give way to sadness for it will
not let you take advantage of this world nor
the next .

○○○

تا غمده و مشوش و بیتابی
اندر بی هیچ کار خود نشتابی
با غصه بسر هبر، که غم نگذارد
تا از دوجهان نصیب خود دریابی

لَا تُظْهِرِ الشَّمَاءَةَ لِأَخِيكَ فَيُعَاْفِهُ اللَّهُ وَيَبْتَلِيَكَ .

از هخت کسی دل خود را شاد مکن زیرا! ای بس
که خدا او را رهائی دهد و تو را مبتلی سازد .

Do not rejoice at the misfortune of another
for God may send him relief and involve you
in the same trouble .

۵ ۵ ۵

چون دور زمانه کرد با کس بیداد
از محنت او مکن دل خود را شاد
ای بس که زبند محنت او خواهد جست
و آنگاه تو خود بیند خواهی افتاد

لَا يَعْجِبُوا بِعَلِيٍّ حَتَّىٰ نَظَرُوا إِمَّا يَخِلِّمُ عَمَلَهُ .

تا آخر کار کسی را ندیده اید از کارش در شگفت
نمایشید .

Do not be amazed by a man's deed until
you see its result .

○ ○ ○

آنکس که خبر نداری از پندارش
هر لحظه مکیر خرده بر رفتارش
چون بیخبری ز آخر کار کسی
اید وست مباش در شگفت از کارش

لَا تَعْلَمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ إِلَيْهِ وَلَا تَدْعُهُ حَيَاةً .

هیچ راه خیری را از روی ریا طی مکن و ازانجام
هیچ کار صوابی شرم نداشته باش .

Do not let hypocrisy urge you to choose
the path of goodness nor let shyness keep
you from doing what you know is right .

☆ ☆ ☆

راهی که بود طریق مردان خدا ،
کاری که صواب باشد و نیست خططا ،
زان راه مکن گذار از روی ریا
و آن کار منه زدست از روی حیا

لَا تَكُنْ مِنْ يُشَدِّدُ عَلَى النَّاسِ وَيُخْفِفُ عَلَى نَفْسِهِ .

مانند کسی هباش گه بر مردم سخت ھی گیرد و برخود آسان .

Do not be like a man who takes everything easy for himself but presses hard upon others.

□ □ □

مانند کسی مشوکه از نخوت و چپل
خود را شمرد اهل و کسان را نااهل
ذنبار چو آن هباش کاندر هر کار
بر مردم سخت گیرد و برخود سهل

لَا تَمْبَدِّلُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالثَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ
يَمْوُتُنَّ كَالْزَرْعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ .

با افراط در خوردن و نوشیدن بسیار خود را دلمده
نازید زیرا دل از این افراط میمیرد مانند مزرعه‌ای که
آب زیاد خورده باشد.

Excess in eating and drinking weighs
down the spirit as a field which is watered
excessively .

○○○

نوشیدن و خوردن چو شد از حد بیرون
دل رنجه و حال میشود دیگر گون
فاسد گردد هر چه در آن کاشته اند
هر مزرعه‌ای که خورده است آب افزون

لَا تُوَاعِدَ أَخَالَكَ مَوْعِدَ فَخْلَفَهُ .

برادرت را وعده‌ای مده که بجا نتوانی آورد.

Do not give a promise which you cannot fulfil .

☆☆☆

چون نتوانی گشودن از کار گره
بادعوی امداد قدم پیش منه
چون وعده بجا نمیتوانی آورد
از بهر کمک بپیچ کس وعده مده

لَا تَهْتَمْ بِرِزْقِ غَدِيرَنَ كُلَّ غَدِيرَنَ يَأْتِي بِرِزْقِهِ .

غم روزی فردا را مخور چون هر فردائی روزی
خود را همراه دارد.

Do not worry about the morrow for every
morrow brings forth its own livelihood .

• • •

امروز که عیش داری و امن و رفاه
از عصه فردا چه کنی عمر تباہ ؟
ز امروز غم روزی فردا چه خوری ؟
خود با فرداست رزق فردا همراه

لَا خَيْرَ لَكَ فِي صُحْبَةٍ مَنْ لَا يَرْأَى لَكَ مِثْلُ الَّذِي يَرَى لِنَفْسِهِ.

کسی که آنچه برای خود هی بیند برای تو نبیند
در دوستی اش خیری نیست .

He who does not wish for you as he
wishes for himself can not be a true friend .

○○○

زآن دوست که بر تو سود خود بگزیند
بگریز که صحبتش بدل نشیند
بی خیر بود کسی که بهر تو ندید
هر نفع که بهر خویشتن هی بیند

لَا دِينَ لِهِنَّ لَا عَهْدَ لَهُ .

آنکس که پیمان ندارد ایمان ندارد .

He has no faith who does not care to
fulfil his promises .

□ □ □

آنکو بسر اندیشه یزدانش نیست
آسودگی از لطمہ شیطانش نیست
آنکس که وفا و عهد و پیمانش نیست
ماند بکسی کندین وایمانش نیست

لَا سَهْلٌ إِلَّا مَا جَعَلَهُ سَهْلًا .

هیچ کاری آسان نیست جز کاری که خودت آنرا
آسان گیری .

Nothing is easy except that which you
take easy .

□□□

گر سخت شماری آنچه آید در پیش
از سختی آن فتد دلت در تشویش
هشدار که هیچ کار دهر آسان نیست
جز آنچه خود از نخست آسان گیریش

لَا صَدَقَةَ وَذُورَ حِمْرٍ مُّخْتَاجٍ

تا خویشان تو نیازمند کمک هستند امداد بدیگران
نشاید کرد .

You should not help others when your
own relatives need your aid .

خواندربر یار و آشناگستردن
بپترکه ز به رغیر نان آوردن
تا خویشانت نیازمند کمکند
امداد بدیگران نشاید کردن

لَا طَاعَةَ لِخَلْقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ .

با سر تافتن از امر خدا فرمانبری از خلق روا
نیست .

It is not right to obey people by
disobeying God .

۳۳۳

میکوش ولی نه بهر کاری بیجا
بردار قدم ولی نه در راه خطأ
اندر پی فرمانبری خلق خدا
سر تافتن از امر خدایست روا

لَا عِبَادَةَ كَالْفَكْرِ .

هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست .

There is no way to worship God better
than through meditation .

❀❀❀

با فکر توان روی حقیقت دیدن
با عقل توان طریق حق پوئیدن
از بھر کسانی که درست اندیشند
خود نیست عبادتی چو اندیشیدن

لَا فَقْرَأَشَدُ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالٌ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ .

هیچ فقری سخت تر از بی خردی و هیچ مالی سود
رسان تر از خرد نیست .

Thers is no poverty more unbearable
than foolishness and no wealth more profitai le
than wisdom .

✿ ✿ ✿

جهل است که عرض و آبروی تو برد
عقل است که پردههای محنت بدرد
فقری نبود سخت تر از نادانی
مالی نبود سود رسان تر ز خرد

لَا مُظَاهَرَةَ أَوْتَقْ مِنَ الْمُشَارَقَةِ .

هیچ پشتیبانی از مشورت محاکم تر نیست .

No support is stronger than consultation .

❖ ❖ ❖

در کار، مکن ز مشورت صرف نظر
کن شور و پرس رأی مردان دگر
با اهل نظر به مشورت کوش که نیست
پشتیبانی ز مشورت محاکم تر

لَآنْ أُدْخِلَ يَدَنِي فِي فَمِ الْتِينِ احَبُّ إِلَيَّ مِنْ آنَ اسْتَلَ
مَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ كَاتَ .

اگر دست در دهن افعی فرو برم بهتر است تا از
کسی که تازه مقام و منصبی یافته چیزی بخواهم.

I would rather put my hand in the mouth
of a dragon than stretch it out to ask a
favour from n upastart .

گر ز آنکه برم در دهن افعی دست
به ز آنکه شوم بنده هر ناکس پست ،
خواهم ز سر نیاز چیزی ز کسی
کو تازه مقام و منصبی یافته است

لَا يَتَّهِنَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ وَإِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرءِ أَنْ يَطُولَ
عُمُرُهُ وَيَرْزُقَهُ اللَّهُ الْإِنْبَاهَ .

از شما کسی نباید فکر مرگ در سر بپرورداند زیرا
خوبیختی مرد در آنست که عمرش دراز شود و مهلت
یابد که از راه خطای برگردد.

No one of you must desire to die , for
happiness lies in living a long life and
having opportunity to repent your sins .

☆ ☆ ☆

این فکر نباید که در سر گردد
تا مرگ تو زودتر میسر گردد
خوبیخت کسی که یافته عمر دراز
و آن مهلت کز ره خطای برگردد

لَا يَجْمَعُ الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبِ عَبْدٍ أَبْدًا .

حرص و ایمان باهم در دل بنده خدا جمع نمیشود.

Greed and faith can not be found together
in the heart of a servant of God .

آنرا که بود بنای ایمان محکم
غمگین نشودز حرص روزی هر دم
اندر دل بنده ای که مؤمن بخداست
پیدا نشوند حرص و ایمان با هم

لَا يَخْلُوَ رَجُلٌ بِإِمْرَأَةٍ إِلَّا وَثَالِثُهُمَا الشَّيْطَانُ .

هر جا که مردی با زنی تنهاست سومین نفر شیطان
است .

wherever a man and a woman are alone
together the third person is the devil .

۳۵۷

هر جا لب و رخسار زنی فتان است
تقوی است بنایی که زبن ویران است
هر جا مردی نشسته با زن تنهای
پیداست که سومین نفر شیطان است

لَا يَرَالْمَسْرُوقُ مِنْهُ فِي تُهْمَةٍ مَّنْ هُوَ بَرِئٌ حَتَّىٰ يَكُونَ
أَعْظَمَ جُرْمًا مِنَ الشَّارِفِ .

کسی که مالش را دزد برده آنقدر به بیگناهان
تهمت میزند تا جرم او از گناه دزد بیشتر میشود.

One whose property is stolen accuses the
innocent until he becomes more guilty than
the thief .

♦♦♦

آنرا که بشب آمده دزد اندر پیش
وز مال تهی دیده سحر خانه خویش
آنقدر زند تهمت دزدی بهمه
تا از خود دزد جرم او گردد بیش

لَا يَرَأُ الْعَبْدُ يَنْدَادِ مَنْ أَنْشَأَ خُلُقُهُ .

بنده تا اسیر بد خوئی است پیوسته از خدا دورتر
می شود .

A man is driven ever farther from God
as long as he is ill-natured .

اخلاق بد آفت بشر میگردد
چون مایه هر فساد و شرمیگردد
تابنده اسیر نخوت و بد خوئی است
هر دم ز خدای دورتر میگردد

لَا يَرَأُ الْهَمَّ بِإِلْمُؤْمِنِ حَتَّىٰ يَدْعَهُ وَمَا لَهُ ذَنبٌ .

مؤمن همیشه در تشویش است و هنگامی از تشویش
بدر می آید که از بیگناهی خود آگاه شود.

A pious man can never feel at ease unless
he is sure of his innocence .

دیندار صالح پیشہ دور اندیش
یک لحظه بسر نمیرد بی تشویش
آنگاه ز تشویش در آید که شود
آگاهز بیگناهی و پاکی خویش

لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ وَالشَّابِقُ يَسْقُى إِلَى الْجَنَّةِ .

روایت نیست که مسلمان از برادرش دوری کند و کسی
که برای آشتی پیشی گیرد گوئی بسوی بهشت پیش افتاده
است .

A Muslem must not part with his
brother and of the two persons who are not
of speaking terms with each other the one
who first offers to make up is like the one
who precedes the other in entering paradise .

□□□

چون بین دو تن کدورتی رخ داده است
شاد آنکه برای آشتی آماده است
آن کز پی آشتی قدم پیش نماید
گوئی بسوی بهشت پیش افتاده است

لَا يَشْكُرُ اللَّهَ مَنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسَ ۚ

کسی که شکر خلق را بجای نیاورد شکر خدا را
بجا نیاورده است .

He does not thank God who does not
thank people .

❀❀❀

دین خدمت مردم است بی روی وریا
این راه نجات بخشیدت در دو سرا
آن مرد که شکر خلق ناورده بجای
گوئی که بجا نیاورد شکر خدا

لَا يَسْبَغُ لِهُؤُمِّنَ آنِ يُذَلِّ نَفْسَهُ .

سزاوار نیست که مؤمن به خواری تن در دهد .

A believer in God must not consent to
be despised by men .

گر ز آنکه براه حق قدم بگذاری
خوش نیست که سوی غیر حق روی آری
دیندار نباید پسی دنیا داری
خود را بکند پست و بیند خواری

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ يَأْمَنَ جَارُهُ بِوَاعِدَهُ .

بنده را تا هنگامی که همسایه اش از شرورش ایمن
نیست نمیتوان مؤمن شمرد.

A man can not be considered a true
believer as long as his neighbour can not
remain safe from his doings.

خوش ظاهر اگر کسی شد و بد باطن
ور دعوی دیسن کند، نباشد مؤمن
دیندار نمیتوان شمردن آن را
کز ذحمت او کسی نمایند ایمن

لَا يَهُوِي الصَّالِ إِلَّا الصَّالُ .

بە گەرماھ جز گەرماھ مایل نیست.

Only the misled can be attracted towards
the misled .



بر اهل گناه رو کنند اهل گناه
چونانکە بسوی کەر با آید کاھ
بە کار ھمیشە سوی بە کار رو د
مایل نشود بگەرماھ الا گەرماھ

لِتَكْلِفِ ثَلَاثُ عَالَمَاتٍ : يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ وَيَغْتَابُ
إِذَا غَابَ وَلَيَسْمَتُ بِالْمُصِيَّبَةِ .

متکلف سه نشان دارد : در پیش رو تملق می گوید و در پشت سر بدگوئی می کند و از محنت تو شاد می شود .
(متکلف بکسی میگویند که در کاری که هر بوط به او نیست فضولانه دخالت میکند) .

A meddler can be recognized by three signs : he flatters you when you are present, backbites you when you are absent and rejoices over your misfortune .

ooo

باشد متکلف دو روزا بله نشان
پیش متملق شود و چرب زبان
در پشت سرت از تو کند بدگوئی
وز سختی و محنت تو کردد شادان

لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ : إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ
أَخْلَفَ وَإِذَا اتَّهَمَ خَانَ .

منافق سه نشان دارد : در وقت سخن دروغ میگوید،
وقتی وعده میدهد بجا نمیآورد و در امانت خیانت
میکند .

A dissembler has three signs : he lies,
he gives promises but does not fulfil them
and betrays one's trust .

۵۵۵

از بھر منافق سه نشان است و سه کار :
هنگام سخن دروغ گوید بسیار،
یابد چو امانتی خیانت ورزد،
صلد و عده دهد بجا نیارد یکبار

لِئَقَالُ ذَرَّةٌ مِّنْ بَرَّا لُعَالِيٌّ فَضْلٌ مِّنْ جِهَادِ الْجَاهِلِيَّةِ
عَامٌ ۝

ذرهای از نکوکاری خردمند بهتر از هزار سال جهاد
بیخرد است.

One good deed by a wise man is worth
far more than the holy war waged for a
thousand years by the foolish.

۰۰۰

آنرا که خرد نیست چو دیوی و ددی
یکسان باشد بچشم، هر نیک و بدی
یک ذره نکوئی خردمند به است
از دزم هزار ساله بیخردی

لَنْ تَهْلِكَ الرَّعِيَّةُ وَإِنْ كَانَتْ ظَالِمَةً مُسِيَّةً إِذَا كَانَتِ
الْوُلَاةُ هَادِيَّةً مَهْدِيَّةً .

مردم هر چند که بد کار و ستمگر باشند هلاک
نمی شوند در صورتی که حکام راهبر و راه یافته باشند .

However cruel and wicked people may be
if their leaders lead them along the right
path they will yet survive .

هر چند که مردمی سبکسر باشند ،
ناصالح و بدکار و ستمگر باشند ،
هر گز نشوند منقرض گر حکام
ره یافته و بصیر و رهبر باشند

لَوْأَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَا مَرْتُ الْمَرْأَةَ أَنْ يَسْجُدَ
لِزَوْجِهَا .

اگر قرار بود بکسی بگویم که بدیگری سجده کند
به زن امر میکردم تا شوهرش را سجده نماید.

If I should order someone to bow down
before another I would order a woman to
bow before her husband .

کر امر بر آن بود که گویم بکسی
تا سجده بدیگری کند هر نفسی
پیش از همه کس امر بزن میکردم
تا شوهر خویش را کند سجده بسی

لَوْاَنَّ اَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ قِسْمِيْرِ كَا فَرَّ مِنْ اَحَلِيْرِ لَتَبْعَهُ كَا
تَبْعَهُ الْمَوْتُ .

اگر مرد از قسمت خود فرار کند چنانکه از مرک
می‌گریزد قسمت بدنبالش می‌رود و به او میرسد چنانکه
مرک او را در می‌یابد .

If a man runs away from his lot as he
flees from death his lot will catch up with
him as surely as death will .

○○○

گر مرد کند ز قسمت خویش فرار
آنسان که ز مرک است گریزان بسیار
قسمت بی او افتد و یابد او را
آنگونه که مرک یابدش آخر کار

لَوْاَنَ الْوَضِيعَ فِي قَعْدَهِ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِيحًا
يُرْفَعُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَفْلَهِ الْأَشْرَارِ .

در دوره بدان اگر فرو مایه‌ای در چاه بسر برد بادی
میوزد که از چاه بیرونش می‌آورد تا او را بالاتر از
نیکان بشاند .

During the reign of the wicked if an ignoble man lives even in a well a great wind will blow and haul him out and seat him higher than true benefactors of society .

آنچا که زمانه است خسان را یاور،
در چاه اگر برد فرو مایه بسر،
بادی وزد و کشاند او را بیرون
تا از نیکان نشاند او را برتر

لَوْاَنَّ اُمَّرَّ كَانَ أَقْوَرَ مِنْ قِدْحٍ لَكَانَ لَهُ مِنَ النَّاسِ غَامِنِاً .

اگر مرد از تیر راستروتر باشد باز هم از طعنہ عیبجو ایمن نیست .

A man cannot remain safe from sarcastic remarks even if his life is straighter than the flight of an arrow .

هر چند کسی مرد بصیری باشد ،
در راستروی بسان تیری باشد ،
خود باز ز طعن عیب جو ایمن نیست
هر لحظه دچار خرده گیری باشد

لَوْ دَخَلَ الْعُسْرُ جُرَّا الدَّخَلَ الْيُسْرُ حَتَّى يُخْرِجَهُ .

اگر سختی بدرون خانه‌ای در آید آسانی داخل می‌شود
تا سختی را بیرون کند.

If difficulty enters into a house facility
goes inside too to chase it out .

☆ ☆ ☆

☆☆☆

سختی چو بخانه‌ای نهد پا بدرون
تا غصه اهل خانه سازد افزون
داخل شود اندربی آن آسانی
تاسختی را کند از آن خانه برون

لَوْ كَانَ الرِّفْقُ خَلْقًا يُرْجُى مَا كَانَ مِنْ أَخْلَقَ اللَّهُ شَيْءٌ أَحَسْنُ
مِنْهُ .

اگر نرمی و مدارا نیز بصورت یکی از آفریدگان
در میامد و تماشای او امکان داشت از همه آفریدگان
زیباتر بود .

If one were to personify moderateness
then this creature would turn out to be the
most beautiful being ever created .

گر نرمی و رفق را سرو پیکر بود
وندر رخ او چشم تماشاگر بود
در خوبی و دلفریبی و زیبائی
از جمله آفریدگان بهتر بود

لَوْ كَانَ الْعِلْمَ مَنْوَطًا بِالثَّرَيَا لَتَنَا وَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ .

علم اگر بر ستاره ثریا باشد مردان پارس بدان
دسترسی می یابند.

Be knowledge hidden even in the pleiades
trust the Persians reach for it .

۵۵۵

علم و هنر و کمال هر جا باشد
میجویدش آنکسی که دانا باشد
یابند بدان دسترسی مردم پارس
علم اربه ستاره ثریا باشد

لَوْلَا ثَلَثَةٌ فِي أَبْنِ آدَمَ مَا طَاطَأَ رَأْسَهُ شَيْئٌ : الْمَرْضُ وَ
الْمَوْتُ وَالْفَقْرُ .

اگر این سه چیز: بیماری و مردن و افلاس، نبود بشر
مغورو بهیچ چیزی سر فرود نمیآورد.

But for these three things: poverty ,
sickness and death , nothing could overcome
the arrogant human race .

□ □ □

در دهر اگر نبود مابین بشر
از مردن و بیماری و افلاس اثر
چیز دگری نبود تا آنکه بدان
این سرکش مغورو فرود آرد سر

لَوْلَا رَحْمَةُ رَبِّي عَلَىٰ فُقَرَاءِ أُمَّةٍ كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ
كُفْرًا .

اگر رحمت حق تنگستان را یاری نمیکرد نزدیک بود که بیچیزی کفر بیار آورد.

If God's mercy had not given relief to the poor, their indigence would cause unbelief.



گر رحمت حق نمیشد اندر همه کار
محنت زدگان و تنگستان را یار
نزدیک بدان بود که بیچیزی و فقر
ایمان برداز میان و کفر آرد باز

لَوْلَمْ تَذَنَّبُوا لَخِفْتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ الْعُجُوبُ
الْعُجُوبُ .

اگر گناه نکرده‌اید میترسم چیزی بدتر از گناه داشته باشید و آن عجب و غرور است .

If you have never committed a sin I am afraid that you may have a far worse fault , which is self - conceit .

۳۷۹

در عمرت اگر نکرده‌ای هیچ گناه
بر خود نازی که نامهات نیست سیاه ،
چیزی دگر از گناه بدغیر داری
آن عجب و غرور نیست که یابی زین راه

لَيْسَ الْغِنَىُ فِي كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَإِنَّمَا الْغِنَىُ غَنْيَ النَّفْسِ .

بی نیازی به بسیاری هال نیست به بی نیازی طبع است.

Freedom from want does not lie in abundance of worldly goods but in having a nature able to do without .

□□□

آن نیست غنی که پا نهد در ره آز
سرهایه و ثروتی بدمت آرد باز
آن است غنی که بی نیاز است بطبع
در پیش کسی نمیکند عرض نیاز

لَيْسَ بِكَذَا بِمَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقَالَ حَيْرًا .

کسی را که برای صلح دادن دو دوست سخنی بخیر
گوید دروغگو مشمار .

He who tells a lie to bring two friends
together is no liar .

شاد آنکه بنای صلح را پایه نهد
کاری بکند که جانی از غم برهد
مشمار دروغگو کسی را که بخیر
حرفی زده تا دو دوست را صلح دهد

لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِدِينٍ أَوْ عَمَلٍ صَالِحٍ .

کسی را بر کسی برتری نیست جز به دین یا عمل
شاپرسته.

None is superior to anyone else except
for his faith or good deeds .

بر مسند عزت آن کسی بنشسته
کو حسن عمل پیشه کند پیوسته
از هیچ رهی کسی ز کس برتر نیست
جز از ره دین یا عمل شایسته

لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْمَلَقُ إِلَّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ .

خوی مؤمن چاپلوسی نیست مگر برای دانشجویی .

A believer in God does not habitually flatter [men except when he wants to gain knowledge .

دیندار مبری ز تملق گوئی است
ز آن روی کهاین دوروئی و بدخوئی است
در هیچ کجا نیست تملق جایز
جز در آنجاکه بهر دانش جوئی است

لَيْسَ مِنَ الْأَمَانَةِ خَانَ مَنْ مِنْهُ

کسی که در امانت خیانت میکند از ما نیست .

He is not of us who betrays one's trust .

۳۰۰

آن را که شرافت و دیانت باشد
کی در پی حیله و خیانت باشد؟
از زمرة ما نباشد آن نا اهلی
کو اهل خیانت به امانت باشد

لَيْسَ مِنَّا مَنْ وَسَعَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُرَقَتْ رَعْلَى عِيَالِهِ .

کسیکه خدا گشایشی برایش فراهم آورده و او
بنانخوران خود عرصه را تنگ میسازد از ما نیست .

He is not of us whom God has relieved
from hardship yet he is hard upon his
dependants .

☆ ☆ ☆

آن منعم دون طبع که باشد لستگ
از ما نبود که من ازو دارم تنگ
زیرا که بدو گشایشی داده خدا
و آنگاه بنانخوران خود گیرد تنگ

لَيْسَ مِنْجِ إِلَّا عَالِمٌ أَوْ مُتَعَلِّمٌ .

از من نیست مگر کسی سه دانشمند است یا دانشجو.

All are alien to me except those who are
either learned or pursuing learning .

آن کزپی علم نیست با خویش عدوست
ز آنروی که جهل او همان دشمن اوست
از ما نبود جز آنکه شد داش دوست
یا دانشمندست و یا دانشجوست

لَيَنْصَحَ الرَّجُلُ أَخَاهُ كَنْصِيْحَتِهِ لِنَفْسِهِ .

مرد باید برادر خود را پند دهار همچنانکه خود را
نصیحت میکند .

A man must advise his brother as he
would advise himself .

○○○

در راه صواب، هر که شدیک اندیش
باید که نهد پای هدایت در پیش
دائم بیزادان خود پند دهد
آنکونه که میشود نصیحتگر خویش

مَا أَمَنَ بِي مَنْ أَمْسَى شَبَّاً نَّا وَجَارُهُ جَائِعاً .

آنکس که خود شبرها با شکم سیر می خوابد و همسایه اش
گرسنه می باشد بمن ایمان نیاورده است .

He is not a believer who sleeps satisfied
while his neighbour is hungry .

آنکس که جدا از کرم و احسان است
دور از ره حق پرستی و ایمان است
خود با شکم سیر بشب خفته ولی
همسایه او گرسنه و بی نان است

مَا أَضَطَّبَ إِثْنَانِ قَطُّ إِلَّا كَانَ أَحَبُّهُمَا عِنْدَ اللَّهِ أَرْفَقُهُمَا
بِصَاحِبِهِ .

هر جا دو نفر با هم دوستی ورزند کسی بدرگاه
خدا عزیزتر است که مهربان تر باشد .

Of two friends the one who is kinder to
the other is dearer to God .

□□□

هر جا دو مصاحب محبت پرور
دارند وفا و مهر با یکدیگر
آنست عزیز تر بدرگاه خدا
کو راست محبت و وفا افزون تر

مَا أَعْزَّ إِلَهٌ بِجَهْلٍ قَطُّ وَمَا أَذَلَّ بِعِلْمٍ قَطُّ.

خداوند هیچ نادانی را بسبب نادانی اش عزت نمی دهد
و هیچ دانائی را بعلت دانش خوار نمی سازد.

God does not endear any man because of
his ignorance nor does He despise anyone for
his knowledge .

نا دانان را عنایت یزدانی
عزت ندهد بعلت نادانی
دانان را هم بعلت دانش وی
در رنج نیندازد و سر گردانی

مَا أَقْحَى الْفَقْرُ بَعْدَ الْغِنَى وَأَقْحَى الْخَطِيَّةَ بَعْدَ الْمَسْكَنَةِ وَأَقْحَى
مِنْ ذَلِكَ الْعَابِدُ لِلَّهِ ثُمَّ يَدْعُ عِبَادَهُ .

چه زشت است بیچیزی بعد از توانگری و خطا کاری
بعد از تهیdestی و چه زشت تر از این هاست ترک عبادت
پس از عمری خدا پرستی .

How shameful is poverty after riches and
debauchery in poverty, and how more shameful
it is to turn away from God after worshipping
Him for a lifetime .

زشت است پس از توانگری مسکینی
با دست تهی سرکشی و خود بینی
بعد از عمری پرستش حق کردن
عاصی شدن و دم زدن از بیدینی

ما آملَقَ تاِجِرْ صَدُوقٌ .

بازرگان راستگوی دچار افلاس نمی شود .

A truthful merchant will not be impoverished .

آنکس که نلغزد و نباشد کجراه

اور است همان راست روی پشت و پناه

بازرگانی که راستگوی است و درست

در ورطه افلاس نیفتد ناگاه

مَا أَهْدَى الْمُسْلِمُ لِأَخِيهِ هَدِيَّةً أَفْضَلُ مِنْ كَلِمَةٍ حِكْمَةٍ
تَنْبِيَهٌ هُدَىٰ أَوْ تَرْوِيَةٌ عَنْ رَدَىٰ .

هیچ مسلمانی به برادر خود هدیه‌ای نداد بالاتر از
پندی که او را براه راست آشناتر سازد یا از هلاک
باش دارد .

One can not offer his friend any gift
better than an advice which leads him or
keeps him from harms .

گر پند کسی گره گشای تو شود
چون خوب ترین تحفه برای تو شود
زیرا که ز راه شر ترا دارد باز
وندر ره خیر رهنمای تو شود

مَا بِنِي فِي الْإِسْلَامِ بَنَاءً أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ التَّزْوِيجِ

در اسلام هیچ بنایی بهتر از ازدواج پایه گذاری
نشده است .

No foundation is laid in Islam stronger
than marriage .

○○○

از بھر هجرا سر وسامانی نیست
جز حال بد و روزپریشانی نیست
از پایه ازدواج مستحکم تر
در شرع رسول هیچ بنیانی نیست

مَا رَأَيْتُ مِثْلَ الْجَنَّةِ نَامَ طَالِبُهَا وَمَا رَأَيْتُ مِثْلَ النَّارِ
نَامَ هَارِبُهَا .

نديدم مانند جويای بهشت که در خواب گران باشد
و مانند کسی که از دوزخ بizar است ولی از خواب
غفلت بيدار نميگردد .

I have never seen the like of the man
who is fond of heaven but is in deep sleep
or the one who is afraid of hell but does not
wake up .

جویای بهشت را ندیدم هشیار
کسر بنهدخواب گران را یکبار
و آنهم که بود ز آش دوزخ بizar
هر گز نشد ز خواب غفلت بيدار

مَا عَظَمَتْ نِعْمَةٌ عَبْدٌ إِلَّا عَظَمَتْ مَوْنَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ
فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمَوْنَةَ فَقَدْ عَرَضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلِّزْرَوَالِ

هر قدر که نعمت کسی بیشتر شود مردم نیز به او بیشتر
زحمت میدهند . کسی که این زحمت را تحمل نکند نعمت
خود را از دست خواهد داد .

As a man gets more riches he will be
troubled more by people and if he does not
put up with such troubles will lose his wealth.

□□□

هر چند که نعمت کسی گردد بیش
مخلوق دهند زحمتش بیش از پیش
هر کس نکند تحمل این زحمت را
هاناكه ز دست میدهد نعمت خویش

ماقل و کفی خیر میا کشروا لهی .

چیزی که کم باشد و کافی ، بیتر است از آنچه زیاد باشد و گرفتارت سازد .

Whatever is little but enough is better than what is too much but involves you .

آنکس که هوای مال بسیار کند
پیوسته به جان خویش آزار کند
آن چیز که کم باشد و کافی باشد
بهز آنچه زیاد است و گرفتار کند

مَا كَانَ الْفُحْشُ فِي شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ وَمَا كَانَ الْحَيَاءُ فِي شَيْءٍ
إِلَّا زَانَهُ .

بدگوئی در هیچ کاری پیش نیامد مگر اینکه آنرا
زشت کرد و شرم و حیا در هیچ امری وارد نشد مگر
اینکه آنرا زیبا ساخت .

Indecent words make everything repulsive,
but decency adorns everything .

◇◇◇

هر جای که بدگوئی و بی پروائی است
آنچای نشان زشتی و رسواهی است
هر جا که حیا و شرم باشد در کار
آنچا اثری ز خوبی و زیبائی است

مَا مِنْ بَلْيَتٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَلْيَتٍ يُخْرِبُ نِيَّةَ إِيمَانَهُ
بِالْفُرْقَةِ .

در نزد خدا هیچ خانه‌ای بدتر از آن خانه نیست
که بطلاق ویران گردد.

The worst house before God is that which
is ruined by divorce .

☆ ☆ ☆

هر جای که دشمنی نمایان گردد
جمعیت دوستان پریشان گردد
در نزد خدای خانه‌ای بدتر نیست
ز آن خانه که از بطلاق ویران گردد

مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَقُّ بِطُولِ الِّبَحْنِ مِنَ الْلِّسَابِ .

هیچ چیز به دیر ماندن در زندان شایسته‌تر از زبان نیست .

Nothing deserves to be kept in prison for a long time more than your tongue .

تا بر تو زبان نرسانده است زبان
محبوس نگاه دار آنرا بدھان
چون بیشتر از همه است ایدوست زبان
شایسته دیر ماندن اندر زندان

مَا مِنْ هَمٌ إِلَّا وَلَهُ فَرَجٌ إِلَّا هُمْ أَهْلُ النَّارِ .

غمی نیست که پایانی نداشته باشد مگر غم اهل دوزخ .

There is no grief without an end but the grief of the damned .

○○○

هر دردی راست عاقبت درمانی
هر چند کز آن عذاب بیند جانی
غیر از غم آنکه اهل دوزخ باشد
دارد غم و درد هر کسی پایانی

مَا نَفَقَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ فَاعْطُوا وَلَا تَجْلِبُوا .

انفاق کنید و مترسید زیرا انفاق از مال کسی چیزی
کم نمیکند .

Do not be afraid of alms - giving for it
does not decrease your wealth .

□□□

با هیچکسی نمیکنی جود و کرم
وز کم شدن مال خوری غصه و غم
انفاق کن و مترس زیرا انفاق
از مال کسی نمیکند چیزی کم

مَا هَلَكَ أُمْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ .

هر مرد که حد خود را بشناسد در مهلکه نخواهد
افتد .

One who knows his limits will not fall
into peril .

آنکس که برون از حد خود پایی نهاد
در رنج فتاد و آبرو داد بیاد
هر مرد که قدر و حد خود بشناسد
در مهلکه هیچگه نخواهد افتاد

ما هلاک اُمرؤ مِنْ مشورٰتٰ

هرد از مشورت کردن دچار هلاک نمی‌شود.

He does not face dangers who consults
the wise.

□□□

نا پخته قدم نهد به هر ره بی‌باق
تایپاش به سنگ آید واقتد برخاک
عاقل‌که نشد ز مشورت روگردان
هرگز ننهاد پای در دام هلاک

مَا يُوَضَّعُ فِي مِيزَانِ الْعَدْلِ يَوْمَ الْقِيمَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ

روز قیامت چیزی برتر از نیکخوئی در ترازوی کسی
نمیگذارند .

On the day of resurrection good temper
will weigh in man's favour heavier than
anything else .

هم از دنیا نصیب یابد خوشخو
هم در عقبی خیر بدو آرد رو
زیرا به ترازوی کسی روز حساب
چیزی ننهند بهتر از خوبی نکو

مَثَلُ الْأَخْوَيْنِ مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ إِحْدَيْهِمَا الْأُخْرَىٰ .

دو برادر باید مانند دو دست باشند که یکی دیگری
را میشوید .

Two brothers must help each other like
two hands one of which washes the other .

آن قوم که راه مهربانی پویند
خوش نیست که ترک یاری هم گویند
باید دو برادر مدد از هم جویند
چونانکه دودست یکدگر را شویند

مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضِّلْعِ الْمُعَوِّجِ إِنْ تَرَكْتَهُ اِنْتَفَعْتَ بِهِ وَإِنْ
أَقْهَتَهُ كَسَرْتَهُ .

زن مانند استخوان پهلوست که کج است اگر همچنان
کجش گذاری از آن سودی بری و اگر بخواهی راستش
کنی آنرا میشکنی .

A woman is like a rib - bone that is
curved : if you leave it as it is it will be
useful to you and if you try to straighten it
you will break it .

زنهای که ز قید و بندشان نتوان رست
مانند به استخوان پهلو که کج است
گر مرد کجش گذاشت ز آن سودی برد
ور خواست کند راستش آنرا بشکست

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ النُّبْلَةِ تَخْرُّ مَرَّةً وَتَسْقِيمٌ أُخْرَى .

مؤمن مانند خوشة گندم است که گاهی خم و گاهی
راست می گردد .

Man is like ear of corn , sometimes bent
and sometimes upright .



حال دل ما شود دگرگون هر دم
گاهی شادی است بهره اش گاهی غم
مخلوق به خوشهای گندم مانند
کز بادگهی راست شود گاهی خم

مَطْلُ الْمُسْلِمِ إِلَيْهِ الْمُسْلِمِينَ

مسلمانی که توانگر است و قرض خود را دیر میپردازد
بمسلمانان ستم میکند .

He treats people cruelly who is rich and
does not pay his debts .



تا از پی کار فرصت هست و مجال
زنگار مکن حق کسی را پا مال
بیدادگر است هر که دارد زر و مال
وزدادن قرض خویش ورزد اهمال

مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كُلَّهُ عَلَى النَّاسِ .

آنکس که بار گرفتاری خود را بر دوش دیگران
میگذارد از رحمت خدا دور است.

One who lays his burdens on the shoulders
of others will be deprived of God's mercy .

خوش نیست که کس رنج دهد بارش را
بر گردن او یفکند کارش را
دور است ز رحمت خدا آنکه مدام
بر دوش دگر کسان نهد بارش را

مَنْ أَذْنَى جَارَهُ طَعَانًا فِي مَسْكِنِهِ وَرَبُّهُ اللَّهُ دَارَهُ

هر کس همسایه خویش را به طمع تصاحب خانه او
بیازارد خداوند خانه او را بپهمان همسایه بهیراث دهد.

He who hurts a neighbour in order to
take possession of his house, God will give
his own house to that very neighbour.

آن مرد که همسایه خویش آزارد
تا خانه او برون ز چنگش آرد
ای بس که شود نصیب همسایه وی
آن خانه خود که در آن سکونت دارد

مَنِ ابْتَغَ الْعِلْمَ لِيَخْدَعَ بِهِ النَّاسَ لَمْ يَجِدْ بِرَحْمَةِ الْجَنَّةِ

کسی که برای فریب مردم علم آموزد بوی بهشت نیابد.

Acquiring knowledge for deceiving people does not lead to paradise .

○○○

بدبخت کسی که مشعلی افروزد
تا آنکه بدان خرمن جمعی سوزد
بسته است در بهشت بر روی کسی
کز بهر فریب خلق علم آموزد

مَنْ أَبْغَضَ النَّاسَ أَبْغَضَهُ اللَّهُ .

بیدادگری که با خلق دشمنی میکند خداوند نیز
دشمن اوست .

God is an enemy to one who is the enemy
of people .

بدبخت بود هر آنکه با خلق عدوست
زیرا که خدا نداردش هرگز دوست
بیدادگری که دشمن خلق خداست
اندر همه احوال خدا دشمن اوست

مَنْ لَذَ أَلِيَّكُمْ مَعْرُوفًا فَكَانَ فِئُوهُ، وَإِنْ لَمْ تَجْدِنَا فَأَشْوَأْ
عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِالْجَزَاءِ .

هر کس که در حق شما نیکی کرد او را پاداش
دهید و اگر میسر نیست، تکوکاری او را بستائید زیرا
این ستایش نیز مانند پاداشی است.

Reward the man who has done you good
and if you can not do it praise him for this
is like a reward too .

□□□

در حق توکس چونیکی آورد بجای
در باره او توهم به نیکی بگرای
گر هست میسر تو پاداشن ده
ور نیست، نکو کاری او را بستای

مَنْ أَتَىٰ ذَلِكُمْ بِدَعَةٍ فَوَقَرَهُ فَقَدْ سَعَىٰ فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ .

آنکس که بدعت گذاری را احترام کند در خرابی
اسلام کوشیده است .

One who respects a heretical innovation
ruins his religion .

❀❀❀

آن مرد که بدعتی گذارد باطل
کر آن نشود بجز خرابی حاصل
بر آن ره باطل آنکه باشد مایل
ماند بکسی که بر کند از حق دل

مَنْ أَحَبَّ أَخَاهُ فَلْيُعْلِمْهُ .

آن کس که برادر خود را دوست دارد باید او را از
نیک و بد آگاه سازد .

One who loves his brother must make him
aware of both good as well as evil .

با دوست مدد کن و نشان ده راهش
منکر که بود ز طی آن اکراهش
آنکو دارد برادر خود را دوست
باید که ز نیک و بد کند آگاهش

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائُهُ فَلِيُطِبْ مَطْعَمُهُ وَمَكْسِبُهُ.

آنکس که دوست دارد دعايش مستجاب شود باید که
رزق و حرفة خود را پاک گرداند.

He who likes his prayers to be granted
must legitimate his livelihood as well as his
business.

۰۰۳

خواهی که بری نصیب خویش از آمال،
کام تو روا کند خدای متعال؟
میکوش به زندگی که اندر همه حال
کسب تو نکو باشد و رزق تو حلال

مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ، حَمِرًا كَانَ أَوْ شَرًا، كَانَ كَمَنْ عَلِمَهُ.

هر کس که کار گروهی را دوست بدارد، چه خوب باشد
آن کار چه بدر، مانند کسی است که آن کار را کرده باشد.

One who approves a deed , good or evil , is
like the one who has done it .

□□□

کاری چو بدمت عدهای یافت قرار ،
گر خوب بود و گر بدانید بشمار ،
هر کس که طرفداری از آن کار کند
ماند بکسی که کرده باشد آن کار

مَنْ أَحْزَنَ مُؤْمِنًا ثُمَّ أَعْطَاهُ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ ذُلِّكَ كَفَارَتُهُ
وَلَمْ يُوجَرْ عَلَيْهِ .

هر کس که مؤمنی را اندوهگین سازد بعد جهانی را
باو بیخشد کفاره آن گناه نیست و هزدی برای آن بخشش
بدو نمیدهند .

One who grieves a man can not atone for
it even by giving him the whole world .

○○○

هر کس شکند دل یکی ز آدمیان
یا افکندش در غم و تشویش و زیان
گر بعد بدو ملک جهان را بخشد
هر گز نبرد خطای خود را ز میان

مَنْ أَحْرَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا .

آنکس که پدر و مادر خویش را غمگین سازد گوئی
در حق آنان ستمی کرده باشد .

He who grieves his parents hurts them .

۳۳۴

رفتار چنان کن که نبینند دمی
از بھر تو والدین رنج و المی
گر بر دل ایشان بنھی بار غمی
گوئی که کنی در حق آنان ستمی

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ حَيْرًَا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَاحِبًا إِنْ نَسِيَ، ذَكْرُهُ
وَإِنْ ذَكَرَ أَعْانَهُ .

کسی که خداوند خیرش را میخواهد دوست نیکوکاری
نصیبش میکند تا آنکه اگر خدا را از یاد ببرد او بیادش
آورد و در ذکر خدا کمکش نماید.

When God wants to lead a man along the
path of righteousness He sends him a benevolent
friend to help him remember God whenever
he forgets Him .



آنکس که خدای دوستش میدارد
یاری که خدا جوست براو بگمارد
تا آنکه اگر برد خدا را از یاد
او باز خدای را بیادش آرد

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَغْنِيَ النَّاسِ فَلِيَكُنْ بِهِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ
مِنْهُ بِهِمَا فِي أَيْدِيِ النَّاسِ .

آنکس که می خواهد بی نیازتر از همه خلق باشد
باید به آنچه در دست خداست بیشتر انکا کند تا با آنچه
در دست مردم است .

One who wants to be most independent
of all men must rely on whatever is in God's
hand rather than whatever is in people's .

□□□

آن مردکه جشم او به دست بشر است
گوئی که ز رحمت خدا بی خبر است
کمتر ز همه نیازمند است به خلق
آنکو به خدای تکیه اش بیشتر است

مَنِ اسْتَغْفِرَ بِاللَّهِ أَحَوْجَ النَّاسَ إِلَيْهِ .

آن مرد که با اعتماد بخدا از خلق بی نیاز گردد
خلق خدا نیازمند او شوند .

People need the man who, with confidence
in God , is independent of people .

هر کس نکند قد به بر خلق دو تا
هم عز و شرف یا بدو هم قدر و بها
آن مرد خدا که بی نیاز است از خلق
باشند نیازمند او خلق خدا

مِنْ اسْتَوْلَى عَلَيْهِ الْفَجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرِّاحَةُ .

هر کس که بیتابی بر او چیره گردد اسایش ازو
سلب شود .

He who is overcome by impatience will
lose his tranquillity .

□ □ □

بیتابی و اضطراب همچون زنبور
چندان دهدتر نیز که گردی رنجور
با مرد چو نزدیک شود بیتابی
آسایش زندگی ازو گردد دور

مَنِ اسْتَوْجَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ .

آنکس که دو روزش برابر باشد زیان برده است

He is a loser whose two days are the same.

شاد آنکه ره کمال را پوئیدست
هر روز گل هراد افزون چیده است
آنکس که دو روز او برابر باشد
ما ناکه زیان برده و خسaran دیده است

مَنِ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ .

هر کس که مشتاق بهشت است در کارهای نیک
شتاب کند .

One who longs for paradise hastens to do
good deeds .

❖ ❖ ❖

هر مرد که شد مایل و مشتاق بهشت
کث خوئی و ناراستی از دست بهشت
کوشید به کاری که روا بود و نکو
بگریخت ز راهی که خطا آمدوزشت

مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الشَّهَوَاتِ .

آنکس که از آتش دوزخ می پرهیزد نفس خود را از شهوت باز میدارد.

One who wants to avoid hell controls his passions .

از رهگذری که فتنه بر می خیزد
هر کس نگریخت خون خود را بزد
از آتش دوزخ آنکه می پرهیزد
از آنچه بدو زخ برد بگریزد

مَنْ أَصْبَحَ مِنْ أُمَّةٍ وَهُمْ عَيْرُ أَللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ .

آنکس که هر صبح وقتی به کار می پردازد به غیر
از خدا متکی باشد خداپرست نیست .

He is not a believer who , in beginning
daily works , depends on anyone but God .

□□□

آنکو سحر از خواب چو گردد بیدار ،
دارد بکسی غیر خدا استظهار ،
وز یاد خداست غافل اندر هر کار ،
دیندار و خدا پرست او را مشمار

مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَأَخْرَى تَرَأَصْلَحَ اللَّهُ أَمْرَدُنْيَاهُ .

هر کس که امور آخرت خود را اصلاح کند خداوند
امور دنیا ای او را اصلاح خواهد کرد .

He who settles his next world's affairs
God will settle his affairs in this world .

آن کز بی جمع مال دنیا تازد
آسایش و عیش آخرت را بازد
آنکس که بکار آخرت پردازد
دنیا ایش را خدا مرفه سازد

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ

هر کس میان خود و خدا صلح دهد خداوند میان او و مردم صلح خواهد داد .

He who reconciliates God with himself ,
God reconciliates him with people .

از راه خداست گر که راه تو جدا
هر گز نشوی در دو جهان کامروا
گر بین خود و خدای خود صلح دهی
حق صلح دهد بین تو و خلق خدا

مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِرْبَادُ الْأَكْبَارِ الْحَارِّةِ وَإِشْبَاعُ
الْبُطُونِ الْجَائِعَةِ .

از بهترین کارها در نزد خداوند سیراب ساختن
تشنگان وسیر کردن گرسنگان است

The best act before God is to quench the
thirsty and to feed the hungry .

□□□

یابد به دگر جهان سرو سامانی
آن کس که درین جهان کنداحسنی
لب تشنه خسته را رساند آبی
مسکین گرسنه را رساند نافی

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ .

خداوند کسی را زیاد دوست دارد که زیاد به یاد خدا
باشد .

God likes very much the man who
remembers Him very much .

آنکس که زحق چشم عنایت دارد
باید که هماره شکر حق بگذارد
ما فاکه زیاد هم خدا دارد دوست
آنرا که زیاد از خدا یاد آرد

مَنْ أَكْرَمَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَهُوَ عَنْ رَاضٍ

آنکس که به تهیdest مسلمانی درین جهان سود
برساند خداوند را در آن جهان از خود خشنود خواهد
یافت .

He who is generous towards a poor Muslim
will find God satisfied with him in the day of
resurrection .

□□□

آنکس که درین جهان کرم دارد وجود،
بخشد به تهیdest مسلمانی سود،
آسوده دل اندر آن جهان خواهد بود
زیرا که ازو خدای باشد خشنود

مِنْ بَصِيرَةٍ الْمَرْءُ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ .

این نشانه بینش مرد است که از هر چه بکارش
نیاید در گزند.

It shows a man's wisdom to forsake
whatever is not useful to him .

آنکو برس اثر ز هوش است و خرد
جنسي که مفید نیست هرگز نخرد
این است بهین نشانه بینش مرد
کز آنچه بکار نایدش در گزند

مَنْ تَرْوَجَ أَحَرَّ نَصْفَ دِينِهِ فَلَيَقِنْ اللَّهُ فِي الْتَصْفِ الْآخِرِ.

هر کس که ازدواج میکند یک نیمه از دین خود را نگاه میدارد پس باید برای نیمه دیگر آن از خدا بترسد.

When a man marries he saves half of his religion , so he has to fear God for the other half .

۳۰۰

آن مرد که زن گرفت و افتاد برآه
یک نیمه ز دین خویش را داشت نگاه
باید که بترسد ز خدا تا ز گناه
آن نیمه دیگر نشود پاک تباه

مَنْ تَعْلَقَ قَلْبُهُ بِالْدُنْيَا تَعْلَقَ مِنْهَا بِثُلْثٍ : هُمْ لَا يَفْهَمُونَ -
وَأَمْلِ لَا يُدْرِكُ وَرَجَاءُ لَا يُنَالُ .

کسی که دلسته دنیا باشد سه چیز از او جدا نخواهد شد: اندوهی که فنا نمی پذیرد، آرزوئی که بدان نمی رسد و امیدی که بدان نائل نخواهد شد.

There are things attached to the heart of one who is fond of this world : worries which will not perish , desires which will not be achieved and hopes which will not materialize .

☆ ☆ ☆

دنیا جو را سه درد بی درمان است:
آن غصه و اندوه که بی پایان است
آن آرزوئی که دور از دسترس است
آن امیدی که خارج از امکان است

مِنْ تَكْرِمَةِ اِلَّا جُلُّ الْاحْيَاءِ اَنْ يَقْبَلَ تَحْفَةً وَيَتَحْفَى بِمَا عِنْدَهُ .

از نشانههای احترام مرد به برادر خود آنست که هر تحفهای که او می‌دهد بپذیرد و هر تحفه که می‌تواند برای او بفرستد .

A sign of man's respect to his brother is to accept his gift whatever it may be and to give in return whatever he can .

□□□

آن کس که یکی را چو برادر خواند
باید خود را بدو برابر داند
هم تحفه که او به وی دهد بستاند
هم تحفه بدو فرستد ار بتواند

من تتفعله ينفعك .

هر کس که به او سود برسانی بتو سود خواهد رساند .

Whomever you profit will profit you .

□□□

منفور شوی اگر کنی جور و جفا
محبوب شوی اگر کنی جود و عطا
هر کس که بدو سود رسانی امروز
شاید که بتو سود رساند فردا

مَنْ حُرِمَ الْوِقْتَ حُرِمَ الْخَيْرُ كُلُّهُ .

آنکس که از نرمی و مدارا محروم است از هر چیزی
محروم است .

One who does not behave mildly will not
be blessed in any way .

□□□

تندی و خشونت روشنی مذموم است
آن فتنه کز آن پیا شود معلوم است
آنکس که ز نرمی و مداراست جدا
از هر خیری درین جهان محروم است

مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ .

کسی که خوی ناپسند دارد خود را آزار میدهد .

He who is ill-natured hurts himself .

❀❀❀

آن کس که قدم براه بد بگذارد
مانا که بلا برسر خود میآرد
آن مرد که خوی ناپسندی دارد
یش از هم دروح خویش را آزارد

مَنْ سَرَّهُ حَسَنَتُهُ وَسَاَءَهُ سَيَّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ .

هر کس که از نیکی خود شاد و از بدی خود پشیمان
گردد اهل ایمان است .

One who rejoices at his good deeds and
feels sorry for his evil ones is a true believer.

□ □ □

آن کر بدی خویش پشیمان باشد
و زنیکی خویش شاد و خندان باشد
او مرد خدا و اهل ایمان باشد
چون نیک نهاد و پاک وجدان باشد

مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ .

هر کس که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر کس که مرا شاد کند خدا را شاد کرده است.

One who makes a believer happy makes me happy and one who makes me happy makes God happy .

○○○

آن کس که به مرد مؤمنی شادی داد
گوئی که دل مرا زغم کرد آزاد
و آنکس که مرا زخویشتن شاد کند
گوئی که ز خود خدای را سازد شاد

مِنْ سَعَادَةِ ابْنِ اَدَمَ رِضَاؤُهُمَا قَسْمٌ اللَّهُ لَهُ .

خوشبختی آدمی در این است که به هرچه خداداده
راضی باشد .

Man's happiness lies in being content
with whatever God has given him .

□□□

در کار خود آنکه نیک قاضی باشد
خرسند ز وضع حال و ماضی باشد
خوشبختی آدمی در این است که او
برآزچه خدای داده راضی باشد

مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي بِالْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُنْجِهْ فَلَيْسَ مُسْلِمًا .

کسی که بفریاد مسلمان فرستد مسلمان نیست .

He is not a Muslem who does not help a
Muslem .

□□□

تا رسم طبیب راه وجدان نشود
دردی که مریض راست درمان نشود
آن نیست مسلمان که به نگام بالا
فریاد رس مرد مسلمان نشود

مَنْ شَغَلَتْ رِعْبَادَةُ اللَّهِ عَنْ مَسْأَلَتِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا
يُعْطِي لِشَاءِلِينَ .

آنکس که عبادت خدا او را باز میدارد از اینکه
مرادی از خدا طلب کند خداوند او را بیش از آنچه به
اهل طلب هی بخشد جزا خواهد داد.

When a man is so absorbed in divine
worship that does not think of asking God for
something ,God gives him more than whatever
He has given to those who have asked .

آن مرد که باز داردش ذکر و دعا
از اینکه طلب کند مرادی زخدا
مانا که بدو دهد خداوند جزا
زآن بیش که بر اهل طلب کرده عطا

مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ لِيَخْطِأَ الْخَالِقَ جَعَلَهُ مِنَ النَّاسِ
ذَانِمًا .

آنکس که خداوند را خشمگین سازد تا مردم را
خشند کند خداوند همان ستایشگر او را به نکوهش او
وادارد .

He who makes God angry in order to
satisfy people God makes his praisers blame
him .

○○○

آنکس که خدا را بسر خشم آرد
تا مردم را ز خویش راضی دارد
دادار همان را که ستایشگر اوست
وادار کند که عیب او بشمارد

سَنْ طَلَبَ مَا لَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ أَفْتَرَهُ اللَّهُ .

هر کس که مالی از راه غیر حلال جمع کند خداوند او را فقیر گرداند .

God will impoverish one who tries to gather wealth illegitimately .

□□□

دائم پی جمع مال، سفاک دنی
آزار خلایق کند و دلشکنی
آخر کندش قهر خداوند فقیر
آنکوز ره حرام گردیده غنی

مَنْ عَالَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَحَدَّهُمْ فَلَمْ يَكُنْ بَاهِمْ وَوَعَدْهُمْ
 فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِنَ الْكَافِرِ مَرْقُونَهُ وَوَجَبَتْ عِدَالَتُهُ وَ
 حَرَمَتْ غَيْبَتُهُ .

کسی که با مردم معامله کند و ستم نورزد، خبری
 دهد و دروغ نگوید، و وعدهای دهد و خلاف ننماید مردانگیش
 کامل، عدالتیش واجب و غیبتش حرام است .

He who deals with people justly ,talks to
 them truthfully and does not break his
 promises is a perfect man who should be
 treated rightly and should not be back-bited .

□□□

حاکم که بدور از ره بیداد و جفاست
 بر وعده وفا نماید و گوید راست
 مردانگی و عدالتیش با بر جاست
 بدگوئی و غیبتش حرام است و خطاست

مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِنْ مَا يُصْلِحُ .

هر کس از روی نادانی کار کند بد کاری او از نیکوکاریش بیشتر باشد .

He who acts ignorantly his evil deeds will be more than his good ones .

هر کار نکو نتیجه بیداری است
فرزانگی و بختگی و هشیاری است
آنکس که کندز روی نادانی کار
بد کاری او فزون ز نیکوکاری است

مَنْ قَالَ إِنِّي خَيْرُ النَّاسِ، فَهُوَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ .

کسی که بگوید من خوبتر از همه مردم بدتر از همه مردم باشد .

One who thinks he is better than others
is worse .

۵۵۵

کس در بی تعریف ز خود گر باشد ،
بس لاف زن و دروغ پرور باشد
آن کز همه خوبتر شمارد خود را
نیک از نگری از همه بدتر باشد

مَنْ كَانَتِ الْآخِرَةُ هَمَهُ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ وَجَعَلَ عِنَاهُ فِي
قَلْبِهِ وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا رَاغِبَةً .

وقتی کسی به آخرت دل بندد خداوند گارش را
از پر اکندگی بدر آورد و دلش را بینیاز گرداند و دنیا
نبز باو روی آورد .

When a man believes in the next world ,
God helps him , settles his affairs , relieves
his heart from want and makes him enjoy
this world .

□□□

چون مرد رود در پی دنیای دگر
در هر کاری خداست او را یاور
هم خاطر اوست فارغ از قید نیاز
هم این دنیا بدو شود روی آور

مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ بَطْنَهُ، كَانَتْ قِيمَتُهُ مَا أَكَاهُ .

کسی که فقط برای خوردن می‌کوشد بقدر آنچه که
می‌خورد ارزش دارد .

One who endeavours only to fill his belly
will be only worth what he eats .

آنرا که بکار خرد رو می‌آرد
کس اهل بزرگی و شرف نشمارد
آنکس که پی خوراک خود کوشدو بس
همقیمت آنچه خورده ارزش دارد

مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَيْئٌ فَلَيَتَصَابَ لَهُ .

هر کس که در خانه خود طفلى دارد باید با او
مانند طفل رفتار کند .

One who has a child must be childlike .

۰۰۰

آن کس که برای جاهلان کار کند
باید ره جاهلانه اظهار کند
در خانه خویش هر که طفلى دارد
با او باید چو طفل رفتار کند

مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَنْكُرُ وَلَا يَخْدُعُ .

کسی که مسلمان است مکر نمی کند و فریب نمی دهد.

A true Muslem does not deceive anyone.

□□□

آنکس که ز نوععدوستی برده نصیب
هرگز به کسی نمی رساند آسیب
آنکس که مسلمان و خدا ترس بود
نهدر پی مکر است و نه دربند فریب

مَنْ كَظَمَ عَيْنِيْا مَلَّا اللَّهُ جَوْفَهُ اِيمَانًا .

آنکس که آتش غصب خود را خاموش کند خداوند
دلش را از ایمان پر سازد .

God fills with faith the heart of one who
can bridle his anger.

○○○

خشم است بسان تیشه‌ای بنیان کن
بنیان خود و خلق بدین تیشه مزن
هر کس کند آتش غصب را خاموش
یزدان دل او کند ز ایمان روشن

مَنْ لَا هِيَ الرِّجَالَ سَقَطَتْ مُرْوَّتُهُ .

آنکس که با مردان سیزه میکند از مردانگی میافتد.

He is a dastard who opposes manly men.

○○○

آن مرد کدانه خطا کارد و بس
زان حاصل ننگ و عار بردارد و بس
آن کس که سیزه میکند با مردان
نامردی خویش را پدید آرد و بس

مَنْ لَمْ يَحْسَبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ .

آنکس که گفتار خود را نیز قسمتی از کار خود
نمی‌شمارد لغزش او بسیار می‌شود .

He who does not consider his words as a
part of his deeds, increases his faults .

آنکس که گمان نمی‌کند گفتارش
آید به حساب قسمتی از کارش
زو جای شکفتی و تعجب نبود
مگر هست خطا و لغزش بسیارش

مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ .

کسی که رحم نمی کند رحم نمی بینند .

He is not pitied who does not pity .

۵۰۰

آنکو نکند معنی نیکی را فهم
هرگز نبرد ز نعمت نیکی سهم
آن مردکه در حق کسی رحم نکرد
از هیچ کسی نیز نمی بینند رحم

مَنْ لَمْ يَصِرْ عَلَى ذُلِّ التَّعْلِيمِ سَاعَةً بَقَى فِي الْجَهَلِ أَبَدًا.

کسی که یک ساعت زحمت آموزش را تحمل نکند
یک عمر در مذلت نادانی باقی ماند.

One who can not bear difficulty of an
hour learning will live a lifetime in baseness
of ignorance.

♦ ♦ ♦

تا مرد نشد براه دانش فانی
این گنج گران نشد به او ارزانی
یک ساعت اگر زحمت تعلیم ندید
یک عمر کشد مذلت نادانی

مَنْ لَهُ يَنْفَعُهُ عِلْمٌ وَضَرَّهُ جَهْلٌ

آنکس که دانائی اش باو سودی نرساند نادانی اش
باو زیان هیرساند.

One whose knowledge is not to his profit
his ignorance will be to his loss.

۷۷۰

هر کس که بود گرم هوسرانی خود
آخر شود اسباب پشیمانی خود
آنکو نبرد سود ز دانائی خویش
شاید که برد زیان ز نادانی خود

مَنْ مَشَى مَعَ ظَالِمٍ فَقَدْ أَجَرَمْ .

آن کس که با ظالم همراهی کند گناهکار است.

He is a sinner who helps an oppressor .

□□□

آن مرد که دزد را هوادار بود
گر دزد شمرده شد سزاوار بود
آن مرد که ظالم پیشه را یار بود
خود نیز بقدر او گنهکار بود

مَنْ نَظَرَ إِلَىٰ مَا فِي أَيْدِيِ النَّاسِ طَالَ حُزْنُهُ وَذَامَ أَسْفُهُ.

کسی که به آنچه در دست مردم است مینگرد غم او افزون گردد .

One who envies other's possessions increases his grieves .

✿✿✿

آنکس که بدست خلق باشد نگران
پیوسته خورد حسرت مال دگران
گردد غم او فزون و اندوهش بیش
مشکل گزند بر او جهان گذران

مَنْ نَفَسَ عَنْ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كُرْبَةً مِنْ كُرْبَ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ
عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ .

آنکس که از غم دنیای کسی بکاهد خداوند از
غم آخرتش خواهد کاست .

God will give relief in the day of
resurrection to any man who decreases
someone's grieves in this world .

اکنون که دل تو شاد و کام تور و است
گر شاد کنی خاطر نا کام بجاست
آن کز غم دنیای کسی می کاهد
ایند ز غم آخرش خواهد کاست

مَنْ وَافَقَ قَوْلَهُ فِعْلَهُ فَذَاكَ الَّذِي أَصَابَ حَظَهُ وَمَنْ -
خَالَفَ قَوْلَهُ فِعْلَهُ فَإِنَّمَا يُوَنِّجُ عَلَى نَفْسِهِ .

کسی که کردارش موافق گفتار باشد از نصیب خویش
برخوردار است. کسی که عملش خلاف گفتارش باشد جز
خویش را نکوهش نمی کند.

One whose deeds are according to his words
can enjoy his fortune and one who acts against
what he says will have to blame but himself

□□□

آنکو عملش موافق گفتار است
از حظ و نصیب خویش برخوردار است
و آنکو عملش خلاف گفتار بود
پیوسته ز تیر طعنه در آزار است

مَنْهُوْمٌ لَا يَشْعَانِ : مَنْهُوْمٌ عِلْمٌ وَمَنْهُوْمٌ مَالٌ .

دو گرسنه هرگز سیر نمی‌شوند: گرسنه علم و گرسنه
مال .

Two kinds of hunger will never be satisfied: the insatiable desire of acquiring knowledge, and the hunger of wealth .

○○○

در دهر دو تن، گرسنه باشند مدام
هرگز نشوند سیر بر وفق هرام:
آنکس که بود گرسنه علم و هنر
و آنکس که بود گرسنه مال و مقام

مَنْ يَرْعَ حَيْرًا يَحْصُدُ رَغْبَةً وَمَنْ يَرْعَ شَرًا يَحْصُدُ نَدَامَةً.

آن کس که درخت نیکوکاری می نشاند رغبت مردم را
بسیار خود جلب می کند و آن کس که دانه بدرفتاری
میکارد حاصل پشیمانی میدرود.

One who cultivates goodness attracts people's
attention and one who sows seeds of evil is
always full of regret.

۴۶۶

آنکو به نکو کاری و پاکی گرود
نیکی ز کسان بیند و نیکو شنود
و آن مرد که کاشت دانه بدرفتاری
ز آن حاصل افسوس و ندامت درود

مَنْ يَصْبِرْ عَلَى الرَّزْيَةِ يُوَزِّعُهُ اللَّهُ .

کسی که در مصیبتی شکیبائی کند خراوند او را
عوض میدهد .

God rewards him who is patient in a
calamity .

□□□

با صبر که چون پناهگاهی است عجیب
کمتر بینی بروز سختی آسیب
آنکو به مصیبتی کند صبر و شکیب
ایزد دهش ز منبع فیض نصیب

مَوْتُ الْجَاهِيَّةِ رَاحَةٌ لِلْمُؤْمِنِ وَحَسْرَةٌ لِلْكَافِرِ .

مرگ ناگهانی برای مؤمن آسودگی است و برای
کافر حسرت و افسوس .

A believer gains his eternal comfort by a sudden exit , whereas such a death causes alas and pity for an unbeliever .

□□□

آن مرگ که مرگ ناگهانی باشد
مؤمن را عیش جاودانی باشد
وندر دل کافر آورد حسرت و آه
چون بسته این جهان فانی باشد

نَجَّى الْمُنْجَفُونَ

سبکباران رستگارند .

Those with lighter load of sins shall have
Eternal Salvage .

□□□

دینا طلبان خسته و زارند همه
چون بارگران بدوض دارند همه
آن قوم که امروز سبکبارانند
در روز شمار رستگارند همه

نِعَمَ الشَّئْءُ الْهَدِيَّةُ آمَانَ الْحَاجَةُ .

چه نیکوست که هدیه‌ای بدهند به کسی که نیازمند آن است .

How good it is to present an offering to
a friend who needs it .

◇ ◇ ◇

کس هدیه چرا به پیش آن کس آرد
کو هدیه دوست را بهیج انگارد ؟
آن چیز چه نیکوست که کس هدیه دهد
بر آنکه بدان هدیه نیازی دارد

نَعِمَ الْعَطِيَّةُ وَنَعِمَ الْهَدِيَّةُ الْمَوْعِظَةُ .

پند بپرین بخشش و بپرین هدیه است .

A good advice to a friend is like a nice gift for him .

آن مردکه عاقل حقیقت جوئی است
او را سوی قبله سعادت روئی است
آن بندکه رهبرش شود در ره راست
اندر نظرش چو هدیه نیکوئی است

نِعْمَ الْعَوْنَ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغَنِيُّ

بی نیازی برای تقوی و پرهیزگاری کمک خوبی است.

The quality of being free from all wants
is a strong stimulant to self-denial and
virtue .

از حد چو بشر گذاشت بیرون پا را
پر کرد ز فتنه و ستم دنیا را
نیکو کمکی است بی نیازی ما را
تا آنکه سپاریم ره تقوی را

نَعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ

چه خوش است که مالی از راهی شایسته بدست مرد
شایسته‌ای افتاده باشد .

How a legitimate property is nice in the
hand of a competent man .

□□□

ز آن مال چه حاصل که شرییری زرد و سوت
کنده است برایش از سر مردم پوست ؟
آن مال خوش است که رهی شایسته
افتاده بدست آنکه شایسته اوست

نِعْمَتَانِ مَعْبُونٍ فِيهِا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، الْصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ.

هردم از دو نعمت غافلند : تندرستی و آسایش .

The true value of two blessings are not
truly known : good health and comfort .

○○○

هر چند ترا فزون شود آلایش
یابد غم و اندوه تو هم افزایش
از قدر دو نعمتند مردم غافل
از نعمت تندرستی و آسایش

نِعَمْ صَوْمَعَةُ الْمُسْلِمِ بَلِّيْتُهُ .

خانه مسلمان صومعه اوست .

A Muslem's monastery is his own house.

۳۰۰

گر باطن کس عارف حقگو باشد
بهر چه بی ظاهر نیکو باشد؟
گر مرد مسلمان خدا جو باشد
خود خانه او صومعه او باشد

وَاللَّهِ لِقَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ صِيَامٍ شَهْرٍ وَ
اعْتِكَافٍ .

سوگند به خدا که نیاز مؤمنی را دادن از یک ماه
روزه داری و اعتکاف بهتر است .

To grant a believer's request is better
than one month fasting and seclusion for
worship .

گر حاجت بیکسی بر آری بهتر
مرهم به جراحتی گذاری بهتر
بالله که نیاز مؤمنی را دادن
هست از یک ماه روزی داری بهتر

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْفَقَ النَّاسُ مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبُّ مِنْ
قَوْلِ الْخَيْرِ .

سوگند به خدائی که جانم در دست اوست هیچ انفاقی
که مردم می کنند بیهتر از سخن نیکو نیست .

No beneficence is better than soft words.

□□□

گر نیک نهادی تو ولی بد دهنی
خلق از تو نبینند بجز دلشکنی
سوگند به دادار که هیچ انفاقی
بیهتر نتوان یافت ز نیکو سخنی

وَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللَّهِ عَلَىٰ مَنْ أُغْضِبَ فَلَمَّا

آن کس که به خشم آید و آرام بماند از دوستی خداوند
برخوردار خواهد شد .

He enjoys God's affection who can control
his anger .

□□□

چون خشم ز دست کس بدر برد زمام
ای بس که چوتونی است بگسته لگام
از دوستی خدا شود برخوردار
آن کس که به خشم آید و ماند آرام

وَدِ الْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ أَعْظَمُ شُعَبِ الْإِيمَانِ .

با مؤمن در راه خدا محبت کردن از بزرگترین شاخه های
ایمان است .

It is a branch of faith to be affectionate
towards the faithful .

○ ○ ○

آن کس که مسلمان خدا خوان باشد
غمخوار و برادر مسلمان باشد
با مؤمن و دینه دار محبت کردن
خود شاخه ای از درخت ایمان باشد

وَقِرُوا كِبَارَ كُمْ وَأَنْجَمُوا صَغَارَ كُمْ .

بزرگان خود را محترم شمارید و به کوچکان رحمت آورید .

Respect your superiors and pity your inferiors .

❀❀❀

هرجا سر و کار با بزرگان دارید
اندر خور احترامشان بشمارید
هرجا که بکوچکان درافتند سروکار
از راه کرم بحالشان رحم آرید

هَدِيَةُ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْسَّائِلِ بِبِالْهِ .

سائلی که بر در خانه کسی است مانند هدیه‌ای است گه
خدا برایش فرستاده است .

A beggar at one's door is like a gift sent
by God .

◇ ◇ ◇

در حق فقیر چون کنی لطف و سخا
در حق تو هم خدا کند جود و عطا
آنگاه که سائل به در خانه تست
گوئی بتو هدیه‌ای فرستاده خدا

هَلَّا كُمْتَى عَلَى يَدَى كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِمَ اللِّسَانِ .

هلاک امت من بدست منافقین سخندان خواهد بود.

My people will be destroyed by those who
are eloquent but hypocrite .

آن چرب زبان که اهل عصیان باشد
از بھر فریب خلق، شیطان باشد
ترسم که هلاک امتم آخر کار
در دست منافقی سخندان باشد

هَمِيَّةُ الرَّجُلِ فِي زَوْجِهِ تَزَبَّدُ فِي عَفْتِهَا .

میها بت مرد، پاگدا منی زنش را بیش تر میسازد.

Husband's reverence increases his wife's chastity.

• • •

مگذار گیاه هرزهای ریشه کند
کلزار تو آشته تر از ییشه کند
از هیبت مرد گرزن اندیشه کند
تقوی و عفاف پیشتر پیشه کند

يَأْتِيَ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الَّذِي بُرُّ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى
الْجَهَرَةِ .

روزگاری فرا رسد که هر که بر دین خود شکیب کند
همچون کسی باشد که آتش در دست دارد .

The time will come when the one who is
willing to keep his faith will be like him
who holds fire in his hand .



روزی برسد که هر فرومایهٔ پست
گردد ز شراب جاه و عزت سرمست
آن روز هر آنکه در پی دینداری است
ماند به کسی که دارد آتش در دست

يَا تَيْ عَلَى النَّاسِ مَا نَلَيْبَالِ الرَّجُلُ مَا تَلِفَ مِنْ دِينِهِ إِذَا
سَلِمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ .

برای مردم روزگاری فرا رسید که هر کسی اگر دنیا بش
سالم بماند با کسی ندارد از اینکه دینش از دست برود .

The time will come when no one will
feel sorry to lose his faith as long as his
worldly wealth is safe .

روزی برسد که مرد تا بتواند
کوشد که همان کام دل خود را ند
دینش اگر از دست رود با کش نیست
گر دنیا بش درست و سالم بماند

يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا .

آسان بگیرید نه دشوار .

Take things easy , do not take them
seriously .

☆☆☆

در پیش ره هر روت و احسان گیر
دست همه باروی خوش و خندان گیر
بر خلق خدای عرصه را تنگ مکن
دشوار مگیر کار را ، آسان گیر

يَثِيبُ ابْنُ اَدَمَ وَيَثْبُتُ فِيهِ اِثْنَانِ : الْحِرْصُ وَ طُولُ
الْأَمْلِ .

آدمیزاد پیر میگردد و دو چیز در او جوان میشود:
حرص و آرزوی دراز .

When men grow old two things get
younger in them : greed and desire .

روزی که رود جوانی و قدرت و ناز
تای جای دهد به پیری و عجز و نیاز
اندر پیری جوان شود باز دو چیز
آنهم حرص است و آرزوئی است دراز

يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ خِصَالٍ : وَقَارُونَ عِنْدَ الْهَزَاهِرِ
وَصَبَرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَشَكَرٌ عِنْدَ الرَّحَاءِ .

سزاوار است که مؤمن در سه کار ممتاز باشد: در سختی تحمل کند، در بیچیزی صبور و در دوره نعمت شاکر باشد.

A believer is distinguished in three ways:
endurance in difficulties , patience in poverty
and gratitude during prosperity .

○○○

مُؤْمِنْ بِهِ سَهْ كَارْ بِهِ كَهْ باشَدْ مَمْتَازْ:
اندر سختی کند تحمل آغاز،
صابر باشد به دوره فقر و نیاز،
شاکر باشد به سفره نعمت و ناز.

service to the human race .

Koran¹ is the foundation of Islam. It was received throughout the twenty three years of his prophetical life , and were recited by Mohamed before his followers and committed both to memory and to writing .

The Koran is universally admitted to be written in the most perfect Arabic , the dialect of the Kureish tribe, and it is held to be a masterpiece of literature .

But after Koran , the sayings of Mohamed are, for both eloquence and excellent meanings, of vital importance . This great prophet of Islam, was a man of highest ethical and moral standards. He was peerless in good behaviour, honesty, philanthropy, benevolence, generosity and other fine characteristics .

The contents of this collection are the words of a man who did practice whatever he advised , and so his followers would accept his counsels .

Sayings of a heavenly man like Mohamed, are interesting to read . Lucky are those who study the advices of great men , remember them and try to put them into practice .

1- Koran signifies " reading aloud ." The syllable Al which is occasionally prefixed is the definite article .

this was a last effort, and the exhaustion it occasioned brought on his death.

No impartial student surveying the career and character of Mohamed can fail to acknowledge his loftiness of purpose, his moral courage, his sincerity, his simplicity, and his kindness. To these qualities must be added unsparing energy and a genius for diplomacy.

From the beginning to the end he retained his simplicity, his kindness, and his courtesy to rich and poor alike. Moreover, he continued throughout his career to proclaim himself "a simple prophet and a warner," though he might easily have made higher claims.

The introduction of Islam brought many benefits to the Arabs. It taught the unity of God, enjoined brotherly love towards all fellow-believers, proscribed infanticide, secured rights for women and consideration for slaves. Alcohol was strictly forbidden.

Mohamed was one of the greatest of mankind. He was impelled by the highest motives to beat down idolatry and fill its place with the much higher conception of Islam, and by so doing he rendered an immense

the famous "Release," allowing idolaters four months in which to embrace Islam, and giving notice that in case of refusal they would be crushed. To Jews and Christians, as possessing revealed scriptures, slightly better terms were announced. They were, however, to be reduced to tribute and humbled. This proclamation was followed up by the despatch of embassies to every part of Arabia submitted to the now all-powerful Prophet, and embraced Islam.

In A.H. 10 (630) The venerable Prophet was sixty-three years of age and full of honour when he made what is known as the "Farewell Pilgrimage." This set the seal on his success, and it is impossible to follow him to it without sympathy and appreciation of his achievements. His farewell to the people of Mecca ends with the exclamation, "O Lord! I have delivered my message and discharged my ministry."

Shortly after his return from Mecca, Mohamed was seized with fever, and for some days suffered severely. One morning, as Abu Bekr was leading the prayers, the congregation was delighted by the appearance of the Prophet, who spoke to the people after the service. But

was completed by the crushing of the Hawazin tribe which occupied the country to the south-east of Mecca.

The campaign of Tebuk was the last undertaken by the Prophet in person. He heard that the Emperor was organizing a large force, and with remarkable courage and energy prepared to meet it. He assembled a powerful army, said to have numbered 30,000, of which one-third was cavalry, and marched to Tebuk, to the east of the Gulf of Akaba. There he learned that there was no truth in the rumours of invasion, and consequently directed his efforts to extending and consolidating his power. The Christian prince of Ayla, at the head of the Gulf of Akaba, summoned to submit and pay tribute, immediately complied and with him a treaty was concluded. Duma was captured by Khalid, and its Christian chief embraced Islam. After these successes the Prophet returned home with greatly increased prestige, and when Tayif, the last town to resist him, surrendered, his power reached its zenith.

At the end of A. H. 9 (631) Mohamed promulgated at Mecca by the mouth of Ali

In A.H.8 (629) The raids from Medina now extended to the borders of Syria, and so great was the alarm inspired by Mohamed's activity that at Muta, near the Dead Sea, his main force of 3000 men was opposed by the imperial troops. Charged by a Roman phalanx supported by Arabs on either flank, Zayd, the commander, and his successors were killed one by one, and only the genius of Khalid saved the defeat from becoming a disaster. As it was, the losses were heavy.

The defeat at Muta cannot have shaken the prestige of the Prophet very severely, since a few months later he crowned his successful career by suddenly marching on Mecca at the head of 10,000 men. No resistance was attempted, and as he treated his fellow-tribesmen with magnanimity, they became converts in large numbers. After superintending the destruction of the idols in the sacred enclosure, Mohamed gave orders for all private images to be broken. This was effected without difficulty, and thus without a single battle the sacred city of Mecca was won and with it the hegemony of Arabia. This achievement

of the Prophet, whose daughter Fatima he had married. The seizure of the land by Mohamed added considerably to his resources, and the booty was very rich. Moreover, he had now destroyed the last centre of Judaism in the vicinity of Medina, and henceforward there is little or no mention of the Jews.

Perhaps there is no more extraordinary event in the history of the Prophet than the "Fulfilled Pilgrimage." In accordance with their agreement the Kureish vacated the city of Mecca for three days, and Mohamed at the head of 2000 men performed the rites by encircling the sacred spot seven times, riding seven times between Safa and Marwa, and sacrificing the victims brought from Medina. On the following day the azan was sounded, and Mohamed led the service in the same manner as at Medina, while the Kureish from the adjacent hills looked down with wonder at the extraordinary spectacle. The pilgrimage undoubtedly augmented the prestige of the Prophet, who was shortly afterwards joined by Khalid, the great general, and by other men of importance.

tribe residing in Medina , which had dealings with the invaders, and his followers benefited by the rich booty thus acquired. By the repulse of the Kureish the disgrace of Ohod had been wiped out, and the position of Mohamed , whose enemies , the Jews , had disappeared from Medina , was now supreme in that city .

The next important step taken by the Prophet was to attempt the pilgrimage to Mecca . This was in the sixth year after the Hijra , and although the Kureish refused to permit Mohamed and his followers to enter the Sacred City , a truce was made , known as the Truce of Hodeibia , and it was agreed that the pilgrims would be admitted in the following year . The chief importance of the pact was that , for the first time , he had negotiated with the Kureish on equal terms .

The conquest of Khaybar , a rich district inhabited by Jews and situated about one hundred miles north of Medina, was the next exploit of the conquering Prophet . The Jews were surprised and offered but little resistance after the death of their champion Merhab, who was cut in two by Ali, now the son-in-law

the Kureish won the day. Mohamed was wounded, and but for his foresight in fighting with his back to some crags, there might well have been an irretrievable disaster. As it was, he lost seventy-four warriors, and his prestige was sensibly lowered. But his burning eloquence gradually persuaded his followers that these reverses were but to test them, and in the following year he strengthened his position by driving out the second of the Jewish tribes. The Beni Nazir were agriculturists, and when they yielded and quitted Medina, the Prophet was able to distribute rich lands and date-groves among his chief supporters.

Two years after the battle of Ohod a still larger army of the Kureish, 10,000 strong, marched on Medina. There could be no thought of meeting such an overwhelming force in the field; so by the advice of Salman, a Persian captive, Medina was fortified. This unexpected artifice, held to be unworthy of Arabs, entirely baffled the Kureish, who after making some unsuccessful assaults broke up camp and marched off. Upon their retirement Mohamed massacred the Beni Koreitza, the third Jewish

against him . As it was , his success against a force of the Kureish three times as strong as his own justified him before his followers in ascribing the victory to divine aid .

The year after the battle of Badr, Mohamed felt himself strong enough to attack the Beni Kainucas , one of the three tribes of Jews resident in Medina. The other two made no attempt to come to the aid of their co - religionists , and the unfortunate Beni Kainucas were forced by lack of supplies to submit. The Prophet at first intended to massacre all the men , but in the end they were permitted to leave Medina after being stripped of their property . As they were goldsmiths and armourers by occupation their departure did not furnish landed property to the Moslems .

In A.H. 3(625) a Kureish force 3000 strong, burning to avenge the defeat at Badr, attacked the Moslem army , which only mustered 1000 man , at Ohod , outside Medina . As at Badr , the Moslems had the advantage in the single combats , but in the general hand - to - hand contest which ensued, the superior numbers of

while escaped by travelling off the main route, and the Prophet, upon reaching Badr, learned that an army of 900 Kureish was encamped in the neighbourhood. His enemies, upon learning that the caravan was safe, were not anxious to fight with their fellow-tribesmen; but Mohamed, feeling that he must win or retreat in disgrace, decided to attack. The battle, as was customary, was preceded by single combats, in which the Moslems were invariably successful, and in the engagement which ensued they carried all before them, the Kureish fleeing, after sustaining a loss of forty-nine killed against fourteen on the other side. Among the slain were some of Mohamed's leading enemies, and those among the prisoners who were specially obnoxious to the Moslems were butchered in cold blood. The remainder were taken to Medina, where they were well treated until ransomed. Of the rich spoil taken the Prophet reserved one-fifth for himself, and divided the remainder equally. The victory of Badr was a turning point in Islam; for if the Prophet had returned to Medina a fugitive, his enemies would probably have prevailed

gratified the people of Arabia by preserving to Mecca its pre-eminence in the ceremonial of the new faith.

For some six months after their arrival at Medina the Muhajarin, or "Refugees" were busily occupied in settling down, and in sending for their families, whom the Kureish allowed to depart, although they might well have kept them as hostages. Attacks were then made on the Mecca caravans trading with Syria, but at first without result. In the second year of the Hijra, however, a small caravan was captured on the road between Mecca and Tayif, and a member of the Kureish tribe was killed. Such was Mohaméd's first success.

He was soon to gain a greater victory, the results of which all Moslem historians have rightly regarded as marking a new era for the religion he taught. Hearing that a rich caravan belonging to Mecca was on its way back from Syria, the prophet proceeded to Badr with 300 men, hoping to intercept it. News, however reached Mecca, and the full force of the Kureish marched out to the rescue. The caravan mean-

first mosque, a square building of stone, brick, and palm logs. The Kibla, towards which the faithful prayed, was Jerusalem. The Azan, or Call to Prayer, was now instituted, running as follows: "Great is the Lord! Great is the Lord! I bear witness that there is no God but the Lord! I bear witness that Mohamed is the Prophet of God. Come unto prayer: Come unto Salvation. God is Great! God is Great! There is no God but the Lord." The traveller from the West to this day finds nothing more solemn or more striking than to be awakened in the early dawn by the beautiful cadence of this call to prayer.

In spite of the welcome given to the Prophet and the support of his kinsmen, he encountered not only local jealousies but the hostility of the three tribes of Jews towards the new religion. In token of his breach with these, he suddenly directed the faithful to follow his example and pray towards Mecca. This reversal of custom was upon the whole a politic stroke; for, although it laid Mohamed open to a charge of inconsistency, it must have

and that belief to one God was acknowledged.

An invitation to leave hostile Mecca for friendly Medina was given by a band of seventy leading citizens at a secret meeting held near Mecca , and shortly after this the Prophet's adherents began to migrate in small parties . Mohamed and the faithful Abu Bekr remained until the last . To put their enemies off the track they first hid in a cave to the south of Mecca for a few days , and then , in the fifty-third year of thd Prophet's life, on June 20 , A.D. 622 , thd famous journey was begun. From this date the Moslem era starts, the word Hijra , incorrectly written Hegira signifiny "Emigration" .

At Medina he was received with honour and rejoicing , and was pressed by various leading men to become their guest . Unwilling to identify himself with any one tribe , he courteously replied that where the camel sat down there would he dwell . The beast stopped and sat down in a large open courtyard in the eastern quarter of the city . Mohamed purchased the land , and erected upon it the

and exclaim, "Verily, this and that which Moses brought emanate from one Lamp!"

The claims of Mohamed made but slow progress as the years passed. The enmity of the Kureish was so intense that for two or three years they placed the Hashimite section of the tribe under a ban and refused to have any dealings with them; and the Prophet had the misfortune to lose by death not only the faithful Khadija but also Abu Talib, whose unswerving support of his nephew, although he himself remained an idolater, affords a fine testimony to his nobility.

Shortly after the death of Khadija, Mohamed attempted to convert the men of neighbouring Tayif, but the mission was a complete failure. He left the city, pursued by the rebels, and returned to Mecca hopeless as to the future. But brighter days were in store, for his teaching had made so deep an impression on pilgrims from Medina that the majority of its Arab inhabitants became converted to his creed, and the Jews, who formed a large percentage of the population, observed in amazement that the idols were thrown down

their own people, entered not into the Christian religion, the Moslem leader said, "O King! We were a barbarous folk , worshipping idols , eating carrion , committing shameful deeds , violating the ties of consanguinity , and evilly entreating our neighbours , the strong among us consuming the weak, and thus we continued until God sent unto us an Apostle from our midst, whose pedigree and integrity and faithfulness and purity of life we knew, to summon us to God , that we should declare His unity , and worship Him , and put away the stones and idols which we and our fathers used to worship in His stead ; and he bade us be truthful in speech , and faithful in the fulfilment of our trusts , and observing of the ties of consanguinity and the duties of neighbours, and to refrain from forbidden things and from blood ; and he forbade immoral acts and deceitful words , and consuming the property of orphans , and slandering virtuous women ; and he commanded us to worship God , and to associate naught else with Him , and to pray and give alms and fast." Well might the Negus weep upon hearing this exposition of faith ,

followers, all of them loyal to the core, threw in their lot with Mohamed.

The behaviour of his fellow-citizens was such as might have been expected. At first, having known Mohamed from boyhood, they treated his claims with contempt, and regarded him as a harmless visionary; but gradually, owing to their connexion with the Kaaba, these feelings changed into open hostility, which showed itself in persecution. This drew all the more attention to the doctrines expounded by the Prophet, who was himself protected by Abu Talib. Others, however, who had no protectors were imprisoned or exposed to the glare of the sun or ill-treated in other ways.

So hot did the prosecution become and so black was the outlook that Mohamed recommended his followers to seek a temporary asylum in Christian Abyssinia, and in A.D. 615 a party of eleven men fled to the port of Shuayba, near Jeddah, and thence reached Africa in safety.

In a historical interview with the Negus, in reply to a question by him as to why the refugees, although separated from

appeared in the sky, and, brought from his Master this memorable behest:

Recite in the name of the Lord who created,
Created Man from nought but congealed blood;
Recite ! for thy Lord is beneficent .

It is He who hath taught (to write) with the pen;
Hath taught man that which he knoweth not.¹

In A.D. 613-614, the forty-fourth year of his life, we find Mohamed proclaiming himself a divinely inspired Prophet, sent by God to the people of Arabia. His followers, though very few, were both honest and devoted. Among them were Khadija, his wife, Zayd, His adopted son and Ali, son of Abu Talib, his cousin. Of far greater weight was the adherence of Abdulla, Abu Bekr, a member of the Kureish, a man of substance, and of the highest personal character. Other converts included Sad, Othman and Abdur Rahman, who himself brought four more converts. Thus slowly during the three or four years which followed the assumption of the prophetic office some forty

1— This, the ninety-sixth sura or chapter, was the starting-point of Islam, and Mohamed himself used to refer to it as his first inspired utterance.

realized that he was no ordinary man.

Time passed, and when Mohamed was about thirty-five years of age the Kaaba was rebuilt. Each of the four divisions of the Kureish took charge of a wall, and when the structure had risen four or five feet above the ground, the Black Stone had to be built once again into the east corner. The question who should have the honour of placing the stone into position led to heated debate until an aged citizen suggested that the first man to arrive on the spot should be asked to decide. By chance Mohamed came up, being informed of the case, placed the stone on his cloak and called on each chief to raise a corner of it. Thus the stone was borne into the new temple, where the hands of Mohamed set it in position. It is related that, like other Prophets, he frequently went into the desert to meditate. Once he was seated or wandering amidst the peaks of Hira, buried no doubt in reveries, when suddenly an apparition rose before him. The heavenly visitant stood clear and close beside him in a vision. It was no other than Gabriel, the Messenger of God, who now

section instead , and remained with it until the conquest of Mecca by the Prophet .

Abu Talib, the uncle to whom the orphan had been entrusted, treated him with the utmost affection , a fact which seems to indicate that the boy possessed attractive qualities . When only twelve years old he was taken by his guardian on a caravan journny to Syria, which must have enlarged the horizon of his experience .

He must have been held in esteem at Mecca, since it is recorded that he was termed Al-Amin which means " honest . "

At the age of twenty-five necessity drove him to Syria in part charge of a caravan belonging to Khadija, a wealthy widow of the Kureish . At Bostra he bartered his goods successfully , and upon his return Khadija fell in love with the handsome youth, and married him after obtaining her father's consent by a ruse . The marriage was happy and Mohámed lived contentedly with Khadija , although his two sons both died . It appears that , while continuing to manage her own affairs as before, she admired her husband's qualities and

His constitution benefited by the open-air life, although apparently he was subject to epileptic fits. Moreover, the Beni Sad were held to speak the purest Arabic, and the Prophet in after years used to boast, "Verily, I am the most perfect Arab amongst you; my descent is from the Kureish, and my tongue is the tongue of the Beni Sad." Among a people who counted eloquence as the highest of gifts, this upbringing was of great advantage. It is to the credit of Mohamed that he never forgot his foster-mother, and always treated her family with generosity and kindness. In his sixth year the lad was taken back to Medina, and when he returned there forty-seven years afterwards he was able to identify the house and to recall the details of the life he had led in it.

Amina shortly afterwards decided to take the child to Mecca, but died on the road. The orphan was most kindly treated by his grandfather until his own death, which occurred when Mohamed was eight years old. With this event the Hashimite branch of the family suffered a loss of prestige and influence which accrued to the Omayyad

When the number was reached lots were cast and fell on Abdulla, the youngest. As the father was preparing to fulfil his dreadful oath, he was persuaded to cast lots between the boy and ten camels, which represented the blood fine for a man's life. Nine times the lot fell upon the boy, but at the tenth throw it fell at last on the camels. They were slaughtered to the number of one hundred and given to the inhabitants of Mecca.

Abdulla, who was thus saved from death, upon reaching the age of twenty-four, was married by his father to a relative, Amina by name. Directly after the marriage he started on a trading expedition to Syria. On his return he died at Medina, and on the 20th of August, A.D. 570, his widow gave birth to a son, who was Mohamed the Prophet.

The prospects of the infant Mohamed were not bright. His father was dead and his entire property consisted of a slave girl, five camels, some goats and a house. In accordance with custom, the infant was entrusted to a nomad woman, Halima of the Beni Sad, and among the free sons of the desert Mohamed remained until he was six years old.

age married an heiress of Medina, and from this marriage a son, Shiba, was born. Hashim died in A.D. 510, and his prerogatives passed to his elder brother Al-Muttalib, who continued the family tradition of open-handed hospitality.

Shiba was allowed to live for some years at Medina, but at last his uncle brought him to Mecca, where he was at first mistaken for a slave and called Abdul Muttalib, or "The Slave of Muttalib," a sobriquet which stuck to him through life. A family quarrel concerning property was decided in his favour on the arrival of eighty of his maternal relatives from Medina, and when Al-Muttalib died he succeeded to his dignities. For some time his influence was slight, as he had only one son; but one day he was so fortunate as to rediscover the site of the sacred well of Zemzem, which had existed in ancient times. The possession of this well at once gave its owner immense power in thirsty Mecca, and with the birth of other sons his prestige became as great as that of his father. But he had made a rash vow that, if granted ten sons, he would sacrifice one of them to the Fates.

an oath with much circumstance . Ultimately it was decided that the custody of the keys and the right of raising the war banner should be retained by the elder branch , but that the younger should provide the pilgrims with water and food.

As the years went by, Hashim, a striking personality , acquired a great reputation for generous hospitality , and in consequence he was envied by his nephew Omayya , who in vain attempted to rival him. At length Omayya challenged his uncle to a trial before a judge, who was to pronounce upon the question of personal merit . Hashim was forced by tribal opinion to take up the challenge, but on the condition , demanded by him , that the loser should pay fifty black-eyed camels and leave Mecca for ten years . The decision was given in his favour , and Omayya quitted Mecca for Syria after handing over the fifty eamels , which were slaughtered to make a feast . The incident is of importance , because from it dates the rivalry between the Omayyad and Hashimite factions , a rivalry destined to bear baleful fruit . About A.D. 500 Hashim in mature

LIFE OF MOHAMED

Towards the middle of the fifth century a certain Kussai, chief of the Kureish tribe, was the ruler of Mecca, and he gathered into the city his fellow-tribesmen. Apart from the civil rights which conferred on him leadership in war and jurisdiction in peace, Kussai held the keys of the Kaaba, which gave him the prerogative of providing water for the pilgrims. After his death and that of his eldest son a feud broke out among his descendants. The elder branch refused to share any of their privileges with the younger, and for a while it seemed likely that the dispute would be settled by the sword. The supporters of the elder branch dipped their hands into a bowl of blood and invoked the aid of the gods, and Hashim, the leader of the younger, also swore

decent God - worshippers who reached such degree of power that enabled them to rule a major part of the world of their time .

This is not , however , an easy task to completely transform the character of people who lived in a different way for generations . This is only possible by an extraordinary power which has only been given to prophets .

It was by means of this power that Mohamed inspite of the fact that he had a life of deprivation and solitude , managed to dominate over his community and perform his divine mission of saving the people from sin .

In order to know how Mohamed could attain so much victory in such a short time we quote his life story from the History of Persia written by P. Sykes :

By reading the biography of the Prophet of Islam,we find that he has had fine characters and good behaviour from his early childhood and a part of his device lies in this fine behaviour . There were few people who met Mohamed and were not impressed by his manners and did not become his supporters .

given assylum to a man in distress even while they themselves have been in very difficult circumstances , or have gone without meal by giving their own food to anothdr hungry man or have given their own garment to protect a naked person from cold . There acts are all intended for a reward in the next world and not for any material prize in this world. But law has only determined for misdeeds and has not provided any reward for good deeds. Thus , those who do not believe in any religion are reluctant to render any humanitarian service to others .

The secret of the prodigioout achievements of the prophet of Islam lies in his ability to induce his followers to believe in two principles : the first one is to know God and to be certain that whatever they do will not be disregarded by Him , and secondly that there is another world to follow this one and that whatever they do here they will be rewarded there .

It was in this way that Mohamed succeeded in turning a group of uncivilized looters and idol - worshippers into honest and

there are many who indulge in sins and offences whenever according to their calculations they feel certain that the law does not see them . They resort to any sort of trick to avoid the law and materialize their mischievous designs.

2. Religion convinces its believers that there is another world apart from this one and that if they are not rewarded for their deeds in this world they will be rewarded in the other . That is why he who believes in Resurrection Day does not as a rule commit any sins as he knows that he will receive his torment on that day even if he can scape from it today . But the punishment provided by law is to be given in this world and in a tangible form and so if you can by-pass the law you can perform your diabolic plans recklessly and without any anxiety .

3. Religion has provided excellent rewards for good deeds just as it has promised great penalty for misdeeds . Therefore a religious man while refrains from sins fearing his punishment on doomsday , he endeavours to do good things towards his fellow-man . There are many examples of believers who have

carrying it so that no one will feel its weight. Life among such people is accompanied by much pleasure and little sorrow , plenty of comfort and barely any pains .

Religion and Law

Both religion and law aim at the refinement of the people's character so that they may not be influenced by evil motives but may coexist with others in friendship and fraternity .

Religion and law have both been instituted in order to prevent corruption but they differ in several ways . If we examine these differences we realise the superiority of religion over law , in refining the public morality :

1. Religion convinces people that there is an omnipresent God constantly witnessing their deeds and that no good or evil is overlooked by Him . Thus , a believer who fears God will refrain from misdeeds everywhere ,and at all times. The law , however, cannot witness our actions everywhere , and that is why most people observe and obey legal instructions and regulations out of caution only and

kindness and unkindness, warmth and coolness, tenderness and harshness, tolerance and wrath, amity and hostility, sweet-speaking and malediction, philanthropy and tyranny, contentment and avidity, have always existed and will continue to exist in the human temperament. For this reason human beings who have to live need something to enable them to enjoy the benefits of fine characters and to spare them from the harms of unpleasant dispositions, and that is precisely what they call "morality".

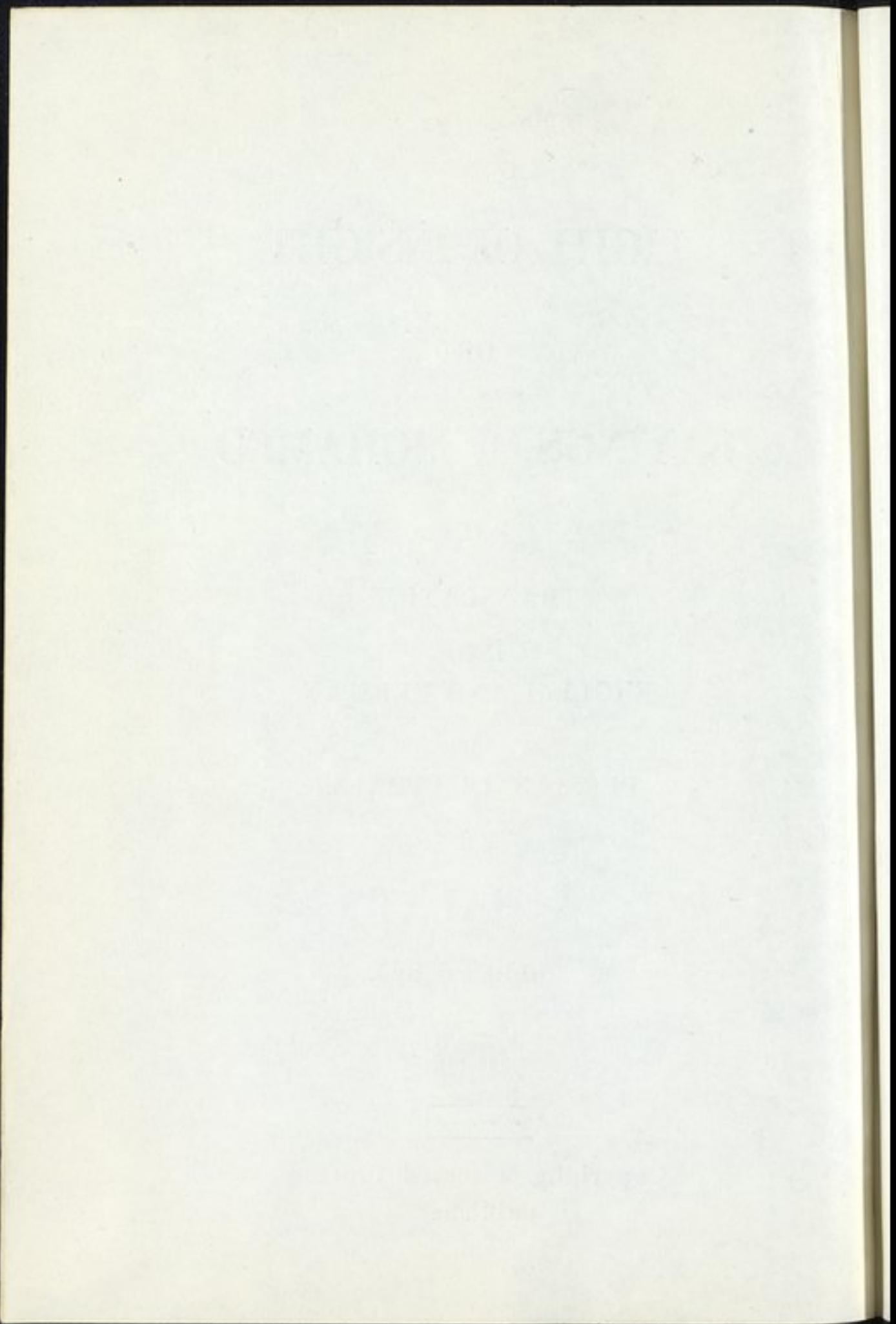
Without morality, a society will become an inferno. In a community where the majority are brutal and cruel, recklessly indulging in all sorts of crimes and even stealing and killing each other, every one will feel insecure and will lead a life of perpetual anxiety.

On the contrary, a community in which kindness and humanity prevails, is like a paradise where everybody can live in tranquillity and peace of mind. People who are sympathetic to each other, when they are faced with a heavy burden, they closely cooperate in

INTRODUCTION

Morality

As man strides forward with the passage of time, outward aspects of his life, too, keep changing according to the exigencies of his time; the shape of his clothes and hat, the form of his dwelling, the mode of his nourishment and sanitation, his transportation vehicle, and means of communication are all undergoing a continuous change. But while these apparent features are changeable, man's inner substance is almost unchangeable. Human nature is the same as it has always been; he has the same instincts today as the primitive man had thousands of years ago. Contradictory qualities like compassion and cruelty,



LIGHT OF INSIGHT
OR
SAYINGS OF MOHAMED
WITH
TRANSLATION
INTO
ENGLISH AND PERSIAN
AND
PERSIAN QUATRAINS
BY
A. HALAT

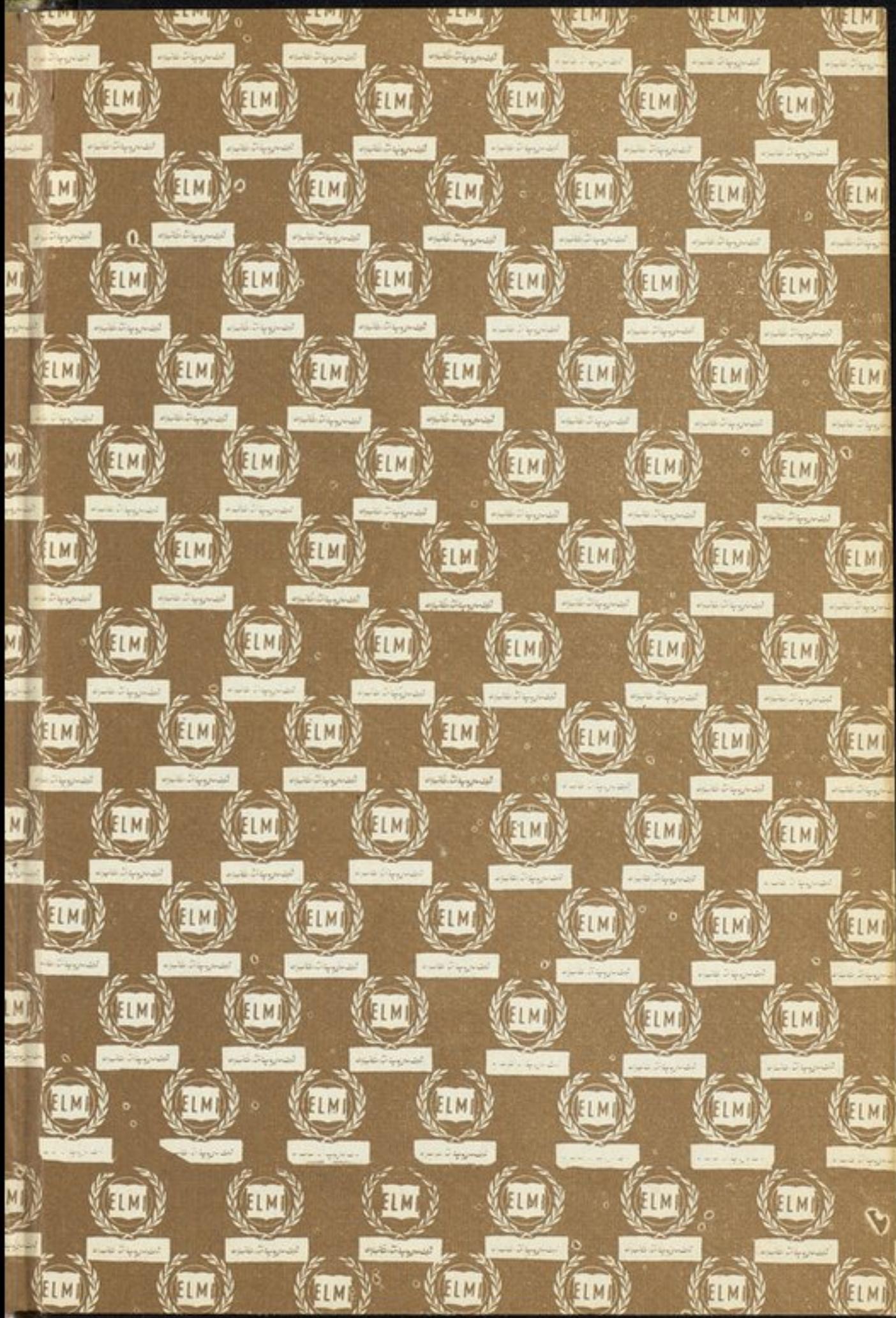
Published by

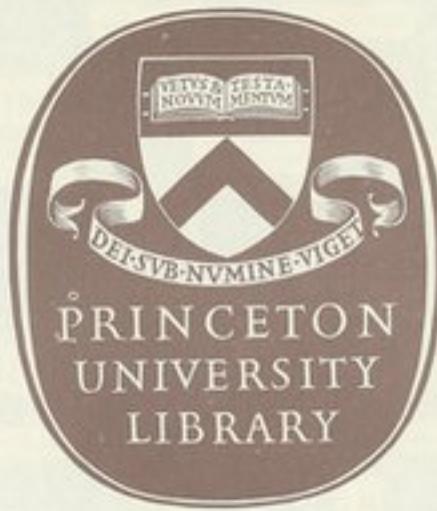


Copyright preserved for the
publisher

100

100





Princeton University Library



32101 072537887

شرکت سهامی چاپ و انتشارات
کتب ایران

بnummer ۸۴۷ در کتابخانه ملی به ثبت رسید



بها ۳۰۰ ریال